

دانش

۱۶

زمستان ۱۳۶۷

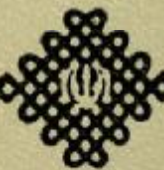
فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

بخش فارسی

- ❁ سه رساله میر سید علی همدانی
- ❁ ترجمه ای کهن از رسائل برادران روشن
- ❁ تمثیل در شعر مولانا
- ❁ استاد ارجمند دکتر وحید قریشی
- ❁ نسخه کهن تفسیر حسینی در موزه کراچی
- ❁ رباعیات فارسی غالب
- ❁ خوشنویسان ایرانی در سر زمین هند و پاکستان
- ❁ در قرن دهم هجری
- ❁ مجملی درباره ترجمه های منظوم دو بیتی های
- ❁ بابا طاهر عریان همدانی بزبان اردو

بخش اردو

- ❁ نصاب کمالیه از شاه کمال
- ❁ فارسی کی ایک نادر بیاض



قابل توجه نویسندگان و خوانندگان دانش

- ❁ مجله سه ماهه «دانش» مشتمل بر مقالاتی پیرامون زبان و ادب فارسی و اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره می باشد.
- ❁ بخشی از مجله به مقالات فارسی و بخش دیگر به مقالات اردو اختصاص می یابد.
- ❁ مقالات ارسالی جهت «دانش» نباید قبلاً منتشر شده باشد.
- ❁ به نویسندگانی که مقاله آنها جهت درج در «دانش» انتخاب می شود، حق التحریر مناسب پرداخت می شود.
- ❁ مقاله ها باید تایپ شده باشد. پاورقی ها و توضیحات و فهرست منابع در پایان مقاله نوشته شود.
- ❁ «دانش» کتابهای را در زمینه های زبان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی معرفی می کند. جهت معرفی کتاب دو نسخه از آن به دفتر «دانش» ارسال شود.
- ❁ آراء و نظرهای مندرج در مقاله ها، نقدها و نامه ها ضرورتاً مبین رای و نظر مسئول رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران نیست.
- ❁ هر گونه پیشنهاد و راهنمایی خود را به آدرس زیر ارسال فرمائید.

مدیر مسؤل دانش

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران
خانه ۲۵ - کوچه ۲۷ - ایف ۲/۶ - اسلام آباد - پاکستان

تلفن: ۸۲۵۱۰۲ - ۸۲۵۵۲۹

۱۶

دانش

زمستان ۱۳۶۷

فصلنامه راینی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد

مدیر مسئول

راین فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

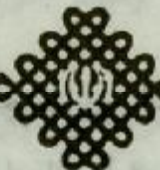
مدیر مجله

دکتر سید سبط حسن رضوی

مشاور افتخاری

دکتر سید علی رضا نقوی

شاه



نقشه کو... ۵۲...
دکتر... ۱۰۱۵۲۸... ۲۳۵۵۲۸

فصلنامه نویسندگان و خوانندگان

۲۱

شناخت

مجله علمی-ادبی
۷۳۶۱
ادب فارسی و اشتراکات ادبی و فرهنگی ایران و شبه قاره

این فصلنامه از سال ۱۳۸۰ در تهران به چاپ رسیده است. هدف از تأسیس این فصلنامه

مقالات ارسال شده جهت پذیرش باید قبلاً منتشر شده باشد.
به نویسندگانی که مقالات آنها جهت درج در «شناخت» انتخاب
می شود، حق تصویر مناسب پرداخت می شود.

مقاله ها باید تأیید شده باشند و به همراه توضیحات و
توضیحات لازم در اختیار مجله قرار گیرد. همچنین در صورت
مورد نیاز، کتب و اسناد را در اختیار مجله قرار دهید. ادب فارسی و
فرهنگ اسلامی و ایرانی را مورد توجه قرار دهید. جهت معرفی کتاب
در کتاب از آن به تفصیل نام ببرید. لطیفاً بنام خود بنویسید.

آراء و نظرات مندرج در این فصلنامه، تنها و نامها غیر
سین را می باشد. نظر مسئولان این فصلنامه در سبب سبب
اسلامی و فرهنگی است. لطیفاً بنام خود بنویسید.

دانش

حروف چینی : گرافکس الیون ، لاهور

خوشنویسی عنوان دانش : قاضی محمد امین انجم

چاپخانه : منزا پریس ، اسلام آباد

محل نشر : رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

خانه ۲۵ ، کوچه ۲۷ ، ایف ۲/۶ ، اسلام آباد ، پاکستان

تلفن : ۸۲۵۱۰۴ ، ۸۲۵۵۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

اشعری با مدیر جدید

۲۲۱ جلد منتخب، و مفضله جلد همصفاً فی الی، بالمجموعه ❀

فهرست مطالب

بخش فارسی

درسی تصحیح برادر گواهی آقای سید عارف

❀ سه رساله میر سید علی همدانی ❀

۲ بکوشش دکتر محمد ریاض ❀

❀ ترجمه ای کهن از رسائل برادران روشن ❀

۲۶ نجیب مایل هروی

❀ تمثیل در شعر مولانا ❀

۴۸ دکتر علوی مقدم ❀

❀ استاد ارجمند دکتر وحید قریشی ❀

۷۸ دکتر گوهر نوشاهی ❀

❀ نسخه کهن تفسیر حسینی در موزه ❀

۹۸ کراچی ❀

میرزا نظام الدین بیگ جام ❀

❀ رباعیات فارسی غالب ❀

۱۰۲ دکتر سید وحید اشرف ❀

❀ خوشنویسان ایرانی در سرزمین ❀

۱۲۵ هند و پاکستان در قرن بازدهم هجری.

دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق)

❁ مجملی دربارہ ترجمہ های منظوم دو بیتنی های ۱۲۲
بابا طاهر عریان ہمدانی بزبان اردو
الیاس عشقی

❁ کتابهای تازه
روحانی شصت و پنج
۱۵۲

❁ اشعار فارسی
روحانی شصت و پنج
۱۷۲

اسلم انصاری - حسنین کاظمی (شاد)
❁

بخش اردو

❁ نصاب کماثلہ از شاہ کمال
محمد اکبر الدین صدیقی

❁ نصاب کماثلہ از شاہ کمال
محمد اکبر الدین صدیقی
۱۷۶

❁ فارسی کی ایک نادر بیاض
دکتر مختار الدین احمد

❁ اخبار فرہنگی
۲۲۲

❁ استدراکات
۲۲۱

آشنایی بامدیر جدید

فصلنامه دانش

در پی تصمیم برادر گرامی آقای سید عارف نوشاهی به ادامه تحصیل و تودیع ایشان در چهاردهمین شماره فصلنامه دانش ضمن تقدیر از زحمات وی، جای خوشوقتی است که مدیریت جدید فصلنامه را یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته علم و ادب، جناب دکتر سید سبط حسن رضوی برعهده گرفتند.

ایشان از شخصیت‌های نامبردار به شمار می‌روند که پس از دریافت درجه دکتری در رشته زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران، سالها در پاکستان به تدریس و تحقیق پرداخته و آثار گرانبهایی تالیف نموده اند.

امید است با دانش و بینش و کوشش و مدیریت ایشان فصلنامه دانش بیش از پیش در گسترش فرهنگ و ادبیات مشترک اسلامی بخصوص ممالک دوست و همسایه (ایران، پاکستان، افغانستان) مؤثر واقع گردد. انشاءالله

مدیر مسئول

کوشش
دکتر محمد ریاض

میرزا علی محمد خانی
میرزا علی محمد خانی
میرزا علی محمد خانی

رساله

میرزا علی محمد خانی

میرزا علی محمد خانی
میرزا علی محمد خانی
میرزا علی محمد خانی

تلقینیه

تلقینیه
تلقینیه
تلقینیه

منامیه (روایاتی)

منامیه (روایاتی)
منامیه (روایاتی)
منامیه (روایاتی)

همدانیه

همدانیه
همدانیه
همدانیه

این رساله ایست موجز و عجاوه ایست مختصر در بیان آداب
مبتدی و طالبان حضرت صدیق و کبری و حصول بقصد اصلی و
مطلوب حقیقی که بموجب التماس یکی از خواص اشراف که در
انکشاف این معانی اهتمامی تمام دارد، به تحریر موصول گشت تا
طالبان سعادت ابدی را تذکره ای شود و سالکان طریق ایزدی را
تبصره ای گردد ان شاء الله بکوشش

دکتر محمد ریاض حسن توفیق که چون

دکتر محمد ریاض حسن توفیق که چون
دکتر محمد ریاض حسن توفیق که چون
دکتر محمد ریاض حسن توفیق که چون

بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشت مصحح

رأجع به احوال و آثار حضرت میر سید علی همدانی معروف به شاه همدان (۱۲ رجب ۷۱۴ - ۶ ذی الحجه ۵۷۸۶) کتاب فارسی نگارنده در اواخر سال ۱۹۸۵ م بوسیله مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد چاپ گردیده (۱) و تکرار مطالب در این وهله بی مورد می نماید. اضافه این نکته البته ضروری است که شاه همدان به عربی و فارسی بیش از صد اثر کوچک و بزرگ دارد که یک چهارم آن همه آثار هنوز از حلیه چاپ آراسته نشده است. از آنجمله است رسائل سه گانه زیر که بچاپ آنها مبادرت می ورزیم:

- ۱- رساله تلقینیه که باسامی " رساله در توبه " و " در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی " نیز موسوم است.
- ۲- رساله منامیه که بسی مختصر می باشد و موضوع آن حقیقت خواب و منام کاملین است.
- ۳- رساله همدانیه با عنوان ذیلی در معانی سه گانه همدان، که عبارت مسجع و عربی آمیز دارد، سبک این رساله با سبک، " ذکریه " شاه همدان که در آخر کتاب مذکوره فوق چاپ شده نگارنده قرار گرفته، شباهت دارد.

رشته

رخسار

تلقینیه

دو نسخه خطی این رساله بمدست مصحح بوده است: نسخه خطی شماره ۴۲۷۴ موجود در کتابخانه ملی ملک تهران (علامت = ملک) و نسخه خطی (بدون شماره) جزو مجموعه رسائل میر سید علی همدانی در خانقاه احمدی ذهبیه تهران (علامت = خا) بعنوان رساله در توبه . هر دو نسخه نوشته شده قرن نهم هجری بنظر می آید. در اینجا نقلی از " ملک " را با عکس " خا " مقایسه نموده ایم .

در فهرست نسخ خطی فارسی موزه بریتانیا مرتبه ریبو (ج ۲ ص ۸۳۶) رساله ای بعنوان "در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی" موسوم و مضبوط است. البته این عبارت از جمله اول رساله مأخوذ است و چون در بحثهای اولیه رساله مساله توبه مورد بررسی قرار گرفته لذا آن را "رساله در توبه" هم نامیده اند ولی اسم "تلقینیه" آن انساب و حقیقی بنظر می رسد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي افهمنا (۱) دقائق العرفان بترجمان اللسان تلقيناً وعملنا معرفة آداب المعرفة في حضرة ربوبية تعليماً والصلوة والسلام على رسوله البعوث الى الانام لبينهم حقايق الاسلام اجماً و على آله واصحابه الذين اهتدوا بالحق تسليماً. اما بعد:

این رساله ایست موجز و عجاله ایست مختصر در بیان آداب مبتدی و طالبان حضرت صمدی و کیفیت وصول بمقصود اصلی و مطلوب حقیقی که بموجب التماس یکی از خواص اخوان که در انکشاف این معانی اهتمامی تمام دارد، به تحریر موصول گشت تا طالبان سعادت ابدی را تذکره ای بود و سالکان طریق ایزدی را تبصره ای گردد ان شاء الله العزیز، وما ذلك على الله العزیز.

بدان الهمنا الله وایاکم اسرار طریقه بحسن توفیقه که چون حضرت صمدیت عزشانه می خواهد که بنده را به خلعت کرامت متجلی (۲) سازد و بر حقایق ذات و صفات خودش وقوفی بخشد و به تزکیه نفس و تصفیه قلب و تحلیه روح مشرف گرداند تا روح آن بنده

محیط انوار تجلیات و مهبط اسرار ذات و صفات او باشد، اول در دل او نوری از انوار قدیم نزول فرماید تا بواسطه آن نور دیده بصیرت او که به تراکم غبارات تعلقات نفسانی و تلذذ ذات جسمانی مردود و مسدود بود، روی به افتتاح آرد و بر مبدأ و معاش و معاد خود نظری اندازد و در سبب روح بشر و فضیلت او بر جمیع موجودات تأملی نماید تا زبان و قتش بدین کلمه گویا گردد که، رینا ما خلقت هذا باطلاً سبحانه فقتنا عذاب النار. هم در این تفکر و تدبیر باشد که ناگاه آن نور قدیم که متضمن (۲) این معانی است، در مشکوة دلش مره اخری جلوه گری کند و زبان حال بی صوت چون در مقال آید که « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون »، ای یعرفون، آن بیچاره خود را از دولت این معرفت بمراحل دور می یابد و او را بر فوت این دولت تأسفی و تاملی پیدا آید و بادراك آن تشوقی حاصل کرده تا که او را در تحصیل اسباب این سعادت داعیه پیدا شود و این داعیه را در اصطلاح صوفیه « ارادات » نامند و وجه تسمیه آن است که چنانچه « ارادت » مقدمه جمیع افعال است همچنین این داعیه نیز مبدأ مقامات سالکان و منشأ معاملات طالبان است و بدین وجه صاحب این داعیه را « مرید » گویند. و بعضی گفته که اسم مرید از قبیل تسمیه شی است باسم نقیض آن شی زیرا که پیش ایشان مرید کسی را گویند که ترك مرادات خود گفته باشد و مرید ارادت حق گشته، پس چون این داعیه که مسماء بارادات است بفعل پیوندد، آن را « توبه » گویند. و توبه عبارت است از دخول در طاعت امر حق و خروج از متابعت نفس و شیطان و این واجب است بر جمیع مسلمانان از مردان و زنان كما قال الله تعالى : توبوا الى الله جميعاً ایها المؤمنون و این امری است بطریق عموم. و قال الله تعالى : یاایهاالذین آمنوا توبوا الى الله توبة نصوحاً و معنی « النصوح » الخالص لله و خالصاً عن الشوائب (۴) است. و قال رسول علیه السلام: التائب حبيب الله، التائب من الذنب كمن لا ذنب له، و حقیقت توبه ترك معاصی است در حال و عزم بر ترك آن در استجال و تدارك تقصیرات سابق الاحوال. و قال سهل التستری رحمة الله علیه: التوبة تبديل الحركات المذمومة با محرکات المحمودة فلايتم ذلك الا بالخلوت و اصمت و اكل الحلال. و این تبدیلی حاصل نشود مگر در استقامت در

متابعت حضرت نبی (ص) و کمال متابعت موقوف است بر تشبه و تحقق و تثبیت. این اصل که مدار جمیع مقامات طریق است، قسم اول تشبه است، قسم دوم تثبیت است و قسم سوم تحقق است. اما قسم اول که تشبه است، منقسم بر دو قسم: قسم اول در بیان تشبه بصورت است و قسم دوم در بیان تشبه به سیرت است. اما تشبه به سیرت آنست که باید باطن خود را از خیالات فاسده در عقاید باطله مثل شرك و کفر و حسد و حقد (۵) و عجب و ریا و اعتقاد بدعت و عزم بر ظلم مسلمانان و حباً جاه و مال و ریاست و غیر ذلک پاک گرداند و روضه دل را بانواع ازهار و ریاحین اخلاق حمیده و عقاید چون توحید و ایمان و ایقان و اخلاص و صدق و توکل و صبر و شکر و رجا و حزن و اعتقاد سنت و بدایت نیکی و حب فقر و زهد و تثبیت احسنات (۶) و تسلیم و رضا و یاد موت و قبر و قیامت و حساب و صراط و میزان و شوق و انس و محبت و معرفت و محاسبه و مراقبه و مکاشفه و تفکر و تدبر و غیر آن که هر یک از ایشان نوری است از انوار الهی، مصفاً و منور گرداند تا آئینه دل قابل انعکاس انوار تجلیات جلالی و جمالی گردد، ذلک فضل الله یوتیه من یشاء اما تشبه در صورت آنست که جمیع افعال خود را که متعلق است باعمال ظاهری مشابه افعال حضرت رسول (ص) و صحابه و صلحای سلف (۷) گرداند تا بشرف این بشارت این بشارت که « من تشبه بقوم فهو منهم » مشرف شود. اما تشبه در اقوال آنست که تا تواند زبان را از تلوین کذب و غیبت و بهتان و نمامی و فحش و ملاعبه و کثرت کلام و مزاح و امثال آن محفوظ و مصنون دارد تا مجری ذکر حق گردد و همیشه زبان را بذکر حق و امر معروف و نهی منکر و تلاوت قرآن و احادیث و حکایات اولیا و مشایخ که مهیج (۸) رغبت طاعت است، مشغول دارد. قال النبى صلی الله علیه وسلم: کلام ابن آدم کله علیه الامر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله عزاً و جل. یعنی حرف بنی آدم همه زبان اوست مگر آنکه امر کند به نیکی کردن و یا باز دارد از بدی کردن و یاد کند خدا را و باید که به رعایت این هشت خصلت ملازمت نماید:

اول آنست که خلاف وعده نکند مگر بعذری مشروع (۹) و

صحيح، دوم آنکه سوگند بخدا نخورد راست يا دروغ، بعداً وسهواً. سوم آنکه دروغ در جد و هزل نگويد. چهارم آنکه هيچ كس را لعنت نكند از صالح و طالح (۱۰). پنجم آنکه دعای بد در حق دوست و دشمن نكند. ششم آنکه شهادت بشرك و كفر و نفاق خلق ندهد خاصه شهادت دروغ. هفتم آنکه هيچ احدی را قذف نگويد خواه محض و خواه غير محض. هشتم آنکه در تكلم از الفاظ ما و من و امثال آن كه مبنی است از انانيت، احتراز كند تا لسان را با باطن (۱۱) ربطی حاصل شود و نتایج و ثمرات همه اقوال و افعال مشاهده افتد. و ديگر بايد كه در اظهار و افشای راز عيوب مردم نكوشد بلكه در عيوب نفس خویش دائم متفكر بود و در ازاله آنها سعی (۱۲) باشد. قال النبي عليه السلام: اذا اراد الله بعبد خيراً بصره بعيوب نفسه، يعنى چون خواهد خدا تا بنده را بنكوئى بينا گرداند، او را به عيبهاى خویش بصيرت حاصل شود و آن به چهار چیز است: اول آنست كه نفس خود را مقيد و محبوس سازد به صحبت بشيخ كامل كه بينا باشد بعيوب نفس و عارف باشد باقوات (۱۲) خفيه آن و او را حاكم گرداند بر نفس خویش تا هر چه كند باشارت او كند. ناچار به نور ولایت آن بزرگوار بر عيوب خفيه خویش واقف گردد. دوم آنكه اگر اين چنین شيخ كه وجود او در اين زمانه عزيز است، نيابد، بايد كه صديق صادق و متدين طلب كند و او را رقيب احوال خویش گرداند تا در تقليع و تدفيع آن بكوشد و اين نيز طريقه اكابر دين است. سوم آنكه اگر اين چنین كسى را هم نيابد بايد كه معرفت عيوب نفس خود را از لسان اعدا استفاده كند زيرا كه بسي باشد كه عيوب در نظر درست كمالات نمايد و اين يا از فرط محبت بود يا از مداهنه. چهارم آنكه در محافل و مجالس حاضر شود و در اقوال و افعال مردم نظر كند تا آنچه از ايشان ناپسندیده آيد، از آن احتراز كند و آنچه پسندیده افتد بدان ممارست نمايد و بدین طريق نيز واقف عيوب نفس گردد و چون از عيوب نفس مزكى شود از مرض باطن روى به صحت آرد، بايد كه جميع اوقات را در نماز و تلاوت و اوراد و اذكار و تسبيح و تقدیس مسروف و مستغرق دارد و اين نيز چهار طريق دارد:

چهارم آنكه در محافل و مجالس حاضر شود و در اقوال و افعال مردم نظر كند تا آنچه از ايشان ناپسندیده آيد، از آن احتراز كند و آنچه پسندیده افتد بدان ممارست نمايد و بدین طريق نيز واقف عيوب نفس گردد و چون از عيوب نفس مزكى شود از مرض باطن روى به صحت آرد، بايد كه جميع اوقات را در نماز و تلاوت و اوراد و اذكار و تسبيح و تقدیس مسروف و مستغرق دارد و اين نيز چهار طريق دارد:

اول آنکه دل و زبان او مستغرق ذکر است در همه اوقات مگر در ضرورت معیشت (۱۴). پس او از صدیقان است و این مقام ممکن نگردد مگر بانواع ریاضات و برصبر بر محن طاعات و احتراز از شهوات در مدت مدید و عهد طویل. دوم آنکه ظاهر و باطن او مستغرق بود در هجوم (۱۵) دنیا و ذکر حق را در دل او جا نمانده باشد مگر نادراً بطریق رسم و عبادت، پس او از سالکان است. سوم آنکه مشغول هم بکار دنیا بود و هم بکاری دین و لیکن اهتمام امور دین بر وی غالب است. پس او از ناجیان است. چهارم آنکه او در اهتمام امور دنیا غالب است بر امور آخرت. این کس از مغفوران است و همچنین در آخرت نیز احوال ایشان متفاوت است :

اول را با آتش دوزخ کار نبود مطلقاً. دوم را از جنت و نعیم آن حظی نبود اصلاً. سوم را ورودی در نار بود اما بزودی خلاص یابد بقدر استغراق او در ذکر. چهارم را ورودی است در نار با طول مکث در مدت دراز که اکثرش را حدی نیست، وقتاً ربنا عذاب النار. پس اگر او از جمله ذاکران است، باید که ذکر خفی را که مأخوذ است از مشایخ کبار رحیم الله، مداومت کند و این نوع ذکر گفتن اقرب است باخلاص و ابعد است از ریا و تصنع.

مبتدی را واجب است که ذکر خفی را ملازمت نماید بحکم حدیث که « خیر الذکر الخفی » و این ذکر که اعز اذکار است باید که در اشرف اوقات بدان اشتغال نماید، چون در آخر پاس شب و بعد صلوات عصر تا غروب و بین العشائین. پس اگر از جمله مجردان منقطع و ارباب عزلت (۱۶) است، این هر سه وقت را صرف سازد در ذکر و فکر و اگر از اهل صحبت و ذو عیال بود، وقت اول که آن آخر پاس شب است، مضبوط دارد و باقی اوقات را ما امکان بذکر مصروف گرداند. و چون خواهد که در آخر پاس برخیزد، عندالانتباه از نوم آیات و ادعیه ماثوره که مخصوص است، بدان وقت بخواند و بعد از استکمال طهارت متوجه قبله شود و دوگانه تحیت وضو گزارد. بعده شروع کند در نماز تهجد که اکثرش دوازده رکعات است و اوسط آن هشت و ادنی چهار، باید که به اوسط آن که هشت رکعت است، اکتفا کند و چون فارغ شود، ده بار درود بفرستد و یکبار فاتحه خواند و

بعد از آن این دعا بخواند: *رب اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و توفیق طاعتک و اجتناب معصیتک، یا رب هب لی من لدنک رحمة، انک انت الیهاب و صلی الله علی محمد و آله اجمعین.*

و کیفیت ذکر خفی آن است که مربع بنشیند و چشمها بریندد و دو دستها بر سر ذقن بماند و بغلها گشاده دارد و پشت را راست سازد و سر در پیش اندازد و کله " لا " را از سر ناف بقوه برکشد و سر را راست کنده " اله " گویان جانب پستان راست بسر اشارت کند و " الا " گویان سر یاز برد و " الله " گویان باز طرف پستان چپ که موضع دل است بسر اشارت کند و در میان این کلمات فصل نکند بلکه متصل گوید و بعد هر ذکر نفس رها گرداند. و این طریقت اولی واقف است به سنت و ابعده است از تکلف و در عین ذکر سه چیز را حاضر داند: اول مذکور یعنی حضرت حق، دوم دل، سوم روحانیت شیخ. و ایضاً در عین ذکر بدیده بصیرت بین بینای انفس و ناظر باشد و معنی ذکر را در خاطر گذراند که نیت هیچ بوجود مگر وجود حق و زبان را با دل موافق دارد و همچنان بقوت و حضور و تانی (۱۷) تمام تا طلوع فجر ذکر کند و بعد از آن دوگانه سنت گزارد و صد بار تسبیح گوید و دعای صبح بخواند و فرض با جماعت بگزارد که جماعت از جمله شرائط سلوک است و بعده بخواندن اوراد مشهور بقوت و ذوق تمام مشغول باشد تا طلوع آفتاب و تا تواند نماز چاشت را از دست ندهد، مابین عشائین را احیا کند بذكر یا بفکر یا بالصلوة او ابین (۱۸) و در این اوقات مذکوره تا تواند ذکر خفی را بقوت تمام بگوید زیرا که این نوع ذکر را در تصفیه قلب تأثیری تمام است و اگر آن نتواند بفکر مشغول باشد که آن نیز متضمن ذکر است با زیادت اطمینان و اگر غلبه توارد خواطر این هم نتواند به نوافل بپردازد و بعد از فراغ نماز عشاء بذكر اشتغال نماید تا آنکه خواب غلبه کند و بعده با وضو در خواب رود و مسواک دهن و رکعتین را مهیا گرداند به نیت قیام لیل و در وقت وضع پهلو آیات و ادعیه که ماثور است بخواند و به هیئت دام نخسپد و پاها را فراز نکند و دل را از حقد (۱۹) و حسد پاک دارد. و ذکر گویان در

خواب رود تا شیطان را در باطن او تصرف نماید و هر واقعه که بیند راست باشد.

و اما تشبه در لباس آن است که از ملابیس بر آن قدر که عورت را بپوشد و دفع سرما و گرما کند، اکتفا نماید و از جامه های نرم و با قیمت و متلون احتراز کند. بلکه از رنگها رنگ کبود را اختیار کند و سرخ و زرد نپوشد و ادنی آن پیرهن و ازاری و دستاری و ردائی درشت باشد و چنان بود که اگر بشوید جامه دیگرش باشد که بپوشد تا اولین را بشوید آنکه همان جامه مکرر داشته باشد تا اگر یکم را به شستن حاجت افتد دیگر بپوشد (۲۰) و اعلای آن، آن بود که برای ایام متبرکه چون عیدین و جمعه و غیر آن جامه مخصوص داشته باشد مع جامه های مذکور و باید که از بستر نرم و بالین اجتناب نماید بلکه در همان جامه که روز پوشیده است خواب کند و از جامه خلقه و رقه عار نکند. از تشبه با منعمان (۲۱) دور بماند. آنکه باید که از نعمت های لذیذ تر احتراز کند و ادنی آن بود که بر آنچه سد رمق است اکتفا کند. از نان شعیر ناپخته و اوسط آنکه نان شعیر پخته و نان گندم نا پخته بود و اعلای آن نانخورش آن است که نان گندم یا طعامی دیگر بود و هرچه از این بالا تر بود تنعم کند و ادنای او تره و نمکی بود و اوسط روغن بود و اعلای آن گوشت باشد در هفته یک بار و بیشتر از دو بار تنعم باشد. و مرتبه اعلای زهد و توکل در این باب آن باشد که اقتصار بر دفع جوع فی الحال کند یعنی چون در بامداد سکونت نفس حاصل کند باید که برای شب چیزی اذخار نکند و اوسط آن باشد که اذخار روا بود برای یک ماه و ادنی آنکه برای یک سال اذخار کند و در این مدت باید که چیزی از کسی قبول نکند و آداب سفره نهادن و برگرفتن را رعایت کند و از جمله آداب آن یکی این است چون خواهد که تناول کند، دسترخوانها فراز کند برای تعظیم طعام و نه به تفاخر و مباهات و بدو زانو بنشیند و بسم - الله گوید و ابتداء طعام به نمک کند و بعده لقمه خود - به سرانگشت بر دارد و به دهان بیارد و تمامش دهد و فرو برد و الحمد لله گوید و چون لقمه دوم بردارد بسم الله الرحمن گوید و در سوم بسم الله الرحمن الرحیم گوید و در اثنای طعام خوردن به حکایات انبیا و

اولیای سلف مشغول باشد و استعجال (۲۲) ننماید و پیش از سیر خوردن دست از طعام باز کشد و در آن کوشد تا روز و شب يك وقت خوردن عادت کند و اگر نتواند دو وقت که آن چاشتی و مابین ظهر و عصر است، هم روا بود. و بعضی از صلحای سلف گفته اند که هر که دو وقت چیزی خورد، او را جوع نبود و باید که در ظرف سفالی بخورد که آن بتواضع نزدیک تر است و چون فارغ شود این دعا بخواند :

اللهم اغفر لی و لصاحب هذا الطعام والآنعام ولن کان سببا و سلیما
 فیه اللهم زد نعمتک علی عبادک ولا تقص بفضلك و رحمتک برحمتک یا
 ارحم الراحمین.

و اگر اختصار بر اول کند، هم روا بود و باید که به شره و شهوت نخورد بلکه به نیت آن خورد که تا در ادای حقوق الله و حقوق عیال و اطفال قیام نماید تا بر حسب نیت ثمره دهد.

و اما تشبه در مسکن آن بود که بمقدار ما یحتاج قناعت کند و ادنای آن آنست که بگوشه مسجدی یا خانقاهی یا رباطی سکونت نماید چنانچه اهل صغه کرده بودند. و اوسط آنکه در حجره ای (۲۳) بمقدار حاجت بماند و اعلاى آن آن بود که موضعی خاص برای خویش ترغیب کند بشرط آنکه زیاد از قدر حاجت نباشد و آن بلند نسازد که آن منهی است. چنانچه در اثر است که هرکه بنای خانه بیش از شش ذرع برآرد ناداه منارا ای این یا افسق الفاسقین. و قال النبی علیه السلام : من بنی آدم ما فوق ما یکفیه کلف ان یحمل یوم القیامة. یعنی هرکه بنا کند سرای بیش از قدر حاجت فرمایند او را روز قیامت تا آن را بر خود گیرد.

اما تشبه در اثاث آن بود که باید که در خانه او از امتعه (۲۴) دنیا بغیر از خوردنی و پوشیدنی بدان وجه که گفته شد، چیزی دیگر نباشد و ادنای آن حال عیسی را علیه السلام بود و آن شانه ای و کوزه ای و سوزنی (۲۵) باشد. و کان مضج رسول الله صلی الله علیه وسلم ینام علیه وسادة حشوها لیف و عماده کذالك. و چون در حجره مبارکش چیزی از متاع دنیوی بودی در نیامدی تا بخشش به

درویشان نکردی. در خبر است که هیچ وقتی در خانه او زر و نقره شب نکردی. یعنی هماندم که رسیدی نفقه کردی و شب نگذاشتی.

و اما تشبه در رفتار آنست که از مواضع التهم (۲۶) احتراز کند. قال النبی علیه السلام: اتقوا عن مواضع التهم. و از تفنن در اسواق و حمامها و محلتها بغیر ضرورت اجتناب نماید بلکه نفس خود را هم بزایوه خویش یا به صحبت شیخ مخصوص و محبوس نماید. البته برای دفع ملال و کسب و کار چند اوقات روز بیرون بیاید. و پیوسته برای عبرت اندوزی مقابر مشایخ و مسلمانان را زیارت نماید و تکبر و ریا و غره ریاست (۲۷) نورزد و اسفل السافلین را هم بدیده حقارت ننگرد و صحبت عالم متقی و صدیق متدین را که او را بامور آخرت موجه نماید و به غرور دنیا توحشی دهد، غنیمت داند و برای این مواقع بیرون آمدن اولی است و هم برای عیادت مریض و تشیع جنازه که ثواب آن بسیار است البته از معاشرت با فساق و فجار و اهل دنیا و بدعت و ضلالت و ملوک و امرا و حکام تجنب نماید، و جمیع اوقات را مضبوط دارد و مستغرق گرداند بذکر و فکر و محاسبه و مراقبه و هر قولی و فعلی که از او صادر شود باید که نسبت خیر مقرون گرداند تا اجرش مضاعف شود که "الاعمال بالنیات". و در اتمام و اکمال این خصایل مذکوره سعی مجهود نماید و وهن و تکاسل و سستی و تعاطل را بخود راه ندهد. بلکه اناء اللیل و اطراف النهار از انواع طاعات و اصناف ریاضات بجاآوده باطن مشغول باشد و در اقلع (۲۸) مواد اخلاق ذمیمه و انفراس (۲۹) اشجار اوصاف حمیده و در مساحات دل یدببضا نماید و از امور عاداتی بدو رسومی سوء اجتناب کند و هر عبادتی و ریاضتی که کند حقیقت و سر آن از خود طلب دارد و بر تعجب و نصب عبادات متحمل و صابر بود و آن ممکن نشود مگر بدان که چون خواهد که درکاری شروع کند که نفس از آن کاره باشد باطن خویش بزبان حال او را تسلی دهد که ای نفس ساعت دیگر اجلت در رسد و ترا از ضیق (۳۰) و ظلمت عالم جسمانی برهاند و بفضای ریاض روح و ریحان روحانی برساند زیرا که اجل آتی و به هر ساعتی ممکن است که در رسد. چنانکه لفظ حضرت نبوی بدان ناطق است که: کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل

مذکور است اشارت هم بدین معنی است. اللهم ارزقنا ضایعة رسولک

وعد نفسك من اصحاب القبور. وبيد ما انسا بلغته. وروى عن النبي
 حكايت:

آمده است که یکی از اکابر دین که در زاویه خویش گوری
 کنده بود و کفنی مهیا داشته تا هر بامداد آن کفن را در بر کردی و
 در گور در آمدی و ساعتی سکوت کردی. چون بیرون آمدی با نفس
 در خطاب آمدی که ای نفس! انگار که ترا از دنیا برده اند و گور
 کرده و انگار که ترا در دنیا باز گردانیده و یک روز مهلت دادند.
 باید که بانواع طاعات و اذکار و عبادات خود را معروف سازی زیرا
 که معلوم نیست که باز مگر این چنین مراجعت دهند یا ندهند. این
 همه آداب مذکوره و شرائط سلوک مخصوص است در کسی که از
 مخالطت مردم انزوا کرده باشد و با خلوت وحدت انس گرفته. اما
 کسی که بدولت صحبت کامله شیخ مکمل که بظاهر و باطن آراسته
 باشد، مشرف گشته و ظاهر و باطن خود را بدو تسلیم کرده باشد،
 باید که هیچ عبادتی و عملی به از اطاعت امر شیخ نداند بلکه هر چه
 او فرماید بر خود امتثال (۲۱) آن واجب داند و دگر دل از لوث
 اعتراض پاک دارد که آن افضل طاعات و اشرف عبادات است:

کار تو در امر آن یک ساعت است

بہتر از بی امر عمری طاعت است

اصل دوم تشبہ است:

بدان ای عزیز که چون سالک راه حق بدین صفات موصوف شود
 و خود را در جمیع افعال و اخلاق مشبہ باخلاق و افعال حضرت نبی
 علیه السلام گرداند و نسبت تشبہ بایشان درست کند باید که بمجرد
 تشبہ قناعت نکند بلکه در هر مقامی از مقامات مذکور و سالهای دراز
 استقامت ورزد و ثبات نماید و نفس خود را در انواع ریاضات و
 اصناف مجاهدات بیمار نماید و هرکاری و عملی که پیش گیرد نیت
 چنان کند که ورد و اصل آن از دست نگذارد کما قال علیه السلام:
 احب الاعمال الی الله تعالی ادرمها و ان قل. یعنی دوست ترین عملها
 پیش خدای تعالی دایم ترین آنها ست اگرچه اندک بود. و سنل عن

عائشه من الاعمال رسول الله صلى الله عليه وسلم: فقالت كان اعماله دائمة فكان اذا عمل عملاً اثبته. یعنی پرسیده شد عائشه را رضی الله عنها از عملهای پیغمبر خدا. پس گفت عائشه که بود عمل او دائم. یعنی چون عملی از عملها پیش گرفت در ثبات آن قیام نمودی و هیچ وقت از دست ندادی و این معنی را در تصفیه قلب و تزکیه نفس تأثیری تمام است زیرا که چون سالک در عملی که نفس از آن کاره باشد استقامت و ثبات نماید و نفس خود را بدان متکلف گرداند، لاجرم بعد مداومت در مکایده و مجاهده بجدت طویل آن متکلف و بالکرات مطبوع و محبوب او گردد زیرا که مثال نفس در ابتدای حال مثال کودک رضیع است چنانکه کودک در ابتدای نشأه به شیر مادری مشتهی باشد و از انواع اطعمه (۲۲) که به نسبت لذات متنفر اطمینان چون تناول اطعمه مکروه شود همان مطبوع او گردد و از مشتهیات قدیم تنفر نماید همچنین نفس نیز در ابتدا بمباشرت شهوات مشتهی بود و از معامله عبادات متنفر باشد اما چون نفس متکلف شود باعمال صالحه و بدان استقامت ورزد، محبوب او گردد و از مرغریبات اصلی که آن معاصی است، اجتناب نماید و چون آن حسن محبوب او شد از آفت کسالت و ملالت که مهب غرات شیطان و محرک شهوات انسانیت خلاص یابد و در این حال بسا باشد که بر آن تلذذ و تنعم کند و از نوانب ریا و هوا (۲۳) و خواطر فاسده و وسوس مشوشه مبرا آید و در این وقت هر عملی و ذکر و دعایی که از وی در وجود آید به محل قبول قریب گردد و جمیع عبادات و ریاضات او مشر احوال سنیه و مقامات علیه گردد و ایمان لسانی او ایقانی گردد و اکثر اسرار طریقت بر وی مکشوف گردد و سیر او از عالم ملک بملکوت و حقیقت " اوفوا بعهدی اوف بعهدکم " آشکارا شود. و لیکن این اصل که عبارت است از این صراط که مهد (۲۴) است بر متن جهنم و ادف است از شعر و احد است از سیف از مشکل ترین اصول دین و سخت ترین منازل ارباب یقین است زیرا که هیچ کس از صلحا و اولیا و اکابر دین از زلات این راه خالی نیست پس هر یکی را بمقدار زلات او در این راه ورودی در نار خواهد بود کما قال الله تعالی: و ان منکم الا واردها و صراط مستقیم که در فاتحه الكتاب مذکور است اشارت هم بدین معنی است. اللهم ارزقنا متابعة رسولك

الکریم و اهدنا صراط المستقیم .

اصل سوم تحقق است :

بدان ای عزیز که چون سالك طریقت داد این مقامات دهد و ظاهر خود را که عبارت از شریعت است، آراسته گرداند و باطن خود را به کمال تثبیت و استقامت که اشارت بطریقت است در حرور مجاهدات و صفوف ریاضات مصفی گرداند، باید که بمجرد تشبه و تثبیت اکتفا نکند، بلکه در پی هر کاری و عملی که کند مترقب و مترصد افتتاح ابواب الطاف الهی و الطاف نامتناهی باشد، تا ناگاه نوری از انوار قدیم بر دل او تجلی کند و خانه وجود او را به جاروب فنا از خاشاک هستی پاک گرداند و مساحت دل او را از اذی خس و خار نیت و حدوث پاک گرداند. بعده از انواع ازهار واردات غیبی و الهامات ملکی در ریاض دل دمیدن گیرد و اطراف مملکت بدن را بلکه جمیع جهات عالم از آن نور مشحون و مملو یابد و خود را در میان نه بیند و هرچه گوید از او گوید و هرچه شنود از او شنود و او را در همه بیند و همه را از او داند و هر لحظه بلبل و قتش بزبان حال بدین ترنم می سراید که اذا ابصرتنی ابصرته و اذا ابصرته ابصرتنی :

روز و شب می گفت مجنون این سخن

من کیم لیلی و لیلی کیست من

ما دو روحسیم آمده در یک بدن

من کیم لیلی و لیلی کیست من

و در این مرتبه سرآئی رایت ربی فی احسن صورة مکشوف شود و حقیقت یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برز و الله الواحد القهار آشکار گردد و سلطان روح بر اریکه نزهت بطریق خلافت جلوه گری کند و جنود الرحمن بر عساکر شیطان غالب گردد و جمیع جهات بدن در تصرف روح در آید و صاحب این حال هم در این جهان آن جهانی گردد و حیات و ممات (۲۵) پیش او یکسان نماید کما قال الله تعالی : ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون . اگر در خواب است مستغرق تعاقب تجلیات است که تنام عینانی و لا ینام قلبی گردد و اگر در یقظه است مستوجب (۲۶) توارد اسرار و

منابع

- نسخه خطی شماره ۴۴۰۱ (مجموعه) کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، تهران = علامت = اصل
 نسخه خطی شماره ۲۸۴۰ (مجموعه) کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، تهران = علامت = م ۲
 نسخه خطی شماره ۳۳۵۸ (مجموعه) کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد، تهران = علامت = م ۲
 نسخه خطی شماره ۴۲۵۰ کتابخانه ملی ملک تهران = علامت = ملی ۱
 نسخه خطی شماره ۴۲۷۱ کتابخانه ملی ملک تهران = علامت = ملی ۲
 نسخه خطی شماره ۱۱۵۱ کتابخانه ملی مجلس شورای عالی تهران = علامت = ط ۱
 نسخه خطی شماره ۲۴۷ مجموعه استاد علی اصغر حکمت در دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران = علامت = د
 عکسی شماره ۶۷۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران = علامت = ع ۱
 عکسی شماره ۱۶۶۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران = علامت = ع ۲

نسخ این وجیزه در کتابخانه های آستان قدس رضوی مشهد و موزه بریتانیا و فرهنگستان تاشقند نیز وجود دارد. در پاکستان هم چهار نسخه آن وجود دارد یکی در کتابخانه گنج بخش، دو دیگر در کتابخانه موزه ملی کراچی و یکی در کتابخانه تندو قیصر، بخش حیدرآباد سند.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حق حمده والصلوة على خير خلقه محمد و على آله و اصحابه (۱). اما بعد : این عجاله ایست بموجب التماس عزیزى از اخوان الصفا که حقوق مودت ایشان بر این ضعیف واجب است و قدوم نیات وی بر جاده اخلاص ثابت، در بیان حقیقت مثال و خیال مطلق و مقید و کیفیت مراتب منامات رؤیا و درجات خلق در ادراک علوم و معانی از عوالم علوی و احوال خیال و امثال و ارواح (۲) و غیره و بمقتضای آن التماس کلمه ای چند آنچه زبان وقت املا کند، در قلم خواهد آمد، ان شاء الله العزیز. (۲)

بدان ای عزیز، نورالله بصیرتك بنوره که وجود نور را من حیث الاحدیة والكثرت نزد ارباب کشف و عرفان سه مرتبه است .

مرتبه اول نور حقیقی مطلق است، دوم ظلمت و سوم ضیاء. اما

رؤیت نور مطلق از آن روی که مجرد است، از نسبت و اضافات متعذر است زیرا که آن عین هویت مطلق است و مرتبه بارگاه جناب حضرت صمدیت رفیع تر از آنست که طائر افهام و عقول مخلوقات به پیرامن سرادقات جلال آنحضرت تواند رسید؛ لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر. لیکن رؤیت آن نور در حالت تنزل در مظاهر و تعین آن در حجب (۴) مراتب بانسب و اضافات ممکن است و هر یک را از اقسام سه گانه شرفی است. البته شرف نور به اصالت است یعنی بنا بر نسبت به نور حقیقی مطلق زیرا که هم اوست که سبب ظهور اعیان موجودات است که در کتم عدم مخفی و مستتر بودند و در ظلمت خانه نابودی متواری مانده اند.

مرتبۀ دوم ظلمت است که در مقابل نور است و آن را سه قسم اند:

قسم اول ظلمت حقیقی است که رؤیت آن بهیچ وجه ممکن نیست و آن عدم محض است. قسم دوم ظلمت جهل است که رؤیت آن به حس بصر اگرچه ممکن نیست اما بنور بصیرت آثار قبیح آن هویدا است. قسم سوم ظلمت محسوس است و مرئی چون ظلمت شب و تاریکی منازل مظلمه را با حس می توان ادراک نمود. و شرف ظلمت آنست که واسطه ادراک نور مطلق می گردد و بسبب تنزل آن در مراتب ظلمات امکان امتزاج و اتصال آن بنور حقیقی امکان دارد.

مرتبۀ سوم ضیاء است:

آن جمعیت نور و ظلمت است و حقیقت آن امتزاج (۵) آنها. طرفین آن بروزخی است میان عدم و وجود زیرا نور صفت وجود است و ظلمت صفت عدم و از این جهت اصل ممکن را هم بظلمت وصف کنند و مقدار نورانیت که "ممکن" را حاصل است بسبب وجود است که بواسطه آن از کتم عدم ظهور کرده است. پس ظلمت وی از جهت عدمیت اوست. چنانکه نورانیت از جهت عدمیت از جهت استفاضه نور وجود است و هر نقصی که ممکن می گردد از احکام نسبت عدمیه است. و آنکه رسول الله علی الله علیه وسلم فرمود که "ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره" اشارت بدین معنی است و

خلق در این محل به معنی تقدیر است یعنی تقدیر سابق به ایجاد افتاد و "رش" کنایه بعمل نور است یعنی از افاضه وجود نور از خزاین جود ازلی بر ممکنات ظاهر گشت.

چون این معانی مقرر گشت، بدان که عدم حقیقی که در مقابل وجود مطلق است، محقق نیست الا بواسطه تعقل و ادراک وجود محض که نور مطلق است من حیث هی، و درک و رؤیت آن ممکن نیست الا بواسطه تنزل. مرتبه عدم از روی تعقل مثال آینه است که مقابل تجلیات منعکس باشد. همان طور انوار وجود مشاهده شوند که طرفین ضیاء اند که حقیقت آن را بصیرت درونی عارف عالم ادراک توان کرد زیرا که عالم ارواح و آنچه اطراف آن است سراپا نورانیت است و عالم اجسام متصف به ظلمت و کدورت است. و عالم مثال و ضیاء برزخ است میان اجسام و ارواح و متوسط بین العالمین و در هر یک از این دو عالم مناسبتی و مشابهتی وجود دارد و هر عینی از اعیان مراتب عالم اجسام و ارواح بواسطه مناسبتی که میان این دو عالم است بحسب قوت و ضعف در این عالم جولان می کنند و حقایق و اسرار عالم وجود را در میدان خیال جلوه می دهند و در مرآت وجود مشاهده اسرار می کنند.

ای عزیز، چون هویت غیب مطلق نور حقیقی است و کمال رؤیت نور موقوف است به ضد آن که ظلمت است، پس موجب تعلق ارادت حق به ایجاد عوالم مختلفه موجب کمال رؤیت آثار عظمت و احکام قدرت است از روی وحدت جمله و از روی ظهور او در مراتب و شئون صفات زیاد، اگرچه (۶) او در ذات واحد است. جلا و انجلاء، که ذات وی راست بحصول نه پیوست الا بظهور در هر مرتبه متعین و شان مقید و متعین به کمال رؤیت موقوف گشت تا به ظهور در جمیع مراتب و شئون مشاهده شود. البته اختلاف شئون و مراتب اعیان و استعدادات و قابلیتات آن در مراتب اطلاق و تعین و تقید تفاوت خصوصیات هر یک غیر متناهی افتاده الا جرم عدم مستلزم دوام تنوع ظهور ذات حق شد در عوالم مختلفه.

ای عزیز، اگرچه مراتب اعیان و کثرت شئون از روی افراد و اشخاص تعینات غیر متناهی است، اما از وجه کلی محصور است در

دو عالم ظاهر و باطن اسرار جمیع مراتب ظهور مبنی بر اعتدال و انحراف است و ظهور مظاهر که نتایج اعتدالات و انحرافات است، بواسطه سیر در منازل عوالم چهارگانه بکمال می رسد اول معنوی، دوم روحانی، سوم مثالی و چهارم حسی تا تلاطم امواج دریای وحدت نور حقیقی در جداول مراتب جبروت و ملکوت بصحنه صحرای عالم مثال مطلق نرسد، مستسقیان مغازه محبت و متعطشان فیافی مودت برود حیاض زلال اسرار حضرت صمدیت محفوظ نگردند و تا سطوت تیغ آفتاب هویت غیب از اوج فلک کبریا در منازل مظاهر حسیه وجود غروب نکنند نقاش اعیان مفیده استفاضه انوار هدایت از نجوم اسماء صفات نتواند کرد.

ای عزیز، ضیاء دو نوع است. یکی نور محسوس است که ظاهر بنفسه و مظهر بغیره است از اشکال و الوان. دوم، نور لطیف که مظهر اسرار غیب است در کسوت خیال که آن عالم مثال مطلق است و عالم مثال مطلق را دو وجه است؛ وجهی عام از روی ذات خود و وجهی خاص بمقیدات عالم خیال و خاص اسرار جبروتی بواسطه سیر خیال مقید در عالم مثال و عدم سیر و درجات ضعف و قوت آن بر اقسام اند چنانکه نبی صادق علیه الصلوة والسلام از کلیات آن خبر می دهد که: الرؤیاء ثلث رؤیاء من الله تعالی و رؤیاء من الشیطان و رؤیاء حدیث المرء نفسه، قوت و ضعف آثار اسرار ملکوتی که در صحنه عالم مثال متجلی می گردد در حالت رکوع و حواس در آینه مثال مقید مشاهده فرق می کند. مشاهده کردن اسباب بیداری قلب را سزد و چنین نائم بیدار است نه نائم واقعی. البته چنین رؤیا یا خوب هر کسی را میسر نیست. توجه سالک لازم باین نکته است که دل را سالم نگاه دارد تا هموم تصاریف روزگار ملال خاطر او نگردد. در او تنوع هوس و نفس بر شعور او از پس پرده حجاب سیطره نیابند. در قرآن مجید می بینیم که پیغامبری باشاره ای در نوم کوشش کرد که فرزند دلبند خود را در راه خدا قربان کند و اینگونه حال به حضرت خلیل مخصوص نماند دیگر انبیاء علیهم السلام هم بخواب عمل می کرده اند.

باید طبع را بر صور محسوسات متفرقه مجرد از معانی قطع

کند، مواد صوری که مصاحب آن گشته باشد از عوالم حسی در حالت نوم پیش قوت خیال جلوه گری کند و چنانکه شاغل روح است، در بیداری از مطالعه اسرار روحانی بواسطه حواس ظاهره در حالت نوم نیم شاغل او گردد بواسطه خیال باب عالم مثال بر وی مسدود کرده اند. پس رویای این چنین کس دال بر هیچ معانی نبود و صوری بی روح می ماند که آن را هیچ اثر نبود.

ای عزیز بدانکه میان عالم ارواح و عالم اجسام عالمی دیگر است که آن نمودار هر دو عالم است و فیضی که از عالم ارواح بعالم اجسام می رسد، بواسطه آن عالم می رسد زیرا چون فیض روحانی از عالم ارواح بعالم اجسام تنزل می کند، مجرد است از مناسبت و الفت با عالم اجسام و چون بعالم مثال مطلق می رسد، آن عالم را کریم الطریقین می یابد که با عالم ارواح بواسطه مجاورت مشابهتی دارد و با عالم اجسام هم چنین. پس چون آن فیض داده شد، در مقام غریب نسیم آشنائی می یابد، تهیج نائره اشتیاق وطن اصلی غالب می گردد و بآن اثر روحانی مالوف حال خود جلوه می دهد و جریان نتایج اسم - الظاهر که عالم اجسام است و بآن اسرار روحانی ممتزج گشته، بواسطه برزخیت جاذب آن فیض می گردد به اسفل السافلین جسمانیت، و این عالم متوسط را دو مرتبه است و دو اسم، مرتبه تقید هر متجلی صحیح و در این مرتبه آنرا خیال مقید خوانند و مرتبه اطلاق و در این مرتبه آن را مثال مطلق گویند و انطباق آن معانی در مرتبه اطلاق این عالم مطابق اصل بود بی شك، اما در مرتبه تقید گاه مطابق باشد و گاه غیر مطابق بحسب صحت هیكل دماغ و اختلال آن و انحراف و اعتدال مزاج و قوت و ضعف متصوره.

ای عزیز نسبت خیالات مقید مردم با عالم مثال مطلق نسبت جداول خرد است که از نهر عظیم متفرع می گردد و هر يك را طرفی متصل است بعالم مثال بطرفی دیگر منشعب می گردد. در تاملات عوارض و روح لواحق و لوازم و اقسام امور محسوسات پس خیال مقید به مشابه جاسوس است و شهر بدن و دائماً کار او تجسس اخبار است و گاه توجه طرف متصل او بعالم مثال شود و از بحر اعظم مثال مطلق اعتراف ساق معانی و اسرار کند و گاه باشد که در ظلمت

تیه بمجاوری احکام کثیره ضیاء گم شود که مرجع اصلی خود باز نیاید و رجوع او بمعرفت علوم و معانی ممکن نگردد و هر چه در حالت یقظ بواسطه ادراک حواس ظاهر از مختلفات امور مورد توجه او شده باشد، در وقت رکود حواس همان اشیا بمعاونت مصورها در پرده خیال نمایندگی کنند و آن را هیچ اثر نبود و خواب این چنین کس بیشتر اضغاث احلام باشد و این حال اکثر خلق است الا ماشاء الله.

چون این قاعده مقرر شد، بدانکه اسباب صحت چند چیز است بعضی از آن مزاجی و بعضی خارج از مزاج. اما آنچه مخصوص به مزاج است صحت هیات دماغ است و اعتدال مزاج و قوت تصرف مصوره و آنچه خارج مزاج است بقای حکم مناسب و اتصال و قرب خیال مقید شخص که مقتضی اتحاد است بعالم مثال و قلت وسائط است از تعلقات لذات نفسانی و افکار فاسده و تصورات باطله و تشعب هموم بامور متفرقه و داشتن احوال و امور مرضیه. ازینجا ست که معبر کامل صاحب بصیرت که بقوت کشف سری و روحی بر مدارج ارواح و مراتب تشلات عالم مثل و اشباح اطلاع یافته باشد چون رؤیای صاحب مزاج مستقیم بشنود، بحسب معرفت او بمواقع منام و مواطن خیال تشخیص آن رؤیا کند در خیال خود و از طرف متصل خیالی، بعالم مثال در آید و آن رؤیای شخص را با معانی که مناسب او باشد، در آن عالم نسبت دهد بلکه اگر معبر کامل باشد، بمراتب علویات در عالم مثال توقف نکند و ترقی کند بعالم ارواح و ازینجا بعالم جبروت منتهی شود و از مراتب استعداد عین ثابت آن شخص مشاهده کند که اصل آن رؤیا بمقتضای استعداد حال که نمود از چیست و حقیقت آن در عالم شهادت در کدام وقت پدید آید و بچه صورت ظاهر شود و بعده بمطالعه آن سراگر مصلحت گفتن بود، از مضمون خبر دهد، آن خبر را تعبیر گویند و آن مخبر را معبر خوانند، و هر خلل که در رؤیا واقع شود، از عدم مطابقت میان مقصود و بیان صورت اند از آثار کدورت باطن که انحراف مزاج و فساد هیئت دماغ و اختلال احوال حسی صاحب رؤیا بود. چون کذب در اقوال و سیرت نامرضی و صرف اوقات در امر خسیس چنانکه بقید آثار صفات جمیله در ضمن آن مستهلك گردد. والامر بالعکس اذا كان الحال بالعکس و آنکه رسول

عليه الصلوة والسلام فرمود که « اصدقکم رؤیاً اصدقکم حدیثاً » اشارت است (به) این معانی عالی.

چون این معانی مفهوم شد، اکنون بدان که طبقات نوع انسانی از ادراک اسرار و معانی عالم مثال و ارواح و غیره بواسطه خیال مقید در حال نوم بر چند قسم است. بعضی آنانند که رؤیای ایشان قابل تعبیر نیست و این قوم بر دو قسم اند :

قسم اول محجوبانند که صفات مستور دارند و احکام انحرافات خلقیه بر نفوس ایشان غالب گشته است و کدورت نفسانی و هیئت قوای روحانی مشرع خیال که متصل است بعالم مثال مسدود کرده و به استیلائی ظلمت قوای روحانی خبیثه از مطالع اسرار دور افتاده و از خلعت کرامت تعریفات الهی محروم گشته و بیداری این قوم عین خواب است و خواب عبث نه بیداری ایشان را ثمره و (نه) خواب ایشان را نتیجه و تحسبهم ایقظاً وهم رقود سواء هم محیاهم و ماتهم.

قسم دوم متوسطان اهل سلوکند که آئینه دل خود را مستور قبول فیض معانی و حقایق نموده اند ولی دست از سلوک و طی مراحل نکشیده اند و پیوسته امیدوار رحمت حق هستند. از ثبات و استواری آنان دل شکسته نباید بود و عجب نیست که صاحبان کمال باشند.

اما آن قسم که رؤیای ایشان بتعبیر محتاج است هم دو قسم اند :

قسم اول متوسطان اند و قسم دوم کاملان. اما متوسطان آن طائفه اند که در بعضی اوقات جمع از تعلقات جسمانی می کنند و بحسب فراغ از شواغل آئینه ایشان اندکی صفا می پذیرد و بعضی معانی از عالم مثال در وی منعکس می گردد و آن عکس بر دماغ می زند و بواسطه بقیه روح آثار اوصاف ذمیمه (۷) اثر حدیث نفس بآن منتزج می گردد و قوت مصوره و متخیله معنی منتزج را در کسوت خیال عرضه می دهد و امثال این چنین رؤیا را معبری فطین (۸) می باید که به امکان نظر اثر حدیث نفس را از معنی مجرد تمیز کند.

قسم دوم کاملانند که ذهب نفس را از معانی در برقه مجاهده

صاف گردانیده اند و آینه دل را از زنگار طبیعت پاک کرده و قدم هست در سیر الی الله بر کنگره اوج کبریا زده و در میدان شهود از کروییمان و روحانیان ملاء اعلی سبق برده، طی بساط زبان و مکان کرده ادبار امکان پس پشت انداخته، اسرار ازل بر لوح ابد خوانده از روزن ازل نظاره صحرای ابد کرده، بر مدارج بروج اسماء و صفات عالم جبروت عبور کرده و از مشرق هیت غیب طلوع کرده، عرش دل را مستوی حضرت الهیت گردانیده، پس چون دل این طائفه خزانه اسرار حق گشته است، در حالت نوم عکس بعضی از اسرار که در خزانه دل متوطن است، بدماغ زند و قوت مصوره آن عکس را در کسوت خیال مقیده بر ذهن (۱) عرضه دهد و چون عکس بصورت اهل نیست لاجرم به تعبیر محتاج نباشد و این نوع خوراک کمال است از انبیا و رسل و خواص اولیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین. چون معلوم کردی که آن طائفه که رویای ایشان قابل تعبیر نیست، دو گروه اند:

یکی ناقص و دیگری کامل. و آنها که به تعبیر نیاز دارند، هم دو طائفه اند یکی ناقص و یکی دیگر کامل.

اکنون بدان که در ظهور نتیجه بعضی از منامات تأخیر می افتد و حکم بعضی سریع الظهور می باشد. ای عزیز، ظهور نتایج را چنین بحکم غیر بدل خود با اوقات معین مقرون ساخته اند. نزد ارباب قلوب و تحقیق صدق و علو مقام بر صدق و علو صاحب آن دلالت می کند زیرا که چون قوت عروج نفس در ادراک بکمال رسد خرقة غیب عالمها علوی کند و در محل اعلی که خزانه علم قدیم است، مطالعه این امر قریب الوقوع کند، و لابد بعد از طلوع این سالک آن امر از آن حضرت بهر عالم از عالمهای عالیه که نزول کند، مدتی مکث می کند و بحکم تصرف اسمی که رب و مدبر آن عالم است، منطبع می گردد و از آنجا بجائی دیگر نزول می کند و در حدیث آمده است: ان الامر الالهی یبقی فی الحق بعد ترقی الی السما الدنيا فی ثلثة سنین، اثر نتیجه بعضی رویای اهل حق کمال بعد از چهل سال ظاهر شود چنانکه حضرت یوسف را از این جمله بود که گفت: " انی رائیت احد عشر کوكباً والشمس رأیتهم لی سجدين (الی الاخر) تا آن روز که

گفت: هذا تاويل الرويائى من قبل قد جعلها ربي حقاً، انزه اكثر
 مفسرين و اهل تواريخ چهل سال بود و سرعت ظهور حكم روياء دليل
 است بر ضعف حال راي كه قوت ترقى و عروج ندارد كه كيفيت صور
 امور و حقايق مقدره از عوالم عالم اخذ كند و غايت ترقى وى در حالت
 اعراض از تعليمات جسمانى و شواغل نفسانى آن است كه آنچه از
 فداك متمر بفضا وجود نزول يا صعود كرده بود، بقدر صفائى نفس
 ادراك بعضى از آن امور كند و از آنجا تجاوز نتواند كرد و قوت
 عروج بعالم علوى ندارد. لاجرم به سبب قرب آن امر مدرك ظهوراتى و
 نتيجه روياء در تاخير نيستند (۱۰).

ايزه تعالى خطوات و نفاس سالكان منازل (۱۱) اعلى و قاصدان
 مقاصد اقصى را از آفات عوارض صدور و آثار شوائب موانع (۱۲)
 عمل شهود در پناه عصمت محفوظ و مصون دارد بمنه و كرمه. ان ربي
 قريب مجيب. والحمد لله وحده والسلام على من زكى نفسه. والسلام على
 من اتبع الهدى.

Handwritten marginal notes in Persian script, including the phrase "من اتبع الهدى" and other religious or philosophical reflections.

همدانیه

این رساله مختصر محتوی سه معانی متفاوت همدان است. می-گویند بعضی از معاصرین علیه نسبت "همدانی" مصنف ایرادی می-گرفتند که "همه دان" بودن شایسته مقام خداوند متعال است و "همه دانی" (همدانی) وی را می-سزد. بعضی از نویسندگان حضرت سید جلال الدین بخاری معروف به مخدوم جهانیان جهانگشت (م ۷۸۵ یا ۷۸۷ هـ) را هم جزو ناقدین صفت "همدانی" ذکر نموده اند (الف) از فحوای رساله پیداست که پرسنده معانی "همدان" از اشخاص مهمی بوده و مصنف گرامی نسبت به ایرادات مردمان عامه هم اشارتی نموده است. متن این رساله طبق نسخه های خطی زیر تصحیح گردیده که خوشبختانه اختلافات ناچیزی را دارا می-باشند:

نسخه به شماره ۲۲۵۸	کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران	با علامت = مرکزی اصل
نسخه به شماره ۱۰۵۶	کتابخانه ملی ملک تهران	با علامت = ملک ۱
نسخه به شماره ۶۷۱	کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران	با علامت = عکسی
نسخه به شماره ۱۲۵۰	کتابخانه ملی ملک تهران	با علامت = ملک ۲
نسخه به شماره ۱۲۷۴	کتابخانه ملی ملک تهران	با علامت = ملک ۲ (عکسی)

پنج نسخه خطی دیگری از این رساله در کتابخانه موزه بریتانیا لندن، کتابخانه موزه پاکستان در کراچی (ج) و کتابخانه فرهنگستان شوروی در تاشکند موجود است. همانطور دو نسخه قدیمی خطی در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد، یکی در کتابخانه انجمن ترقی اردو کراچی و یکی در تندو قیصر، بخش حیدرآباد سند وجود دارد.

بسم الله الرحمن الرحيم
 شاهراه شریعت محمدی و مسالك طریقت احمدی بر سالکان
 بیابان (۱) طریقت و روندگان میدان حقیقت بضیای اشعه انوار حقانق
 آن عزیز روشن باد و نسیم روانح انفاس حیات بخش او سبب
 احیای مرده دلان مقبره جهالت (۲) باد، بمنه و کرمه.

غرض از تحریر این عجاله و تقریر این مقاله آنکه دیروز خدمت آن عزیز، ساعتی تشریف حضور فرموده و در آن مجلس بجهت اسم "همدان" سخنی چند رفته بود. آن عزیز در تأمل (۴) خود مصیب می-نماید، اما از جهت معاندان جاهل که بجهت خوشامد هرکس بجان می-کوشند و بطبع جیفه چون سگ بر هر سقله می خروشدند، و در هر مجلس چون دیگ بی نمک می جوشند، جوابی چند در معانی (۲) همدان نوشته خواهد آمد، انشاءالله تعالی.

جواب نخست: ببايد دانست که در اصطلاح صرف و لغت، همه بر وزن فعل و همه دان همدان بر وزن فعلان باشد همچون خلبان و دوران و غیره. همدان و همه دان فرق دارد. این دومین به حرف "ها" حاجت ندارد که کسی اعتراض کند که همه دان (۴)، عالم کل را گویند و بجز ذات متعال باری عزشانه کسی سزاوار "همه دانی" نیست و همه (۵) آن را قبول (۶) داریم.

جواب دوم: همدان اسم دو موضع است یکی از یمن، دوم از عراق عجم. نخستین با سکون میم آمده است و دوم بفتح میم. آنکه در بعضی از کتب عربی آمده است که "همدان صح بسکون المیم" مقصود ازان همان موضع یمن است. مصداق همدان با فتح و حرکت میم، گفتار فخرالدین رازی رحمة الله علیه است که در یکی از ابیاتش بعنوان مثل تصریح نموده (۷) است:

(۸) وانکس که بداند و بدانند که بدانند

در مسند خود را به سر صدر نشانند

وانکس که نداند و بدانند که بدانند

بیدار کند زود که در خواب نشانند

وانکس که نداند و بدانند که نداند

از خویشتن از کفر و جهالت برهاند

وانکس که نداند و بدانند که بدانند

مردده شمارش که کسش زنده نخواند (۹) (۱۱)

اینک به عراق اندر شهری است معظم کو را "همدان" خوانند

و او هیچ نداند راز ابنای عصر، یکی دیگر نوشته بود:

فراق بسر دل نادان چو برگ کاهی نیست
 وليك بردل " همدان " چو كوه السوند است
 جواب سوم: " همدان " علم و علامتی است برای خواص.
 درباره اعلام معانی خاصه اهل منطق گفته (۱۰) اند: " عبدالله مفرد
 اذ كان علما لانه يعتبر فيه معنى العبودية والالوهية " این است آنچه به
 نسبت اهل ظاهر گفته اند ولی جواب سؤال (۱۱) را در اصطلاح
 متصوفه می گوئیم با اشارتی چند. ولی آثار حقایق آداب و عادات این
 قوم مندرس شده و عزیزانی که باحیای این شیوه (۱۲) می پرداختند
 متواری (۱۲) گشته و از ننگ افعال این تر دامنان روی در حجاب
 غیرت کشیده و اینک خود بینان مغرور خود را رهنما جلوه گر کرده
 اند " واضلوا كثيراً وضلوا عن سواء السبيل " :

أما الخيام، فانها كيخيام

واری نساء الحی غیر نسانها

درینا که عمر عزیز در ترده ملاقات زید و عمرو صرف کرده
 شد (۱۴) و هر جا که مردی را باوصاف حمیده تلقی نمودند ولو در
 اقصای بلاد باشد، بملاقات وی کمر همت بسته و قطع مراحل سفر
 کرده شد ولی وای که در مواقعی چند جز مصداق " کسر اب بقیعة
 یحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً " چیزی بدست نیامد :

وما ان عرفت الناس الا ذمتهم

جز الله خیراً من یکن لست اعرفه

انآ لله وانآ الیه راجعون بر چنین اوضاع. باز بسر آن سخن می رویم که
 می خواستیم درباره معانی عرفانی " همدان " .

ای عزیز، اگر شخصی این بیست و نه حروف تهجی (۱۵) را
 یاد گیرد و در کتاب خانه ای رود که در آنجا هزار مجلد کتاب بود،
 پس بگوید که هر چه در این هزار مجلد کتاب است، من آن همه را
 می دانم از وجهی او راست گفته باشد. چه هر کلمه که در این کتب
 است از حروف مرکب است و هو عالم فی الکتب من الحروف. اما اگر
 از تفصیل مسائل کتب مذکور (۱۶) از وی سنوال کنند متحیر شود

(۱۷) . در این مثال نکته است که بجز قاصران فهم دیگر آن را درک خواهند نمود. اگرچه در کتب مسائل زیاد ذکر کرده باشند، چون بر رقعہ اسم عالم آنها را بسنجیم، کلمه ای بیش نباشد. پس از حیثی اگر کسی بگوید که او (۱۸) همه را می داند، و همدان است، غلط نمی گوید ولی این نظر و بصیرت سزاوار سعیدان ازلی است.

پس ای عزیز، هر بیدلی را که از سوختگان بادیه محبت است بواسطه خواطف جذبات عنایت الوهیت جبه وجود بشری منسلخ گردانند و دیده همت او را به سوزن " ما زاغ البصر وما طغی " از روی اغیار بر دوزند، و عین بصیرت وی را بکحل " المؤمن بنظر بنورالله " روشن گردانند، و جمال کمال خود را به صفات ذرات موجودات بر نظر او جلوه دهند، و آینه دل او را از آرایش غبار محدثات بصیقل علم پاک گردانند و شراب زلال محبت بجام معرفت از دست ساقی " یحبهم و یحبونه " در کام جان او ریزند و مرغ روح او را که طائر، عالم ملکوت است، در هوای فضای مساحات حظائر قدس جولان دهند و در مکتب شهود بر چهره الواح وجود، حقیقت " سنریهم آیاتنا فی الأفاق و فی انفسهم " بر وی عرضه کنند تا این گدای مسکین بر ورق هر ذره سزی از اسرار باری را مطالعه (۱۹) می کند و حقیقت " وان من شیء الا یسبح بحمده " می بیند و از محنت خانه منازل و مراتب کثرت موهومات، در خلوتخانه وحدت می گریزد و از ظلمت نیستی " وما عندکم ینفد " در هستی " وما عند الله باق " پناه می آرد و بسع جان، از زبان حال (۲۰) هر ذره می شنود که :

جهان را بلندی و پستی تویی

ندانم چه، هر چه هستی تویی

آن وقت حقیقت " و نحن اقرب الیه منکم ولكن لا تبصرون " آشکار می گردد و آفتاب عزت " واللہ من ورائهم محیط " از پس نقاب " فان لم تکن تراه " روی نماید و سر " وهو معکم اینما کنتم " ظاهر گردد (۲۱) و عروس معانی " فاینما تولوا فثم وجهه الله " جلوه گری کند (۲۲) و غمزه " الله نور السموات والارض " سر " رأیت ربی فی احسن صورة " باوی درمیان نهد. پس او سواد رقم " هو الاول

والاخر و الظاهر والباطن" را محیط دائره ملك و ملكوت می بیند از
و وسعت این دائره بیابان کسی کجا تواند شد؟ (کذا) «فاین تذهبون.
ان هو الا ذکر للعلمین».

ای عزیز، هر بیدلی که وجود محدث (۲۲) موهومات را ذره وار
در اشعه انوار آفتاب جلال احدیت مستهک یابد، و هیچ نه بیند الا
ذات قدیم و هیچ نداند الا وجود حقیقی مطلق، اگر در این مقام لاف
«سبحانی فی الدار غیری» زند، معذور بود و اگر گوید ما همه بینیم
یا همه دانیم، از وجهی راست باشد زیرا او مستغرق وجودی است که
وجود جمله اشیا منوط (۲۴) با وی می باشد، پس هر که شمه ای از
معارف اوصاف آن وجود می داند او همدان است و هر که نداند، او
هیچ نداند ولو در انواع و اقسام عنوم متبحر باشد. اما باید (۲۵)
دانست که سالک را این نظر بر سبیل اجمال بود در مقام وحدت ولی
اگر حاجب غیرت تتق عزت را از پیش مراتب افعال و صفات بی
نهایت بردارد، و کثرت اعیان ظهور کند، دریای حیرت و هیجان
پیش آید و عقل مدرك بکلام «قل رب زدنی علما» گویا گردد و
روح تیز بین که صومعه (۲۶) نشین حظیره قدس است دست بدعایی
«اللهم ارنا الاشیا کما هی» بردارد و سر «لا یعرف الله غیر الله»
مکشوف گردد و «العجز عن درک الادراک، ادراک» مفهوم شود، ای
عزیز، اگر از این هم روشن تر می خواهی، گوش داشته باش. هر
وقت که داعیه درونی طلب، گریبان صادق را بگیرد، قدم سعی سالک
را بر بساط عبودیت بحکم «فاستقم کما امرت» ثابت گرداند و بر
آستانه خدمت مراد، من قر باب الملك یوشک ان یفتح له «ملازم شود
و به تیغ بی دریغ مجاهده «وجاهدوا فی الله حق جهاده» اصل و
فروع شجره خبیثه اوصاف و اخلاق ذمیمه را قطع کند و باتش شوق
نارالله الموقدة التي تطلع علی الافئدة «خرمن هستی موهوم بسوزد و
بصقله متابعت سنت نبویه (ص) «قل ان کنتم تحبون الله فتبعونی
یحبکم الله» زنگ رسوم و عادات را از آیینه دل پاک کند و
مساحت صدر را که محل تدبیر است، از اوساخ غبار شرور خواطر
فاسده و افکار باطله، به جاروب نفی و اثبات دور کند و بر مرکب
صبر «واصبر مع الزین یدعون ربهم بالفداوة والعشی یریدون وجهه»

سوار شود و عقبات علانق " زین للناس حب الشهوات " قطع کند و
 بحکم " الفقر سواد الوجه فی الدارین " بر دوش جان نبود و سیر
 خاک مذلت (۲۷) " من احب آخرته ضل دنیا " نشیند و باشارت " قل الله
 ثم ذرهم " دل از التفات (۲۸) کونین برگرداند و دست توکل بحبل
 متین " واعتصموا بحبل الله جميعا " استوار کند و از آفات عوارض
 صدور، بکھف حفظ " ففروا الى الله " پناه آرد و هر آینه سوابق
 عنایت " من تقرب الى شبراً تقربت اليه ذراعاً " از مراد کرم، استقبال
 حال آن ضعیف کند، و کسوت هدایت " والذین جاهدوا فینا لنهدينهم
 سهلنا " در سراو (۲۹) اندازد و بر سریر کرامت " الله یجتبی الیه
 من یشاء " هستی موهوم او را در وجود مطلق خود متلاشی گرداند که
 (۳۰) " المحدث اذلقى بالقدیم لم یبق له اثر " و همه هستی خود را
 بجای نشاند و بداند که " من قتله محبتی، فانادیته " و وجود او را
 بخلعت " کنت سمعه و بصره و لسانه " مزین گرداند و از برای تکمیل
 نقایص، وی را مستفیض (۳۱) نماید.

ای عزیز، سالکی که در این مقام رسد، هر چه بیند، بحق
 بیند، و هر چه گوید بحق گوید و هر چه داند، بحق داند و برچیزی
 پوشیده نیست: " ان الله لا یخفی علیه شی فی الارض ولا فی السماء " .
 فهم من فهم، فمن لا سیری لا عرف، بدین مختصر اکتفا می کنیم
 چون زبور جمال این عروس نوساوه فکر از نظر جاهلان جاحد
 کدورت های دلهای معاند مستور اولی تراست (۳۲).

از خصایل حمیده اهل کمال یکی آنست که هرچه بشنوند، آن
 را بوجه احسن تاویل کنند که "الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه"
 و از اوصاف خبیثه ناقصان معاند یکی آنست که هرچه شنوند به
 حجد مشغول شوند " و اذلم یهتدرا به فسیقولون هذا انک قدم " و
 اکثر اهل زمان بدین صفت می باشند الا ماشا الله و لذلک خلقهم . و
 تمت کلمة ربك صدقاً و عدلاً، لا مبدل لکلماته، والحمد لله وحده.
 والسلام علی من اتبع الهدی.

جداولی

مکملی حالت: ۷۲-۷۱

مقدمه مصحح:

عربیہ لٹر:

- ۱- احوال و آثار و اشعار میر شیدا علی ہمدانی با شش رسالہ وی (فتوتیہ، مشارب الاذواق، طرادات دیوان حافظ، درویشیہ، السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین حضرت علی، ذکریہ)، صفحہ: ۵۵-۴-۵۴-۳

تلقینیہ:

- ۱- خا (اصل): لقتنیہ: ۱-۱ و ۲-۱
- ۲- ملک: مجلیٰ

- ۲- ایضاً شامل
- ۵- ایضاً: حقہ
- ۶- ایضاً: حسن

- ۷- ایضاً: سلفی
- ۸- ایضاً: تہج
- ۹- ایضاً: مشروحی؟
- ۱۰- ایضاً: غیر صالح

- ۱۱- ملک: بطن
- ۱۲- ایضاً: اثاث
- ۱۳- ایضاً: معشیت
- ۱۴- ایضاً: سعی نباید

- ۱۵- ایضاً: هجوم
- ۱۶- ملک: عزل
- ۱۷- ایضاً: تالی
- ۱۸- ایضاً: اوبیتی

- ۱۹- ایضاً: عتو
- ۲۰- ایضاً: دیگری
- ۲۱- ملک: تنعمان
- ۲۲- ایضاً: استحال

- ۲۳- ایضاً: حفرہ ای
- ۲۴- ایضاً: متو؟
- ۲۵- ایضاً: سوزن
- ۲۶- ملک: تہمہ
- ۲۷- ایضاً: غرہ و ریاست

- ۲۸- ایضاً: اخلاص
- ۲۹- ایضاً: انقراض
- ۳۰- ایضاً: مضیقہ
- ۳۱- ایضاً: مثال

- ۳۲- ایضاً: ہوا جس
- ۳۳- ایضاً: مرگ
- ۳۴- ایضاً: مہمدہ ؟
- ۳۵- ایضاً: مستوجب

- ۳۶- ایضاً: مستوجب

۲۷- ایضاً: بعثت عقبات ملتنق و زین العابدین الشهبان قطع کند و بحکم الفجر سواد الوجه فی الارض بر دوش جان نبود و میر منامیه: (۱۷۷) من احب آخره ضل بدیاه نشیند و...

- ۱- م ۲: صجیه انزل التخلات الرشد لکن ۲- مل ۱: روحها
- ۲- ط: انشاء... ۵- مل ۱: مزاج حنط... ۶- ع ۲: کرچه
- ۷- مل ۱: ذمه قرب الی شبرا عمود الی ۸- ع ۲: فطن، سراد کرم، استقبال
- ۹- ط: ذهن بک کبر، و کسوت هدایه ۱۰- ع ۱: نیفند
- ۱۱- ع ۲: نازل... ۱۲- ع ۱: مواع

همدانیه

مستی موهوبه... (۲۰) اتحدث اذ لقی بالقدیم... مقدمه... الف - مقدمه رسائل میر سید علی همدانی چاپ شده بوسیله انجمن خدام...

ب - فهرس ریح ۲

- ج - جزر کتب شادروان شمس الدین
- د - بشاره ۲۲۵۰ تا ۲۲۵۲ ، فهرست ج ۲ از آن فرهنگستان

متن

- ۱- ملك ۲: بیدای
- ۲- مرکزی: معنی خود
- ۳- عکسی: هم دان
- ۴- ملك ۸: رکسی
- ۵- عکسی: تو مرد شمارش که
- ۶- ککش مرد نداند
- ۷- ملك ۱۲: طریق
- ۸- ملك ۱۴: کردم
- ۹- عکسی: مزبور
- ۱۰- مرکزی: او ندارد
- ۱۱- عکسی: جهل
- ۱۲- ملك ۲: اسم همدان
- ۱۳- مرکزی: مقبول
- ۱۴- عکسی: نمود
- ۱۵- ملك ۱۰: میگویند
- ۱۶- مرکزی: سوال ندارد
- ۱۷- ملك ۱: متوازی؟
- ۱۸- مرکزی: هجا
- ۱۹- ایضاً: می شود
- ۲۰- ملك ۲: درک

۲۰- عکسی: حالت حاکم مرکزی دانشگاه مرکزی: ۲۱- مرکزی: شود

۲۲- ملك: ۲: نماید که متن مرکزی را: ۲۳- عکسی: حادث گویا غیر از ترتیب

۲۴- ملك: ۱: مربوط که در این گفتار مشاهده شد: ۲۵- مرکزی: بیاید

۲۶- ملك: ۲: گوشه: ۲۷- عکسی: ذلت

۲۸- ملك: ۲: التفات به: ۲۹- عکسی: ری

۳۰- مرکزی: که گفته اند: ۳۱- ملك: ۲: مستفید

۳۲- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۳۳- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۳۴- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۳۵- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۳۶- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۳۷- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۳۸- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۳۹- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۴۰- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۴۱- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۴۲- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۴۳- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۴۴- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۴۵- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۴۶- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۴۷- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۴۸- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۴۹- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۵۰- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۵۱- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۵۲- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۵۳- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۵۴- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۵۵- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۵۶- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۵۷- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۵۸- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۵۹- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۶۰- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۶۱- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۶۲- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۶۳- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۶۴- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۶۵- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۶۶- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۶۷- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۶۸- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۶۹- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۷۰- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۷۱- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۷۲- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۷۳- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۷۴- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۷۵- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۷۶- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۷۷- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۷۸- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۷۹- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۸۰- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۸۱- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۸۲- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۸۳- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۸۴- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۸۵- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۸۶- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۸۷- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۸۸- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۸۹- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۹۰- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۹۱- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۹۲- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۹۳- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۹۴- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۹۵- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۹۶- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۹۷- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۹۸- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۹۹- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

۱۰۰- ملك: ۱: در عکسی: می باشد

نجیب مایل هروی

مشهد

ترجمه ای هکمون از رسائل برادران روشن

اهنیت رسائل اخوان الصفا و خلان الوفا، و رواج آن در میان محققان جهان اسلام، امریست آشکار و پیدا (۱)، و هرچند که نظر ابوسلیمان منطقی را که گفته است: نگارندگان رسائل مذکور "تعب بسیار کشیده و فایده ای نبخشیده اند، رنجی عظیم تحمل کرده، بهره و منفعتی بحصول نرسانیده اند، حوالی سرچشمه گشته اند و پی به آب نبرده، تا خواهی ساز نواخته اند اما طریبی حاصل نشده" (۲) مدقق و محقق بدانیم، درین که رسائل مزبور پس از تالیف و تبویب درجهان فرهنگ اسلامی از رواج چشمگیری برخوردار بوده است، نمی توان تردید کرد. ترجمه ها و تلخیص هایی مگرر که ازین رسائل به زبانهای عربی، اردو و ترکی شده است از جهتی مؤید این رواج تواند بود. غیر از ترجمه ها و گزیده هایی که از مجموعه رسائل اخوان الصفا به زبانهای مذکور شده، بیشتر فارسی زبانان، به آن رسائل توجه بسیار داشته اند، و چندین بار به ترجمه مجموعه آن رسائل، و گاه نیز به برخی از رساله های آن پرداخته اند. چنانچه امیر حسین غوری هروی (م ۷۱۸) رساله "انسان و حیوان" را ترجمه ای متصرفانه کرده و بااضافاتی در کتاب طرب المجالس — قسم سیوم در فضیلت و شرف انسان بر جمیع حیوانات — خود گنجانیده و خود نیز گفته است: "درین معنی چند فصل بر نهج رسالت از رسائل کتاب اخوان الصفا که اهل حکمت جمع کرده اند در قلم آمد و بحث و مناظره جماعت حیوانات با قوم مردم بنوعی دیگر ترتیب یافت". (۲) و محمد بن محمود بن محمد زنگی بخاری همان رساله را با افزودگیهایی، پارسی کرده و به نام "بستان العقول فی ترجمان المنقول" به غازان و سعد الدین محمد فرزند تاج الدین تقدیم داشته است. بنگرید به: فهرست نسخه های خطی فارسی ۴/۲-۱۰۶۲.

در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نسخه ای از ترجمه رسائل اخوان الصفاست که متن عربی را نیز به همراه دارد گویا غیر از ترجمه کهن و قدیمست که در این گفتار شناسانیده خواهد شد.

میرزا احمد وقار فرزند رصال شیرازی همان رساله را در روزگار ناصرالدین شاه قاجار پس از ۱۲۷۶ که سلطان مراد میرزا هرات را از یاقیان بگرفته بود، در سن ۶۰ تا ۷۰ سالگی ترجمه کرده و به نام «مرغزار» خوانده است با این سر آغاز: «کتاب مرغزار ترجمه رساله اخوان الصفا من مؤلفات الوقار». (۵)

مملک الکتاب شیرازی در سده چهاردهم هجری، ضمن آنکه ترجمه رسائل اخوان الصفا را تحقیق و چاپ کرده است، در چاپ دوم ترجمه مزبور رساله «انسان و حیوان» از رسائل اخوان الصفا را که در متن مترجم مزبور ترجمه نشده بوده، پارسی کرده و به کتاب افزوده است. (۶)

محقق دانشمند آقای علی اصغر حلبی نیز ترجمه ای مختصر و برگزیده از رسائل اخوان الصفا به فارسی عرضه کرده است. (۷) اما پیش ازین ترجمه ها از رسائل اخوان الصفا ترجمه ای کهن از آن رسائل به زبان فارسی در دست است به نام مجمل الحکمة از مترجمی ناشناخته، که رسائل یاران روشن را با حذف مطالب مکرر و افزودن مطالبی دیگر با توجه به شیوه زیر ترجمه کرده است. (۸)

۱- غیر از حذف مطالب تکراری، مترجم، رساله انسان و حیوان را ترجمه نکرده است.

۲- بعضی از مطالب را مترجم به ترجمه اش افزوده است. این مطالب بیشتر در زمینه فلسفه و نکاتی دقیق در علم طبیعی است و این نکته می نمایاند که مترجم بایستی از آگاهان و دانشندان عصر خود بوده باشد.

۳- مترجم در رساله مربوط به موسیقی از کتابی به نام «الآدرار» بهره برده است، بنگرید به پس ازین.

۴- در رساله «حدود» مترجم غیر از توجه به رسائل اخوان الصفا، از رساله حدود و کتاب اشارات و تنبیهات ابو علی سینا و

نقاوة الحکمة خواجه حسن بن جریر سپاهانی و از نوشته های عبدالله بن جبرئیل بن بختیشوع طبیب نیز استفاده کرده است. ^(۹) و اما اینکه مترجم این ترجمه کیست و در چه زمانی به آن پرداخته است؟ نکته ایست قابل توجه؛ بخصوص که دربارہ ای از کتابشناسیها و فهرستهای نسخ خطی (۹) و نگاشته های محققان معاصر مانند تاریخ ادبیات در ایران از آقای ذبیح الله صفا و تاریخ علوم عقلی هم و تاریخ ادبی براون، بصورت های گوناگون متناقض و بدور از صواب عنوان شده است.

گفتنی است که این ترجمه پس از نیمه اول سده هشتم به وسیله کتاب و نسخه نگاران به خطا معرفی شده است چنانچه در نسخه شماره (۲۰۹۷) کتابخانه مجلس، کاتب، آن را از احمد بن اسماعیل معروف به ابن نارچی دانسته (۱۰) و در ترقیمه نسخه فرهنگستان تفلیس از سده ۵۱۱، کاتب ترجمه مزبور را به مولانا محمد بن الحسن الطوسی نسبت داده است (۱۱) نیز در یک نسخه دیگر از سده ۱۱-۵۱۲، ترجمه مزبور را به سراج الدین محمود ارموی صاحب لطائف الحکمة نسبت داده اند. (۱۲)

غیر از نسخه های مذکور، در جمیع نسخ متأخر ترجمه مورد نظر را به نام ترجمانی ناشناخته از نیمه دوم سده هشتم هجری خوانده اند که به روزگار سید بهاء الدین سیف الملوك، شجاع الملك و شمس الخواص (!) تیسور گورکان (۷۷۱-۸۰۷) رسائل اخوان الصفا را تلخیص و ترجمه کرده است. (۱۲)

این پراکندگی و تشتت در خصوص انتساب ترجمه مورد بحث، در محدوده ترقیمه های نسخ خطی و نیز در حدود برخی از فهرستها محدود نموده و به برخی از نگاشته های علمی و محققان روزگار ما نیز راه یافته است. از مهمترین این گونه نوشته ها، که در مراکز آموزشی، بعنوان کتب درسی مورد توجه می باشد، آثار استوار آقای ذبیح الله صفا است بطوریکه درسه اثر مشهور ایشان، این کتاب به اشکال مختلف معرفی شده، و در هیچ موردی، آن چنان که سزاوار این کهنه کتاب می باشد معرفی این کتاب و نسخه های آن بعمل

نیامده است. چنانچه در "مختصری در تاریخ تحول نظم و نثر پارسی" (۱۴) می‌خوانیم: "در اینجا بی‌مناسبت نیست که ذکر یکی از ترجمه‌های رسایل اخوان الصفا به نثر فارسی که در همین عهد از تلخیص عربی آن موسوم به مجمل الحکمة صورت گرفته است به میان آید. این کتاب که نسخی از آن موجود است در عهد سلطنت تیمور به فارسی روانی در آمده و از جمله بهترین تلخیص‌های رسایل اخوان-

الصفاست".

در اثر ارزشمند "تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی" می‌خوانیم: "از رسائل اخوان الصفا نسخ متعدد باقی است و تلخیص‌هایی از آن صورت گرفته است از آن جمله خلاصه بی‌بفارسی است که نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس موجود است، و تلخیص دیگری از آن به تازی تهیه شده است در ریاضیات و منطقیات و طبیعیات و الهیات به نام مجمل الحکمة که ترجمه فارسی آن در بعضی کتابخانه‌ها موجود است... و ترجمه تمام این رسایل به زبان فارسی در سال ۱۲۰۱ هجری در بسنی چاپ شده است".

در عبارات مذکور آقای صفاچین پنداشته اند که:

(۱) کسی از رسائل اخوان گزیده‌ای ترتیب داده به نام "مجل الحکمة" که در سده هشتم و نهم مترجمی آن را به فارسی ترجمه کرده است. این تصور مقرون به صواب نیست؛ زیرا اسناد و مأخذ موجود می‌نمایند که همان کسی که، گزیده مزبور را ترتیب داده، همزمان با گزینشش آن را به پارسی ترجمه کرده است. به عبارت دیگر گزیده‌ای از رسایل اخوان الصفا به نام مجمل الحکمة نداریم، بلکه همین گزیده مترجم است معروف به مجمل الحکمة چنانکه حاجی خلیفه می‌نویسد: "مجل الحکمة - فارسی فی الحکمة فی الریاضیات والمنطقیات و الطبیعیات و الالهیات واکثره رموز انتخابه رجل من الخراسانیین بحذف الحشو و ایضاح الرموز من رسائل اخوان الصفا، و نقله بعضهم من الفارسی الی الدرّی" (۹). (۱۶)

(۲) - این که پیش از این ترجمه، ترجمه‌ای دیگر نیز از رسایل اخوان الصفا به زبان فارسی شده است، این نظر آقای صفا بر

اثر دیباچه نسخه های تصرف شده مجمل الحکمة است که در آینده به آن توجه خواهیم داد. چنانچه در دیباچه نسخ نامعتبر مجمل الحکمة می خوانیم: « ما يك در جای دیدیم که این کتاب را به فارسی نقل کرده اند و همچنین مرموز گذاشته، و این ضعیف را فرمودند که این کتاب را به فارسی دری نقل کنند و هر چه حشو است از وی دور کند.» (۱۷)

در این که آیا پیش از مجمل الحکمة ترجمه ای دیگر نیز از رسایل اخوان الصفا به فارسی شده است، مآخذ و منابع معتبر، وجود چنین ترجمه ای را نشان نمی دهند. نسخه شماره (۱۱۱۳) کتابخانه مرکزی، که همراه با متن عربی است، گویا ترجمه ای دیگر است، اما ظاهراً ترجمه ایست ساخته و پرداخته پس از سده هشتم هجری، زیرا تا آنجا که آثار مترجم فارسی از عربی، تا اواخر نیمه دوم از سده هشتم می نمایانند، پیشینیان در کارهای ترجمه ای، هرگز به نقل متن اصلی نپرداخته اند، البته در شرح آثار پیش از خود، متن را نیز آورده اند و نیز در ترجمه هایی که از قرآن مجید کرده، اصل متن را نقل کرده اند و لکن در ترجمه محض، هرگز به ذکر عبارات متن توجه نداشته اند، و این شیوه آوردن متن در کنار متن مترجم پس از نیمه دوم از سده هشتم در میان مترجمان رواج یافته است که اصل متن را همراه با ترجمه بیاورند، که البته درین دوره نیز، مترجم، بقصد ترجمه عمل نکرده، بلکه مقصود او شرح بوده، و به ترجمه نیز پرداخته است.

از سوی دیگر عبارات دیباچه در نسخه های نامعتبر در خصوص ترجمه رسایل اخوان الصفا و اینکه آیا پیش ازین ترجمه نیز ترجمه ای بوده است مخدوش و دست خورده بنظر می رسد، در حالی که دیباچه نسخ کهن دقیقاً نشان می دهد که این ترجمه نخستین و کهن ترین ترجمه رسایل یاران روشن است. بنگرید به پس ازین.

باری تا آنجا که منابع و مدارک موجود می نمایانند، و تا آنجا که نگارنده این سطور اطلاع دارد کهن ترین ترجمه ای از رسایل اخوان الصفا به زبان فارسی، همین مجمل الحکمة است و همه نسخ موجود با ساختمانی که پیش ازین وصف شده، نیز همین ترجمه است

با این مشخصاتی که :

(۱) سه نسخه کهن ازین ترجمه موجود است که کهن بودن آن را اثبات می کنند و ما در پایان این گفتار از آنها یاد می کنیم.

(۲) سه نسخه دیگر داریم که در ترقیمه های آنها، ترجمه مورد نظر را به ارموی و طوسی و ابن نارچی نسبت داده اند، بنگرید به پیش ازین.

(۳) دهها نسخه دیگر ازین ترجمه داریم که ترجمه را به مترجمی از روزگار امیر تیمور گورکان (۷۷۱ - ۸۰۷) می رسانند که نادرست است، زیرا جمیع این نسخه ها همان زبان و ساختمانی را دارند که سه نسخه معتبر و مربوط به ترجمه کهن مجمل الحکمة دارد. آنچه از نسخه های متأخر که ترجمه را به نیمه دوم از سده هشتم می رسانند در معرض تصرف و شاید دستبرد علمی قرار گرفته و عقده نا آشنایی متأخران و معاصران را نسبت به این ترجمه کور و کور تر گردانیده، موارد زیر است :

در دیباچه نسخه های متأخر از مخدوم مترجم بصورت "سید بهاء الدین، سیف الملوك، شجاع الملک شمس الخواص تیمور گورکان" یاد شده است در حالی که در نسخ کهن، یعنی نسخه های سده هفتم و نیز برخی از نسخه های معتبر سده هشتم چنین نامی در دیباچه نیامده است. دراین که آیا مراد از تیمور مذکور در دیباچه نسخ متأخر مجمل الحکمة همان تیمور گورکان (م ۸۰۷) باشد، علامه قزوینی نوشته است که : "این کتاب (= مجمل الحکمة) به اسم کسی دیگری بوده است باللقاب مذکوره، و اسمش هم شاید تیمور بوده است ولی نساخ متأخر بمناسبت تیمور، کلمه گرکان را نیز سهواً و اشتهاهاً و جهلاً، نه تقلباً و تزویراً و تدلیساً و غشاً برآن افزوده اند... زیرا که اگر کسی می خواست تقلباً این کتاب را به نام امیر تیمور گورکان بنماید و بنایش براین غش و تدلیس قرار می گرفت چرا این القاب عجیب و غریب را که نه در عصر تیمور و نه بعد از او ابداً هیچ کس از معاصرین یا متأخرین مطلقاً آنها را در حق او استعمال نکرده اند، استعمال می کرد، طبیعی و منطقی این بود که همان القاب معموله ای که امیر

تیمور در عصر خود بدان معروف بوده است براسم او اضافه نمایند نه سید بهاء‌الدین و شجاع‌الملک و سیف‌الملک و شمس‌الخواص» (۱۸)

نگارنده این سطور با تردید بیشتر بر دیباچه نسخه‌های متأخر نظر انداخته ام و می‌پندارم که این ترجمه از رسایل اخوان الصفا در نیمه دوم از سده هشتم بوسیله کسی دیگر — غیر از مترجم اصلی آن — دستکاری شده و قسمتهائی از دیباچه آن کاملاً مخدوش گردیده، و متصرف درین دستبرد علمی دقیقاً دیباچه را با افزودن نام تیمور و کلماتی دیگر بگونه‌ای دیگر گون نموده، که بتواند بر نسخه تصرف کرده خود، نام ترجمه‌ای دیگر و خالی از حشو و زواید بگذارد، و ترجمه پیشین را بدور از تنقیح و همراه با حشو و زواید بنمایاند.

بنابر این در دیباچه نسخ متأخر مجمل‌الحکمة در دو مورد تصرف شده است نه در یک مورد، آن چنانکه گفته اند مورد اول آنست که اسم تیمور را با کلمه گورکان، بالقابلی نامربوط که معلوم نیست که آیا در متن مترجم اصلی بوده است یا نه - به دیباچه افزوده است، که نشان دهد که پیش از او نیز این کتاب ترجمه شده بود، اما با حشو و زواید و او به ترجمه‌ای پرداخته است منقح و بدور از حشو و زواید. به عبارت دیگر تصرف‌کننده مدعی شده است که مجمل‌الحکمة در اصل عربی بوده و پیش از او یک بار باهمه زوایدش به فارسی ترجمه گردیده است و بار دیگر به اهتمام او، دقیق‌تر ترجمه شده، در حالیکه این ادعای متصرف از یکسو بخلاف نکته ایست که حاجی خلیفه (۱۹) درخصوص این کتاب گفته است، و نسخ کهن نیز نشان می‌دهد که مترجم از رسایل اخوان الصفا مطالبی را گزین و به فارسی ترجمه کرده است به نام مجمل‌الحکمة، و از دیگر سو مغایر و بلکه نقیض نص دیباچه نسخ معتبر و کهن آنست. برای محقق نمودن این نکته خواننده ارجمند را به دیباچه مترجم اصلی و دیباچه تصرف شده توجه می‌دهیم.

(۱) دیباچه مترجم اصلی براساس نسخه پرج (شماره ۹۱):

«پس چنان افتاد که (۲۰) این ضعیف این کتاب را (=رسائل اخوان الصفا) باز (۲۱) پارسی دری نقل کند و هر چه حشو است از

او دور کند و هر چه مرموز است، آشکارا کند".

(۲) دیباچه تصرف شده نسخ متأخر:

"و کتاب مجمل الحکمة مجموع است، و لیکن همچنین مرموز است و در آن حشو بسیار است و بسیار مکرر است و ما یک در جای دیدیم که این کتاب را پارسی نقل کرده اند و همچنان مرموز گذاشته، و این ضعیف را فرمودند که این کتاب را به فارسی دری نقل کند و هر چه حشو است از وی دور کند".

بهر حال پس از آنکه نسخه ای متأخر ازین ترجمه که در ترقیمة آن سراج الدین محمود ارموی (۵۹۴-۶۸۲) بعنوان مترجم یاد شده است (۲۲) شناسانیده شد، آقای صفا آن ترجمه را از همین ارموی دانست و نوشت که: "از سراج الدین اثر مهم دیگری به پارسی داریم به نام مجمل الحکمة که نسخی از آن در دست است. این کتاب پر از رش که شایسته طبع و توزیع است ترجمه یی همراه با تلخیص است از رسایل اخوان الصفا... و شیوه تحریر مترجم درین کتاب همانست که در لطایف الحکمة دیده ایم". (۲۳)

این نظر آقای صفا نیز همانند حدس گذشته، با منابع و مأخذ موجود مغایر است، زیرا از یکسو مسلم است که این کتاب توسط مردی از خراسان گزین و به فارسی ترجمه شده (۲۴) و از شرکهن مجمل الحکمة که قرین سبک خراسانی است نیز این نکته پیدا و آشکار می شود، از دیگر سو، اولاً ارموی، خراسانی نبوده و مشرب و پسند های ذهنی او با پسندهای اخوان الصفا سازگار نیست و علاوه بر آن با آنکه نشر لطائف الحکمة تشریست روان و شیوا، ولی گونه فارسی آن کتاب با گونه فارسی مجمل الحکمة نمی خواند، اما علت این انتساب به گمان نگارنده در اینست که در رساله موسیقی آن کتاب، مترجم از رساله ای در موسیقی به نام "الادوار" یاد کرده است و نمی دانم که آیا این رساله از مؤلفات مترجم است یا نه، ولی نباید کتاب الادوار عبدالؤمن بن یوسف بن فاخر معروف به صفی الدین ارموی (حدود ۶۱۲ - ۶۹۲) باشد (۲۶)، هر چند که کاتب گویا با توجه بهمین اشاره، مجمل الحکمة را به ارموی، آنهم نه صفی الدین، بلکه

سراج الدین نسبت داده باشد! والله اعلم، فتأمل.

باری، پس مجمل الحکمة از کیست و در چه زمانی ساخته شده است؟ پاسخ به این دو سؤال هر چند که بر مبنای مآخذ تاریخی دشوار می نماید و لیکن براساس گونه نثر فارسی کتاب مورد نظر، و نیز با توجه به نسخ معتبر و کهن آن تا حدی مقدور است و ممکن.

نثر مجمل الحکمة ثریست با خصوصیات و ویژگیهای کهن، شبیه با نگاشته های خراسانیان، عبارات بسیار کوتاه، ساده و استوار است، تکرار افعال بسیط و مرکب در آن بکرات آمده، افعال پیشوندی در سر تا سر کتاب دیده می شود، ویژگی گونه ای در ساختمان عبارات مشهود است و پاره ای از واژه های لهجه ای نیز در آن هست و بهمین دلیل است که مرحوم بهار در سبک شناسی، آنگاه که از ویژگیهای نثر سده هشتم و نهم سخن می گوید، مجمل الحکمة را از جمله کتابهایی بر می شمارد که با سبک و شیوه قدیم همانند شیوه نگارشهای بابا افضل کاشانی و خواجه نصیرالدین طوسی و قطب الدین شیرازی برمی گیرد. (۲۷)

و اما نسخه های خطی مجمل الحکمة بسیار زیاد است و متعدد. نسخی که پس از نیمه اول سده هشتم کتابت شده اند، شاید بعضی از آنها خالی از اعتبار نباشد و لیکن بیشترین این نسخه ها از اعتبار ساقط اند، اما نسخ کهن این کتاب عبارتند از:

(۱) نسخه برلین: مورخ ۸ صفر سنه ۶۰۸ هـ (پرچ شماره ۹۱) (۲۸).

(۲) نسخه پاریس که بقول مرحوم قزوینی خیلی قدیمی است و اسم تیمور را در دیباچه ندارد. (۲۹)

(۳) نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی (شماره ۱۱۲) که همراه با سیزده رساله دیگر در یک مجموعه کتابت شده، و رساله های پیش از مجمل الحکمة تاریخ (۶۶۷) را دارد. (۳۰)

(۴) نسخه شماره ۵ کتابخانه عزت بیک قویون، که با نسخ کهن نوشته شده است. (۳۱)

با توجه به سبک نگارش کتاب و با توجه به تاریخ نسخه برلین که در ۸ صفر سال ۶۰۸ نوشته شده است، و با توجه به سخن حاجی خلیفه که مجمل الحکمة تلخیص و ترجمه رسایل اخوان الصفاست از دانشمندی خراسانی، محقق است اگر گفته شود که این کتاب ارزنده فارسی شاید بین سالهای ۵۹۰ تا ۶۰۸ پرداخته شده است. و اگر نسخه برلین و تاریخ کتابت آن تحقیقاً و تدقیقاً بررسی نشده باشد، بازهم پذیرفتنی است اگر گفته شود که مجمل الحکمة در نیمه اول و یا اوایل نیمه دوم از سده هفتم ساخته شده، نه در نیمه دوم از سده هشتم.

۱۵. رقم ۸۱۶۷۱، نسخه خطی، دست نوشته امیر خسرو، م. ع. م. (۱)

۱۶. رقم ۸۱۶۷۱، نسخه خطی، دست نوشته امیر خسرو، م. ع. م. (۲)

۱۷. رقم ۸۱۶۷۱، نسخه خطی، دست نوشته امیر خسرو، م. ع. م. (۳)

رقم ۲۵۱۷

یادداشتها

۱۸. رقم ۶۳۲۱۰، نسخه خطی، دست نوشته امیر خسرو، م. ع. م. (۱)

۱۹. رقم ۶۳۲۱۰، نسخه خطی، دست نوشته امیر خسرو، م. ع. م. (۲)

- (۱) اخوان الصفا: یاران و برادران روشن، یعنی جماعتی که از مقتضیات کدورت بشری رسته باشند و به اوصاف کمالات روحانی آراسته: اتهانوی: کشف اصطلاحات فنون (۱۰۰/۱)؛ قیاس کنید این تعبیر را با تعبیری که اسدالله مبشری از اخوان الصفا به صورت «برادران خلوص و دوستان وفا» کرده است در تاریخ فلسفه اسلامی کرین، تهران ۱۳۶۱ ص ۱۸۳. نیز برای اطلاع از رسایل اخوان الصفا بنگرید به هانری کرین، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مبشری ۱۸۲-۱۸۷، گلد تسهر: العقیلة والشريعة فی الاسلام ۲۱۲ به بعد، حناالفاخوری - خلیل الجر: تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران ۱۳۵۸، ج ۱ ص ۱۹۰ به بعد، نیز بنگرید به: ذبیح الله صفا: تاریخ علوم عقلی، تهران ۱۳۵۶، ۲۹۶ به بعد.
- (۲) بنگرید به: قفلی: تاریخ الحکماء (ترجمه) به کوشش بهمن دارانی، تهران ۱۳۲۷، ص ۱۱۹ نیز ر. ک: بیهقی: درة الاخبار و لمعة الانوار (= ترجمه تنمہ صوان الحکمة)، حیدرآباد، ۱۳۵۴، ص ۲۴ ش ۱۷.
- (۳) بنگرید به: امیرحسینی غوری هروی: طرب المجالس، به اهتمام سید علیرضا مجتهد زاده، مشهد ۱۳۵۲، ص ۶۶.
- (۴) مراد نسخه شماره ۱۱۱۲ آن کتابخانه است. بنگرید به: دانش پژوه: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۶/۲۲۳۷.
- (۵) ایضاً همان کتاب ۱۳/۲۰۱ و ۱۶/۲۲۱۶، نیز ر. ک: احمد بن مرزوق: فهرست نسخه های خطی فارسی ۸۴۵.
- (۶) این کتاب به سال ۱۳۰۱، و نیز در ۱۳۰۴، در کلکته چاپ شده است و ر. ک: مشار، فهرست کتابهای چاپی، ۸/۱۱۱، دست نوشته امیر خسرو، م. ع. م.

- (۷) ترجمه گزیده رسائل اخوان الصفا، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- تکرار مطالب در رسائل اخوان الصفا بسیار زیاد است. علت آن نیز — همچنانکه گفته اند — آنست که هر يك از رسائل مزبور توسط يك تن از اخوان نوشته شده، و بی هیچگونه عمدی، مطالبی در رسائل مزبور تکرار شده است.
- (۹) از آن جمله بنگرید به: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۲۳۲۷/۶، فهرست مجلس ۸۵/۶ و ... گفتنی است که الذریعة آقا بزرگ ۵۰/۲۰ و فهرست نسخه های خطی فارسی منزوی، درین مورد، مستثناست؛ زیرا مؤلفان دانشمند به نسخه های کهن و یادداشت مرحوم قزوینی توجه داشته اند.
- (۱۰) بنگرید به: فهرست مجلس ۸۵/۶
- (۱۱) بنگرید به: دانش پژوه؛ نسخه های خطی ۱۷۹/۸ ش ۵۴.
- (۱۲) بنگرید به: هو؛ فهرست کتابخانه دانشگاه تهران ۲۴۴۵
- (۱۲) بنگرید به: براون؛ تاریخ ادبی ایران، جلد سوم، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۱۵۲.
- (۱۴) چاپ چهارم، مرکز دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۸۹.
- (۱۵) طبع تهران ۱۳۵۶، ص ۲۰۱.
- (۱۶) کشف الظنون ۱۶۰۴/۲، گویا «دری» درست نیست و ظاهراً باید ترجمه ای ترکی از همین مجمل الحکمة باشد.
- (۱۷) به نقل از فهرست نسخ خطی مجلس ۵۱/۲.
- (۱۸) قزوینی: یادداشتها، بگوشش ایرج انشار ۵۰/۷.
- (۱۹) بنگریده: همین گفتار، پیش ازین.
- (۲۰) علامه قزوینی کلمه «فرمان» را چنین افزوده اند: پس چنان فرمان افتاد. یادداشتها ۴۹/۷. ظاهراً «چنان افتاد بمعنای لازم آمد، سزاوار شد، در خور آمد، بکار رفته است چنانکه سعدی در بسیاری از مواضع گلستان «بفتادن» را معنی بکار برده است.
- (۲۱) باز = پاکسره اضافه در آخر، یعنی به، یا.
- (۲۲) دانش پژوه؛ فهرست کتابخانه مرکزی ۲۴۴۵. چنین است ترقیمه نسخه مزبور: «ترجمه اخوان الصفا و خلان الوفا بترجمه علامه علماء الاسلام، سلطان القضاة و الحکام و کمل علوم الاولین و الاخرین سراج الملة والدین الاموی».
- (۲۳) تاریخ ادبیات در ایران ۱۳۲۱/۲.
- (۲۴) کشف الظنون، بنگرید به پیش ازین، در همین گفتار. (۲۵) برای نشر و سبک نویسندهگی ارموی در لطائف الحکمة، بنگرید به غلامحسین یوسفی، مقدمه همان کتاب، تهران ۱۳۵۱، صفحه سی و یک به بعد.
- (۲۶) در صورتیکه روزی اثبات شود که مجمل الحکمة را صفی الدین ارموی ساخته است، باید تاریخ نسخه یرج (شماره ۹۱) را که ۶۰۸ نوشته اند، بی اعتبار دانست.

(۲۷) بنگرید به: سبک شناسی ۲/۲۱۷.

(۲۸) تروینی: یادداشتها ۷/۴۹.

(۲۹) ایضاً ۷/۵۱.

(۳۱) بنگرید به: احمد منزوی؛ فهرست نسخه های خطی فارسی ج ۱ ص ۶۸۲ -

۶۸۵.

(۳۲) نسخه مورد بحث را که علامه تروینی از روی فهرست پرچ معرفی کرده بود، آقای ایرج انشار رزیت کرده و تاریخ کتابت آن یعنی سال ۶۰۸ را ایشان نیز تایید کرده و نوشته اند که: "درسیواس نوشته شده، به خط نسخ حسین بن محمد ترکمان". بیاض سفر ۲۲۹.

تاریخ کتابت آن یعنی سال ۶۰۸ را ایشان نیز تایید کرده و نوشته اند که: "درسیواس نوشته شده، به خط نسخ حسین بن محمد ترکمان". بیاض سفر ۲۲۹.
 * * *
 کتابت آن یعنی سال ۶۰۸ را ایشان نیز تایید کرده و نوشته اند که: "درسیواس نوشته شده، به خط نسخ حسین بن محمد ترکمان". بیاض سفر ۲۲۹.

کتابت آن یعنی سال ۶۰۸ را ایشان نیز تایید کرده و نوشته اند که: "درسیواس نوشته شده، به خط نسخ حسین بن محمد ترکمان". بیاض سفر ۲۲۹.
 * * *
 کتابت آن یعنی سال ۶۰۸ را ایشان نیز تایید کرده و نوشته اند که: "درسیواس نوشته شده، به خط نسخ حسین بن محمد ترکمان". بیاض سفر ۲۲۹.

دریاسی، سبک شناسی، ج ۲، ص ۲۱۷.
 تروینی، یادداشتها، ج ۷، ص ۴۹.
 بیاض سفر، ج ۲، ص ۲۲۹.
 احمد منزوی، فهرست نسخه های خطی فارسی، ج ۱، ص ۶۸۲-۶۸۵.

دکتر علوی مقدم کرده است. رسائل اخوان (۱۳۷۵ هـ ق) در این باره می‌گوید: (۱۷۱)
اسلام آباد - پاکستان رسائل اخوان المنا بقره (۱۳۷۵ هـ ق) انتشار یافته است. (۱۸۲) همچنین

گفتند که هر یک از رسائل مزبور توسط یک فن آوری چاپ شده است. (۱۸۳)
تمثیل در شعر مولانا

جلال الدین محمد بلخی، معروف به مولانا، ولادتش در ششم
ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری است. و علت شهرت او به ملای رومی،
طول اقامت اوست در شهر قونیه* که اقامتگاه او و مدفن اوست. خود
او همواره خود را از مردم خراسان شمرده و مردم دیار خود را دوست
داشته و از یاد آنان، فارغ نبوده است.

مولانا روز یکشنبه پنجم جمادی الآخرة سال ۶۷۲ هجری، از
این جهان فرودین رخت بریست و روح بزرگ او به عالم بقاء شتافت
وای کاش بیش از اینها در این جهان خاکی عصر می‌کرد و عالم را
بیش از این از حقایق پُر می‌ساخت.

می‌گویند: این غزل آتشین پُر سوز و گداز را در واپسین شب
حیات که خویشان و بستگان او در اضطراب بودند و سلطان ولد،
فرزند مولانا، هر دم بی تابانه به سر پدر می‌آمد و تحل آن حالت
بیمار گونه پدر را نداشت و از اتاق، بیرون می‌رفت، سروده، غزل
اینست:

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رهاکن
ترك من خراب شبگرد مبتلا کن
مانیم و موج سردا شب تابه روز تنها
خواهی به ما ببخشا، خواهی برو جفا کن
دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد
پس من چگونه گویم کان درد را دواکن

* قونیه بروزن گنیه درست است، نسبت آن هم، قونیوی می‌باشد.

در خواب دوش پیری درکوی عشق دیدم
بادست اشارتم کرد که عزم سوی ماکن

گویند: مردم قُوْنیه از خُرد و بزرگ در تشییع جنازه مولانا حاضر شدند و حتی اقلیت های مذهبی ساکن در آن دیار یعنی عیسویان و یهودیان که صلح جوئی و نیک خواهی او را آزموده بودند با دیگر مسلمانان همدرد شدند و در سوک او شیون و افغان کردند.

مولانا را در نزدیکی مدفن پدر خود "سلطان العلماء" به خاک سپردند. *

مولانا تمام عمر خود را در کسب معرفت و تکمیل فضائل گذراند و عمر پر ثمر او سراسر کوشش است و جدوجهد.

از مولانا علاوه بر اقوال و تعلیمات شفاهی دو دسته آثار منظوم و منثور به جا مانده است:

آثار منظوم:

الف - غزلیات که معروف است به کلیات یا دیوان شمس، که برخلاف دیگر شاعران به جای ذکر نام و یا تخلص شعری خود، نام مراد خود را می آورد و شمس تبریزی تخلص میکند به طوری که اگر از روابط مرید و مرادی و مراتب ارادت مولانا به شمس آگاه نباشد، گمان می کند که شمس یکی از غزل سرایان بوده و این غزلیات تفرز را از سروده است.

ب - مثنوی معنوی اوست که امروزه هر جا مثنوی علی الاطلاق گفته می شود، منظور مثنوی مولانا جلال الدین است؛ زیرا در اصطلاح اهل فضل، هر مطلق منصرف می شود به فرد اکمل و فرد اکمل در میان مثنویهای زبان فارسی، مثنوی مولانا است.

* برای آگاهی بیشتر درباره شرح احوال مولانا رجوع شود به: بدیع الزمان فروزانفر، رساله در تحقیق احوال و زندگی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی، تهران، چنانچه مجلس، بهمن ماه ۱۳۱۵.

ج - از مولانا رباعیاتی هم به جامانده که در سال ۱۲۱۲ هـ. ق در مطبعه اختر اسلامبول به طبع رسیده که به قرینه می توان گفت: برخی از آنها، از آن مولوی است و سیستم فکری آن رباعیات با افکار موجود در مثنوی و غزلیات، تناسب دارد و درباره برخی از آن رباعیات هم می توان تردید کرد و در صحت انتساب آنها به مولانا شک کرد. و خلاصه اینکه رباعیات به پایه غزلیات و مثنوی نمی رسد.

آثار منشور مولانا:

الف - فیه مافیہ - که مجموعه تقریرات مولانا است که در مجالس خود بیان می کرده و پسر او بهاء الدین معروف به سلطان ولد، یادداشت می کرده و بدین صورت در آمده است.

ب - مکاتیب که مجموعه مکتوبات و نامه های مولانا است به معاصران خود.

ج - مجالس سبعة عبارت از مجموعه مواعظ و مجالس مولانا است، که به صورت اندرز و به طریق وعظ و نصیحت در منابر بیان می کرده است و در واقع ثمر مجالس سبعة، ثمر محارره ای است. این مجالس بانعت خدا آغاز می شده و به تناسب گاه حدیث و آیه ای و گاه هم داستانی جهت استشهاد می آورده و سر انجام، نتیجه اخلاقی می گرفته است. *

پس از ذکر مقدمات، به مطلب اصلی که "تمثیل در شعر ملای رومی" است، می پردازیم.

در آغاز باید دید که تمثیل چیست؟

در فرهنگهای فارسی نوشته اند (۱): تمثیل: مثال آوردن، تشبیه کردن، مانند کردن، صورت چیزی را مصور کردن، داستان یا حدیثی را به عنوان مثال بیان کردن، داستان آوردن، می باشد.

* برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: رساله تحقیق احوال و زندگی مولانا، تألیف استاد فرزنانفر.

قُدامة بن جعفر، مُتوفی به سال ۲۲۷ هجری در کتاب «نقد الشعر» نوشته است (۲): تمثیل عبارت از این است که شاعر خواسته باشد، به معنایی اشاره کند و سخنی بگوید که بر معنایی دیگر دلالت کند، اما آن معنای دیگر سخن او مقصود و منظور اصلی وی را نیز نشان دهد.

ابن رشیق قیروانی، متوفی به سال ۴۵۶ هجری، در کتاب «العُمدَة» تمثیل را از اقسام استعاره دانسته و گفته است (۲): تمثیل به اعتقاد بعضی از مُثائله است و آن، چنان است که چیزی را به چیزی تمثیل و همانند کنی که در آن اشارتی باشد و بحثی را نیز در تفاوت استعاره و تمثیل و تشبیه، طرح کرده است.

شمس الدین محمد قیس رازی، در معنای تمثیل گفته است (۱۴): «و آن هم از جمله استعارات است الا آنکه این نوع استعارتی است به طریق مثال، یعنی چون شاعر خواهد که به معنی اشارتی کند، لفظی چند که دلالت بر معنی دیگر کند بیآورد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند و این صنعت خوشتر از استعارت مجرد باشد».

در واقع، تمثیل بهترین وسیله ایست که عقل به آن وسیله، معانی غیر محسوس را برای افراد کُند ذهن محسوس می نماید و پرده از روی حقایق عقلی برمی دارد و هر ناشناخته ای را شناخته می گرداند؛ زیرا گاه هست که توده ای از مردم براهین عقلی را نمی توانند به سادگی درک کنند و از راه تمثیل، حقایق را بهتر می توان تفهیم کرد.

بی جهت نیست که برای تفهیم امر معنوی و فهماندن چیز غیر محسوس، مثالی محسوس می آورند تا که مطلب بخوبی استنباط گردد و کاملاً مرکوز ذهن بماند.

تفاوت میان تشبیه و تمثیل

در لغت، چندان تفاوتی میان تشبیه و تمثیل نیست؛ زیرا همان طوری که گفته می شود: «شبهته آیه و شبهته به تشبیهاً» همان طور هم گفته می شود: «مثلته» (۵)

ولی علمای بلاغت، میان تشبیه و تمثیل، تفاوت قائل شده اند. مثلاً عبدالقاهر جرجانی، متوفی به سال ۴۷۱ هجری، در کتاب «اسرار البلاغه» گفته است: (۶) که تشبیه عام است و تمثیل خاص و عبارت «اعلم انی قد عرفتك ان کل تمثیل تشبیه و لیس کل تشبیه تمثیلاً» یعنی مفهوم تشبیه اعم است از تمثیل، به طوری که می توان گفت: هر تمثیلی تشبیه هست ولی هر تشبیهی تمثیل، نیست و تمثیل در حقیقت نوعی از تشبیه است.

در واقع، اگر شباهت میان دو چیز نیاز فراوانی به تاویل نداشته باشد، تشبیه است و چنانچه نیاز به تاویل داشته باشد، تمثیل است. (۷) تشبیه چیزی به چیزی از جهت صورت و شکل و رنگ و یا همانندی چیزی به چیزی از جهت صوت و یا از جهت خوی و غرائز، همه تشبیه است و چنانچه نیازی به تاویل داشته باشد، مثل اینکه بگوییم: «هذه حجة كالشمس في الظهور» که حجت به شمس تشبیه شده و البته به تاویل نیاز دارد، هم تشبیه است و هم تمثیل. لیکن بسیاری از تشبیهات تمثیل، نیست. مثلاً شعر:

وقد لاح في الصبح الثريا لمن رأى
كمنقود ملاحية حين نوراً

را می گویند: تشبیه خوبی است و نمی گویند: تمثیل خوبی است.

و اگر بگوییم: ان لم تجد منا تاكلها
افالنار تاكل نفسها

ان لم تجد منا تاكلها
که نیاز به تاویل دارد، ضمن تشبیه، تمثیل هم هست.

زمخشری، متوفی به سال ۵۲۸ هجری، میان تشبیه و تمثیل، تفاوتی قائل نیست و آن دو را یکی می داند و این سخن را علی الجندی در کتاب «فن التشبیه» بیان کرده است. (۸)

الشریسی، شارح مقامات حریری، متوفی به سال ۶۱۱ هجری،

مثل را چنین تعریف کرده است: " المثل عبارة عن تعريف لا حقيقة له في الظاهر وقد ضمن باطنه الحكم الشافية ". زیرا مثل غالباً از اشیاء و جمادات و اشجار و حیوانات و مانند آن، حکایت می کند و در آن، ظاهراً حقیقتی نیست ولی در درون آن، معانی عالی و تعلیم پر مغز نهفته است که شنونده از آن، حکمتی می آموزد و یا فایده‌ای می اندوزد. لسان مثل، از تلخی و خشکی اندرز می کاهد و خاطر شنونده را لذت و طبع را مسرت می بخشد و در لفظ کم، معانی فراوان به شنونده می آموزد.

" اذا جعل الكلام مثلاً كان أوضح للمنطق و أنق للسمع وأوسع لشعوب الحديث "

ابراهیم نظام، متوفی به سال ۲۲۰ و آند هجری، از پیشوایان معتزله برآنست که:

" يجتمع في المثل أربعة لا يجتمع في غيره من الكلام: إيجاز اللفظ، أصابة المعنى وحسن التشبيه، وجودة الكناية، فهو بلاغة النهاية ". اینست که می گویند: تمثیل، منتهی درجه بلاغت است؛ زیرا در تمثیل ایجاز لفظ هست و به وسیله تمثیل، گوینده بهتر می تواند به نتیجه برسد و روی همین اصل شاعران در اشعار خود، انواع تمثیلات و تشبیهات را به کار برده اند و بدین وسیله، دامنه ادبیات را وسعت داده و بدان رنگ و بونی بهتر داده اند.

در قرآن مجید هم، تمثیلات فراوانی وجود دارد تا اذهان بهتر به مسائل توجه کند و حتی در این باره قرآن گفته است:

" و تلك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون " . (سوره عنكبوت/۱۲)

قرآن خواسته است با تمثیلات گوناگون مقاصد و مفاهیم را بهتر در اذهان رسوخ دهد مثلاً در آیه: " مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفارا... " (سوره جمعه/۵)

گفته است: مثل آنان که به تورات، مکلف شدند ولی حق آن را أداء نکردند همچون دراز گوشی هستند که کتابهایی را حمل می کند...

در واقع قرآن می خواهد بگوید همان طور که دراز گوش، از کتاب جز سنگینی چیزی احساس نمی کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب؟! عالمان بی عمل هم که سنگینی مسئولیت علم را بر دوش دارند بی آنکه از برکات علم بهره ای گیرند و به علم خود عمل کنند، مصداق همین آیه هستند، افرادی که با الفاظ قرآن سروکار دارند ولی از محتوا و برنامه های علمی قرآن بی خبرند، مصداق همین آیه هستند. (۱)

سعدی مفهوم آیه را در شعر گنجانده و گفته است:

نه محقق بود نه دانشمند

چارپائی بر او کتابی چند

در واقع گفته است: کتب و علوم و فنون که نتیجه زحمات دانشمندان است، آن چارپا بر پشت می برد و چیزی از آن در نمی یابد خبر

رنج و تعب فراوانی که در کشیدن بار، بدان چارپا می رسد. یعنی

چنانچه بر پشت او خشت و سنگ و آجر باشد و یا آن ذخائر علمی،

چندان تفاوتی ندارد و برای او یکسان است.

در تمثیل باید میان مثل [= مشبه به] و مثل له [= مشبه]

در بیشتر امور جزئی متعلق، تطابق کلی باشد و هرچه تطابق زیاد

تر باشد، تشبیه تمثیل، راسخ تر خواهد بود مثلاً در شعر:

دیدۀ اهل طمع به نعمت دنیا

پر نشود همچنانکه چاه به شبنم

مثل له [= مشبه] دیدۀ اهل طمع است، نه مجرد آن، بلکه

دیدۀ اهل طمع از آن جهت که به نعمت دنیا، پُر نمی شود همچنین

مشبه به [= مثل] که چاه است از آن جهت که به شبنم پُر نمی

گردد و در این بیت میان مثل و مثل له هر دو تطابق، متحقق

است. توجیه مطلب آنکه انسانهای طمعکار، اندک اندک مال گرد می

آورند و آتش حرص ایشان نمی میرد و از میان نمی رود و این حالت

کاملاً مشابه است به حالت چاهی که کسی بخواهد آن را، قطره قطره از

کاملاً مشابه است به حالت چاهی که کسی بخواهد آن را، قطره قطره از

شب‌نم پر آب کند. که البته این امر عاده‌ا‌ امکان ندارد. در این شعر سعدی، مصراع « همچنانکه چاه به شب‌نم پُر نشود » بر سبیل تمثیل، جای مشبه به گرفته و ذکر ا‌ادات تشبیه، مبالغه در معنای مورد نظر را کم کرده است، در صورتی که در شعر:

قرار در کف آزادگان نگیرد مال
نه صبر در دل عاشق نه آب در غریبال

که مصراع اول دارای یک مشبه است و مصراع دوم دارای دو مشبه به، یعنی مال در کف آزادگان قرار نمی‌گیرد، چنانکه صبر در دل عاشق و آب در غریبال. و چون ا‌ادات تشبیه وجود ندارد یعنی شاعر نگفته است:

"چو صبر در دل عاشق چو آب در غریبال"

از بلاغت بیشتری برخوردار است، چون شاعر سه چیز یعنی مال، صبر، آب را به وصف "عدم قرار" متصف کرده است.

تشبیه تمثیل، از انواع تشبیه است و بنا به گفته نویسنده کتاب « اسرار البلاغة » وجه شبه در آن، باید عقلی باشد و نه حسی. و گاه هست که وجه شبه، در تشبیه تمثیل از یک جمله و یا بیش از یک جمله منتزع می‌باشد، مثلا در قطعه‌ای که سعدی سروده است:

گلی خوشبوی در حمام روزی

رسید از دست محبوبی به دستم

بدر گفتم که مشک‌ی یا عبیری

که از بسوی دل‌ویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم

ولیکن مدتی باگل نشستم

کمال همنشین در من اثر کرد

وگرنه من همان خاکم که هستم

(مقدمه گلستان سعدی، چاپ فروغی ص ۱۷۴)

می‌گوید: روزی از دوستی گلی سرشوی به دستم افتاد و از بوی

خوش آن، مشام جان من، معطر شد که از خود برفتم، با خود گفتم: که شاید این، مشک باشد و یا عبیر، به تحیر فروشدم و به زبان حال از او پرسیدم که این سرمایه دل آویز و این نکهت که مشام جان مرا معطر ساخت از کجا به دست آورده ای؟ در پاسخ گفت: در واقع من، همان خاک ناچیزی هستم که در زیر پاها، پامال می شوم و هیچ چیز از خود ندارم، اما از فیض صحبت گل، به سعادت رسیده و بدین رتبه فانز گشته ام.

در این قطعه اگر سلسله ارتباط از هم گسیخته شود معنای مورد نظر به دست نمی آید. در باب تمثیل مسأله مهم اینست که باید طوری بیان شود که بردلها نشیند و اثر کند یعنی گوینده امر معقول را به صورت محسوس و نماید و جلوه دهد تا در نفوس تاثیر بخشد مثلاً سعدی که در مقام تربیت اطفال، تمثیل زیر را گفته است، چنین است:

هر که در خردیش ادب نکنند
در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنانکه خواهی پیچ
نشود خشک جز به آتش راست

(باب هفتم گلستان در تاثیر تربیت ص ۱۷۱ کلیات سعدی، چاپ فروغی)

یا مثلاً نظامی که در حسرت ایام جوانی و نکوهش پیری و ناتوانی، تمثیل زیر را سروده از همین مقوله است.

چو باد خزانگی در افتد به باغ
زمانه دهد جای بلبل به زاغ

شاعران پارسی زبان، برای بهتر بیان کردن مطالب، تمثیلات زیبایی گفته اند مثلاً اسدی در گرشاسب نامه، در تشبیه جهان به درخت و مردم به بار آن درخت تمثیل لطیفی گفته است، او می گوید:

درختی شناس این جهان فسراخ

سپهرش چو بیخ آخشيجان چوشاخ
ستاره چو گل های بسیار اوی
همه رستنی برگ و ما بار اوی
.....
جهان چون درخت آمد از بهر بار
جهان از پی مردم آید به کار

رودکی در مثنوی کلیله و دمنه، برای بهترین شادیها و تلخ-
ترین غمها، تمثیل زیبایی بدین قرار سروده است:

هیچ شادی نیست اندر این جهان
برتر از دیدار روی دوستان
هیچ تلخی نیست، بردن تلخ تر
از فراق دوستان پسرهنر

بسیاری از شاعران، با توسل به تمثیلات گوناگون مقاصد و مفاهیم درونی خود را به طرز پسندیده و جالبی، باز گفته اند. در اشعار سنائی و عطار و مولوی مطالب بیشتر در قالب تمثیل بیان شده است. مثنوی مولوی از این جهت بسیار غنی و سرشار از تمثیل است، او بسیاری از داستانها و تمثیلات و حکایات را که در آثار دیگران هم بوده، با سلیقه خاصی آنها را پرورانده و به آنها شاخ و برگ داده و بلاغت را به حد اعلا رسانیده است.

مولانا، سرگذشت و خصوصیتی از انسان یا حیوان را به عنوان مثال شاهد برای بیان مقصود به کار برده و در واقع، برای تفهیم امر معنوی و غیر محسوس از چیز محسوس استفاده کرده است، در واقع مولانا برای بیان نکته های اخلاقی و اجتماعی از داستان بهره جسته تا موضوع، قابل درک و فهم همگان باشد و نتیجه بهتر عاید گردد.

* برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به: ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی، بدیع الزمان فردرزانفر از انتشارات دانشگاه تهران، چاپ یکم.

در مثنوی مولانا، گاه قصه در نهایت ایجاز گفته شده که به گونه تمثیل در آمده تا آنجا که گاه داستان در یک بیت تمام می شود مانند:

مرغکی اندر شکار کسرم بود
گریه فرصت یافت او در ربود

(مثنوی * دفتر پنجم ب ۷۱۶ ص ۷۵۶)

در داستان تمثیلی آن مرغ که قصد صید مَلَخ کرده بود و به صید مَلَخ، مشغول بود و از باز گرسنه غافل که از قفای او قصد صید او را داشت.

یا تمثیل زیر که مولانا آن را فقط در دروایت، بیان کرده است:

آن یکی پرسید اُشتر را که هی! است
از کجا می آیی ای اقبال پی؟
گفت از حمام گرم کوی تو

ع شمله نزل گفت خود پیدا است در زانوی تو

(مثنوی دفتر پنجم ص ۹۵۴ ب ۲۴۴۰ به بعد ۱۰)

مولانا تمثیل زیر را در مقام فنای فی الله و وصال حق آورده است و در این تمثیل بیان کرده که هرکسی را لیاقت و یارای آن نیست که به بارگاه قدس الهی راه یابد؛ زیرا برای رسیدن به این مقام عالی و عالم ملکوتی سنخیت لازم است «السنخیه آله الضم» بنا براین کسی می تواند در این راه معنوی گام گذارد و این راه پر خطر را طی کند و به حرم قدس خدائی راه یابد که از تمام صفات حیوانی همچون عجب، تکبر، حرص، طمع، حسد، خود پسندی و دیگر اخلاق زشت شیطانی، دوری کند و از دوستی ماسوی الله دل برکنند و همواره در تحصیل صفات انسانیّت و کسب معرفت و شناخت حقیقت و

* یعنی: مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بن الحسین البلخی
دفتر در سه مجلد، از روی چاپ رینولد الین نیکلسن ناشر کتابفروشی بروخیم، تهران

گوهر ذاتی خود بکوشد و از لذات جسمانی قطع علاقه کند و چشم بپوشد.

تمثیل اینست:

آن چنانکه کاروانی می رسد
در دهی آمد دری را باز دید
آن یکی گفت اندرین بردالعجوز
تا بیندازیم اینجا چند روز
بانگ آمد نه بینداز از برون
و آنگهانی اندر آ تو اندرون
هم برون افکن هر آنچه افکندنی است
درمیا با آن، که این مجلس سنی است

(مثنوی دفتر ششم ص ۱۱۱۲ ب ۱۱۲۴ به بعد)

مولانا در تمثیل زیر، هدف عالی صوفیه را که فناء فی الله است بخوبی بیان می کند یعنی فنای بنده در حق و بقای او به حق را، بخوبی شرح می دهد.

صوفیه معتقدند که سالک باید خود را از خودیها خالی کند و از خود بگذرد و نیست شود و محو گردد یعنی همه تعینات و تکثرات که در عالم هستی وجود دارد، چیزی جز خدا نیست و حق در صورت تکثرات و تعینات مانند حبابها و امواج دریاست که بر روی دریا دیده می شود و ناپیدا می شود که این حبابها و امواج چیزی غیر دریا هستند که با اندک دقتی معلوم می گردد که تمام امواج و حبابها جزء دریا هستند و چون فرونشینند، هرچه دیده شود همه دریاست و همچون قطره ای است که چون به دریا رسد، تمام خصوصیات و تعینات خود را از دست می دهد و صفات دریا را می گیرد و در واقع جزء دریا می شود و یا بهتر بگوییم عین دریا می شود.

سالک هم چون به این مرحله از سلوک برسد هرچه بیند خدا بیند و روی همین اصل است که صوفیه به همه چیز عشق می ورزند و شعار آنها صلح کل است.

تا بس که زانسونی میان آب جو
غافل از خود زین و آن تو آب جو
.....

اسب زیر ران و فارس اسب جو
چیست این گفت اسب لیکن اسب کو؟
هی نه اسب است این به زیر تو پدید
گفت آری! لیسک خود اسبی که دید؟
.....

چون گهر در بحر گوید بحر کو
وان خیال چون صدف دیوار او
گفتن آن کو حجابش می شود
ابر تاب آفتابش می شود
.....

بندگوش او شده هم هوش او
هوش باحق دار ای مدهوش او

(دفتر پنجم ص ۸۷۴ ب ۱۰۷۵ به بعد.)

در واقع، مولانا گفته است: مقام حق الیقینی، هدف عالی و نهانی عرفان است و در این مقام است که طالب و مطلوب یکی می شوند مانند قطره بارانی که چون به دریا رسد، تعینات خود را از دست می دهد و در حقیقت جزء دریا می شود، به عبارت دیگر کلیه خصوصیات و تعینات که در انسان وجود دارد و همچنین همه این تکثرات مانند امواج دریاست که با اندک دقتی می توان فهمید که آن همه امواج از دریاست و چیزی جز آن نیست، همان طوری که وقتی امواج فرونشینند، چیزی جز دریا دیده نمی شود. پس باید تعینات از بین برود تا سالک درک حقیقت نماید.

مولانا، در تمثیل زیر درباره کسانی که به تن پروری پرداخته و از اصل و حقیقت آدمی بی خبر هستند، سخن گفته و مثل آنان را چون موش و ماری دانسته که اگر جهان آفرینش همه همچون باغی پر از انواع میوه ها و نعمتهای گوناگون باشد، جز اندکی از خاروخاشاک

بهره ای ندارند و یا مانند کرمی که در میان چوب با اندک بهره ای که از چوب دارد، قناعت می کند و بی خبر از جهان وسیع و پهناور که سرشار از نعم فراوان است.

در دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم، افرادی هستند که غرق در آلودگی می باشند و لحظه ای نمی اندیشند که انسان هستند و انسان اشرف مخلوقات است و این برتری انسان از حیوانات در وجود حقیقی و گوهر انسانی اوست که آن را جان و یا روح گویند.

پس آدمی باید روح و جان خود را با صفات ناپسند و آلودگیهای این جهان خاکی بیمار نکند و با کسب ملکات فاضله که موجب قرب حضرت باری است به سعادت ابدی نائل شود.

گر جهان باغی پر از نعمت شود

قسم موش و مار هم خاکی بود

.....

در میان چوب گوید کرم چوب

مرکرا باشد چنین حلوی خوب

کرم سرگین در میان آن حدث

در جهان نقلی نداند جز خبث

(دفتر پنجم ص ۷۲۴ ب ۲۰۱ به بعد)

مولانا، تمثیل را ظرف مناسبی می داند برای بیان حقایقی که محسوس نیستند و درک آنها به سادگی و با الفاظ معمولی، دشوار است، مثلاً تمثیل زیر درباره ترک شهوات و لذات جسمانی و شناخت گوهر وجودی انسان است.

آن یکی اسبی طلب کرد از امیر

گفت رو آن اسب اشهب را بگیر

گفت آن را من نخواهم گفت چون

گفت او واپس رواست و بس حرون

سخت پس پس می رود او سوی بن

گفت دمش را به سوی خانه کن

دُم این اُسْتورِ نفسست شهوتست
 زین سبب پس پس رود آن خود پرست

 چون به بندی شهوتش را از رغیف
 سرکنند آن شهوت از عقل شریف

(مثنوی دفتر ششم ص ۱۱۱۲ ب ۱۱۲۱ به بعد)

در واقع مولانا در تمثیل بالا خواسته است بگوید که انسان دارای دو جزء است، یکی جزء جسمانی که پس از مرگ متلاشی می‌شود و خاصیت اصلی خود را از دست می‌دهد و دیگری جزء مجرد روحانی که باقی می‌ماند و فنا ناپذیر است و به سبب همین جزء روحانی مجرد است که آدمی می‌تواند به عالم ملکوت سفر کند و به عالم ملکوت و به عالم علوی پرواز نماید و اوج بگیرد و در این سیرو سلوک روحانی تا بر جسم و هوا های نفسانی و شهوانی، غالب نشود و غبار عالم جسمانی را از خود نیفشانند، دلش به نور الهی روشن نشود.

مولانا، تقلید کور کورانه را سخت مورد حمله قرار می‌دهد و معتقد است که تقلید کور کورانه مفسد متعدد پدید می‌آورد و زیانهای ناشی از آن، قابل جبران نیست، حتی این تقلید اگر هم در راه علم باشد باز هم در نظر مولانا ناپسند است و تنها تقلید از علمی مفید می‌داند که از انوار ملکوتی و وحی خداوندی سرچشمه گرفته باشد.

علم چون بردل زند یاری شود

علم چون برتن زند باری شود

.....
 هین مکش بهر هوی این بار علم

تاشوی راکب تو بر رهوار علم

(مثنوی کلاه خاور ص ۶۸)

* یعنی: شهوت نفسانی، خواهش عقلانی شود.

مولانا معتقد است که در تقلید کور کورانه مفاسد فراوان وجود دارد و در این باره داستانهای متعددی به عنوان مثال آورده است و حتی برای تایید نظریه خود گفته است:

از محقق تا مقلد فرقه‌است

کاین چه داود است و آن دیگر صداست

منبع گفتار این، سوزی بود

وان مقلد کهنه آموزی بود

(مثنوی دفتر دوم ص ۲۲۵ ب ۴۹۶)

مولانا تقلید و پیروی کور کورانه را زشت و ناپسند و دور از عقل و خرد می‌داند و بر آنست که "علم تقلیدی وبال جان ماست". در واقع مولانا خواسته است بگوید هرکس باید در رفتار و کردار و گفتار خود دقیق و بینا باشد و در هرکاری تعمق و تفکر کند و عاقبت اندیش باشد و قدمی بر ندارد مگر آنکه قبلاً به محکمی جای پای خود اطمینان داشته باشد و آنچه میگوید سنجیده و منطقی باشد.

در آغاز مثنوی که مولانا گفته است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

از جدائیها شکایت می‌کند

"نی" در این بیت تمثیلی است از روح ولی یا انسان کامل که به علت دوری از نیستان (= عالم روحانی که در ازل در آن می‌زیسته) نالان گشته و این اشتیاق بازگشت به موطن اصلی خویش را در دیگران بیدار می‌کند. (۱۰)

شعر معروف:

گر بریزی بحس را در کوزه ای

چند گنجد؟ قسمت یک روزه ای!

(ج ۱ ص ۱۵ ب ۲۰ مثنوی دکتر استعلامی)

که معنایش هست: هر يك از ما می‌تواند مقدار اندکی از آب دریا را

در خود جا دهد، تمثیلی است برای حوصله نداشتن و نبی طاقت بودن و عدم قابلیت مردم بُلّهوس، برای ظرفیت دریای اسرار و توحید الهی، و با توجه به شعر بعدی که مولانا می گوید:

کوزه چشم حریصان پُرنشد
تا صدف قانع نشد، پر در نشد

اشارتی است به قناعت و ترک حرص. مولانا می گوید: اگر تمامی سیم و زر دنیا را به حریصان بدهند باز هم کوزه حرص آنان پُرنمی شود، تنها راه چاره قناعت است و اکتفا به قدر ضرورت و مصراع "تا صدف قانع نشد پر در نشد" اهمیت و ارزش قناعت را می فهماند و در واقع می گوید: جوف انسان قانع، مملو از جواهر گنوز اسرار خواهد شد.

شعر:

کس به زیر دُم خر خاری نهد
خر نداند دفع آن، برمی جهد

تمثیلی است برای شخص نادانی که خارِ هواها، دریای قلب او محکم شده و خوب جاگرفته و نمی تواند با سوزن توبه و عمل آن را به در آورد. مولانا گفته است: خری که زیر دُمش، خاری نهاده باشند و نداند که چه گونه خار را از خود دور کند "عاقلی باید که خاری برکند" یعنی در واقع به خار چین نیاز هست، به پیر راه دان احتیاج هست. (۱۱)

داستان:

بود بقسّالی و وی را طوطی
خوش نوایی، سبز، گویا، طوطی
(مثنوی دکتر استعلامی ص ۲۰)

رویهم رفته تمثیلی است بر بطلان قیاس و اشارتی است به اینکه طوطی روح، در دکان بدن و وجود، باشیشه های روغن که کنایه از مال و زخارف دنیاوری است، آلوده می شود و طوطی جان، از نطق خاموش

می شود و مرد بقال یا انسان نادان، سر طوطی روح را زخمیدار می کند و روح انسانی را آزار می دهد. مولانا در جای دیگر هم گفته است:

تا تو تن را چرب و شیرین می دهی
جوهر جان را نبینی فربهی
در باره بطلان قیاس هم مولانا گفته است:

از قیاسش خنده آمد خلق را
کو چو خود پنداشت صاحب دلّی را
کاریاکان را قیاس از خود مگیر
گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر

(مثنوی دکتر استعلامی ص ۲۱ ب ۲۶۲ و ۲۶۴)

داستان:
بود بازرگان و او را طوطی
در قفس محبوس، زیبا طوطی

(مثنوی دکتر استعلامی ص ۷۱ ب ۱۵۵۷)

یعنی داستان بازرگانی که برای تجارت به هندوستان می رفت و طوطی او که محبوس در قفس بود، به طوطیان هند پیغام داد و

گفتش آن طوطی که: آنجا طوطیان
چون به بینی، کن ز حال من بیان
کان فلان طوطی که مشتاق شماس
از قضای آسمان در حبس ماست
بر شما کرد او سلام و داد خواست
وز شما چاره و ره ارشاد خواست

.....
این چنین باشد وفای دوستان؟
من در این حبس و شما در گلستان؟

در این حکایت طوطیان بی قفس صحرا، تمثیلی است برای ارواح انبیاء و طوطیان اندر قفس کنایتی است از ارواح سایر مردم که بندی قفس جسم و طبیعت هستند. در واقع طوطی محبوس راه خلاص را می پرسد و طوطی روح هم راه نجات را در ریاضت نفس، می داند و توصیه می کند که با این وسیله می توان از قفس دنیا و زندان تن، خلاص و آزاد شد و بند گران را از بال و پرها برداشت و خود را رها کرد.

داستان رومیان و چینیان در صنعت نقاشی که

چینیان گفتند ما نقاشی تر
رومیان گفتند ما را کسرو فر
چینیان صد رنگ از شه خواستند
پس خزینه باز کرد آن ارجمند
هر صباحی از خزینه رنگها
چینیان را راتبه بود و عطا
رومیان گفتند نه نقش و نه رنگ
در خور آید کار را جز دفع رنگ
در فرو بستند و صیقل می زدند
همچو گردون صافی و ساده شدند

ازک: مثنوی کلاله خارر، به تصحیح محمد رضانی، چاپ دوم، تهران ۱۳۱۹ ص ۹۶۸

تمثیلی است برای اهل اهل قال که همچون چینیان، نقاشی دارند و به ظواهر می پردازند و بالعکس، رومیان که به بواطن می پردازند و به اهل صیقل شهرت دارند و همه نقوش آنها به واسطه صیقل زدن دل از زنگ هواها، تابش پیدا می کند و نقوش واقعی الهی و مرآت اوصاف ذوالجلال می شوند.

داستان مرد نحوی و کشتیبان در کشتی، تمثیل است برای وقتی که کشتی بدن، غرق گرداب مرگ و جان کندن می گردد، یعنی اگر آدمی پیش از مرگ از اوصاف بشری نمیرد و خود را خلاص نکند

و حیات جان نیابد، دیگر حیاتِ طیبهٔ ایمانی و رهائی واقعی برای او
دشوار است داستان چنین آغاز می‌گردد:

آن یکی نحوی به کشتی در نشست
رو به کشتیبان نمود آن خود پرست

تا آنجا که می‌گوید:

چون برودی تو ز اوصاف بشر
بحر اسرار ت نهی بر فسق سر
مرد نحوی را از آن در دوختیم
تا شمارا نحو محو آموختیم
فقه فقه و نحو نحو و صرف صرف
در کم آمد یابی ای یار شگرف

(مثنوی کلاه خاور ص ۵۷)

مولانا گفته است: بی حقیقتی علوم صوری، دم مرگ معلوم خواهد شد؛
زیرا علوم صوری تا دم مرگ بیشتر با انسان، همراه نیست و پس از
مرگ که مغز متلاشی می‌شود، دیگر محلی برای محفوظات این علوم
نخواهد ماند مگر نتایج آنها. و تنها تزکیه و تصفیهٔ نفس است که
ارزش دارد.

داستان خلیفه و اعرابی درویش و سبوی آب بردن او به عنوان
هدیه به پیشگاه خلیفه، تمثیلی است برای آنان که از گنج معرفت الهی
تهیدست هستند و باطاعت محقر و ناچیز خود می‌پندارند که لایق و
قابل درگاه الهی هستند و همچون اعرابی، آبی ناچیز را به امید جزا و
پاداش، به درگاه می‌برد و درگاه ایزدی هم که معدن لطف و عنایت
محض است و عفو و رحمتش همه گیر است و شمول دارد، عطای
ناچیز را هم می‌پذیرد و با آنکه آب گندیدهٔ آن سبوی، مستحق
پاداشی نیست ولی در بارگاه آن بزرگ، پذیرفته می‌شود.

زن به شوهر می‌گوید:

آب باران است ما را در سبوی
ملکت و سرمایه و اسباب تو

این سبوی آب را بر دار و روشن است
 هدیه ساز و پیش شاهناه شوی
 مولانا کوزه آب باران را تمثیلی از جسم انسان می داند که حواس
 همچون آب شوری است در درون آن:

چيست آن کوزه تن محصور ما
 اندر آن آب حواس شور ما

در چند بیت بعد مولانا به انسانها هشدار می دهد و می گوید:
 مراقب باشید که از راه حواس ظاهر و علانق مادی، جان شما آلوده
 نگردد و راههای آلودگی را برنندید تا از درون راهی به دریای الهی
 گشوده شود.

لوله ها بردار و پردازش ز خُم*

گفت: «غَمِنُوا عَنْ هَوَا أَبْصَارِكُمْ»
 (مثنوی کلاله خاور ص ۵۵)

داستان پیرچنگی در عهد عمر - خلیفه دوم - تمثیلی است برای
 کسی که تا دم پیری، در راه نادرست، عمری را صرف کرده ولی
 در آخر عمر از کردار گذشته خود پشیمان شده و به یاد حق می افتد
 و با مناجات و توسل که به منزله چنگ است به حق می پردازد و
 خداهم بدر حالی می بخشد که بدان وسیله راه رهانی از قفس تن او
 را دست می دهد. مولانا چنین می گوید:

آن شنیدستی که در عهد عمر
 بود چنگی مطربی با کَر و فَر
 (مثنوی کلاله خاور ص ۲۱)

پیر چنگ نواز، در چنگ زدن، طوری مهارت داشت که

* خُم: عالم غیب، دریای الهی. دکتر استعلامی در صفحه ۲۶۲ جلد یکم مثنوی
 در تعلیقات نوشته است: راههای توجّه به دنیا و هوای نفس را به بند تا وجود تو از خُم
 معنی پر شود.

که قرآن مجید کلامی است که در آن سبب از آواز او بی خود شدی
 يك طَرَب ز آوازِ خوبش صد شدی
 (مثنوی کلاله خاور ص ۲۹)
 مجلس و مجمع دَمَش آراستی
 روز نوای او قیامت خاستی

و به قول دکتر استعلامی (۱۲)، نوای او چنان همه را به هیجان
 می آورد که گویی مردگان، زنده شده اند ولی ضعف پیری پیرچنگی
 را مولانا چنین بیان کرده و گفته است:

چون برآمد روزگار و پیرشد
 باز جاننش از عجز پشه گیرشد

یعنی: جان او که روزی چون عقاب پرندگان بلند پرواز را می گرفت،
 دیگر به شکار پشه ای، قانع نبود. (۱۲)

سرانجام پیرچنگی پشیمان می شود و توبه می کند و می گوید:

معصیت ورزیده ام هفتاد سال
 بساز نگرستی زمن روزی نوال
 (مثنوی کلاله خاور ص ۴۲)

سرانجام، چنگ را رها می کند و در صحرانی که تماش روح است و
 نشانی از جسم و ماده نیست، از رنج این جهان آزاد می شود

گشت آزاد از تن و رنج جهان
 در جهان ساده و صحرای جان
 (مثنوی کلاله خاور ص ۴۲)

خاریدن روستائی در تاریکی شب بدن شیر را به پندار اینکه،
 گاو خود اوست، تمثیلی است برای آزمایش انسانهای نادان که شیران را
 گاو می پندارند و از غضب شیر غافلند.

روستائی گاو در آخر ببست
 شیر گاوش خورد و برجایش نشست
 روستائی شد در آخر سوی گاو

گاو را می جُست، شب آن کنجگار
دست مسی مالید بر پهلوی شیر
پشت و پهلو گاه بالا گاه زیر
گفت شیر، آر روشنی افزون بُدی
زهره اش بدریدی و دل خون شدی
این چنین گستاخ زان می خاردم
گو در این شب گاو می پنداردم

(مثنوی کلاله خاور ص ۸۷)

داستان آب حوض که با زبان حال و تکوین، آلودگان را صدا
می زند و می گوید: که ای آلوده بیا! تا من آلودگی تو را برطرف
کنم، خود تمثیلی است که مولانا چنین بیان کرده است:

آب گفت آلوده را در من شتاب

گفت آلوده که دارم شرم از آب

گفت آب این شرم بی من کی رود

بی من این آلوده زائل کی شود

(مثنوی کلاله خاور ص ۱۱۰)

در واقع، آب به زبان حال گفته است: اگر سگِ نفس (و یا به قول
مولانا خرمُرده) در نمک زار توحید بیفتد، استحاله می شود و پاک
می گردد.

در نمکسار آرخرِ مرده فتاد

آن خری و مُردگی یک سو نهاد

(مثنوی کلاله خاور ص ۹۹)

و سرانجام مولانا انسانها را به "صبغة الله" و رنگِ خدائی و رنگِ
توحیدِ خالص، فرا می خواند و می گوید:

صبغة الله هست رنگِ خُمِ هو

پیسها یک رنگِ گردد اندر او

(مثنوی کلاله خاور ص ۹۹)

که بیت آخر اشاره است به آیه "صبغة الله و من احسن من الله صبغة
... (سورة بقره/۱۲۸)

که قرآن مجید گفته است: رنگِ خدانی و توحیدِ خالص را بپذیرید و چه رنگی از رنگِ خدانی بهتر است یعنی قرآن دستور داده که باید همه رنگهای نژادی و قبیله‌ای و رنگهای تفرقه‌انداز از میان برداشته شود و همه به رنگِ الهی در آیند و به آیینِ پاکِ اسلام بگروند و رنگِ توحید به خود گیرند تا در پرتو آن نزاعها و کشمکش‌ها از میان برداشته شود. (۱۵)

داستان اختلاف در چگونگی پیل در شب تار که هرکس در تاریکی از پیل دریافتی پیدا کرده بود، تمثیلی است برای بیان اختلاف میان فرق گوناگون همچون فلاسفه و متکلمان و دهری مذهب‌ان و جوکیان و برهمنان که هر یک چون در شب تاریکی و در ظلمات اندیشه و تاریکیهای باطنی هستند و همچون انبیاء و اولیاء نیستند که با خدا رابطه داشته باشند بلکه هر یک کور کورانه با عصای حس خود به یک عضوی از اعضای فیل دست می‌زنند و به علت نبودن نور بصیرت واقعی در آنان، هرکس با دلیل خود که به منزله عصای چوبین است، چیزی به خاطرش خطور می‌کند که مخلوق ذهن تیره و تار خود اوست و آن را با پندار صحیح می‌داند، در صورتی که

در کف هر یک اگر شمع بَدی

اختلاف ازگفتشان بیرون شدی

(مثنوی کلاله خاور ص ۱۵۷)

و این اختلاف سلیقه‌ها پیدا نمی‌شد.

داستان اختلاف در شکل پیل را مولانا چنین بیان می‌کند:

پسیل اندر خانه تاریک بود

عرضه را آورده بودندش هنوز

از برای دیدنش مردم بسی

اندر آن ظلمت همی شد هرکسی

دیدنش باچشم چون ممکن نبود

اندر آن تاریکی کف می‌بسود

آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد

گفت همچون ناودانستش نهاد

آن یکی را دست بر گوشش رسید میوه نایب
 آن براو چون باد بیزن شد پدیدش زار
 آن یکی را کف چو بر پایش بسود
 گفت شکل پیل دیدم چون عمود
 آن یکی بر پشت او بنهاد دست
 گفت خود این پیل چون تختی بدست
 همچنین هر یک به جزوی کو رسید
 فهم آن می کرد هر آن می تنید
 از نظر که گفتشان شد مختلف
 آن یکی دالش لقب داد آن آلف *
 سرانجام مولانا بر آنست که اگر اینان چشم بصیرت می داشتند،
 اختلافی هم نداشتند

در کف هر کس اگر شمععلی بندی
 اختلاف از گفتشان بیرون شدی
 چشم حس همچون کف دست است و بس
 نیست کف را بر همه آن دسترس
 چشم دریا دیگر است و کف دگر
 کف بهل رزیده در دریا نگر
 (مثنوی کلاله خاور ص ۱۵۷)

داستان شکایت آستر به شترکه من بسیار سکندری می خورم و
 به رو در می افتم ولی تو تیز بین هستی و سکندری نمی خوری و به
 زمین نمی افتی، خود تمثیلی است بسیار زیبا؛ زیرا آستر مثالی است
 برای مردم جاهل که نور بصیرت و بینائی در وجودشان نیست و
 عاقبت نگر نمی باشند و مرتکب گناه می شوند و برای آنان لغزش
 فراوان است، لیکن شتر که صاحب بصیرت است، مثالی است برای
 مؤمنان دور اندیش که از آغاز، پایان کار را می نگرند و راه دشوار
 و سنگلاخهای ناهموار گناه را می بینند تا با چشم تیز بین خود

* یعنی: به اعتبار عصبو کج و به اعتبار عصبو راست.

سکندری نخورند و از آن برکنار باشند و خطا و لغزش نکنند.
 مولانا، تمثیل مزبور را در دفتر چهارم مثنوی معنوی چنین بیان کرده است:

ای شتر که تو مثال مؤمنی
 کم فتی در رو و کم بینی زنی
 توجه داری که چنین بی آفتی
 بی عثاری و کم اندر روفتی
 (مثنوی کلاله خاور ص ۲۷۰)

مولانا در دفتر سوم هم، این تمثیل را آورده است:

گفت استر با شتر کای خوش رفیق
 در فراز و شیب و در راه دقیق
 تونیانی در سرو خوش می روی
 من همی آیم به سر در چون غوی
 من همی افتم به رو در هر دمی
 خواه در خشکی و خواه اندریمی
 این سبب را باز گو بامن ز چیست؟
 تا عیان گردد مرا هم وجه زیست

گفت از چشم تو چشم من یقین
 بی گمان روشن تر است و تیز بین
 بعد از آن هم از بلندی ناظرم
 زین سبب در آرونیفتم حاضرم
 (مثنوی کلاله خاور ص ۱۶۵)

تا آنجا که می گوید:

هر قدم من از سر بینش نهم
 از عیشار و اوفتادن وارهم
 توبه بینی پیش خود یک دوسه گام
 دانه بیسنی و نه بیسنی رنج دام
 (مثنوی کلاله خاور ص ۱۶۵)

در دفتر چهارم مثنوی که مولانا این تمثیل را به صورت دیگر

باز می گوید، از همان آغاز به این سوال پاسخ میدهد که چرا اشتر
تیز بین است و دور اندیش؟

چشم اشتر زان بود بس نوربار
که خورد از بهر نور چشم خار
خار خور تا گل برویاند ترا
چشم تو روشن شود جان با صفا
خار را از چشم دل گر برگنی
چشم جان را حق ببخشد روشنی

(دفتر چهارم، مثنوی کلاله خاور ص ۲۷۰)

داستان افتادن شغال در خم رنگ و رنگین شدن او و دعوی
طاووس کردن در میان شغالان که مولانا می گوید:

آن شغالك رفت اندر خم رنگ
اندر آن خم کرد يك ساعت درنگ
پس برآمد پوستش رنگین شده
که منم طاووس علیین شده

(مثنوی کلاله خاور ص ۱۴۸)

تمثیلی است برای مدعیان گزافه گو که باریکین شدن ظاهر و فراگرفتن
اندک مطالبی از علم و کلمات بزرگان، ادعا می کنند که رنگ «صبغة-
الله» را پذیرفته، در صورتی که به مرحله یقینی نرسیده و نفس اماره
سرکش را رام نکرده و ادعاهای آنها برای اغراض دنیای و جاه و
مقام مادی است و رنگ آنها عارضی است و از خم حقیقی، نیست.

البته همچنان آن شغال هم که خود تابع نفسند گرد او را می-
گیرند و در اطراف او جمع می شوند ولی سرانجام آن شغالك رسوا
می گردد و دروغش فاش می گردد، دعایش مستجاب نمی گردد، نه
کرامتی از او سر می زند و نه ترك لذات نفسانی در او مشاهده می-
گردد، تمام کارهای او جنبه ادعا دارد و ظاهری است.

نیست الا حيله و مکر و ستیز
مَرسیه رویان دین را خود جهیز

(دفترسوم مثنوی ص ۱۴۸ کلاله خاور)

داستان رنجانیدن اسب سوار، مرد خفته را که مار در دهانش
رفته بود، تمثیلی است برای مردان الهی که گرفتاران هوی و هوس
نفسانی را به لطائف الحیل، رهائی می دهند و نار اندرون وجود آنان
را با ریاضت نفس از وجود آن شخص می رانند و او را از چنگ نفس
آماره، خلاص می کنند و حتی در این راه زحمتهای می کشند تا آن
شخص هشیار گردد و به خود آید، در صورتی که آن شخص که
گرفتار هوی و هوس است به مانند خفته غافل و بی خبر از مارِ نفس
بوده و آن شخص و یا آن مرد الهی، با رنج فراوان، مارِ نفس را از
او دور می سازد و در این راه رنج فراوانی را تحمل می کند و بدو
نیز که مار در دهانش رفته بوده، آزار می رساند و

سیبِ پوسیده بسی بُد ریخته

گفت از این خورای به درد آویخته

سیبِ چندان مرد را در خورد داد

کز دهانش باز بیرون می فتاد

و خفته غافل از همه چیز ناآگاه تا سرانجام:

زو برآمد خوردها زشت و نکو

مار با آن خورده بیرون جست از او

چون بدید از خود برون آن مار را

سجده آورد آن نکو کردار را

سهم آن مار سیاه زشت زفت

چون بدید آن در دهان از وی برفت

گفت تو خود جبرئیل رحمتی

یا خدائی که ولی نعمتی

ای مبارک ساعتی که دیدیم

مرده بودم جان نو بخشیدیم

(مثنوی کلاله خاور ص ۱۰۸)

سرانجام مرد گرفتار مارِ نفس، به وسیله آن ولی کامل، از رنج بیش
از اندازه رهائی می یابد و از آن مرد الهی سپاسگزاری می کند

سجده ها می کرد آن رسته ز رنج
کای سعادت وی مرا اقبال و گنج
از خدا یابی جزا های شریف
قوت شکرت ندارد این ضعیف
(مثنوی کلاله خاور ص ۱۱۰۸)

مولانا اضطراب و بی قراری انسان را در بلایا با تمثیلی به
اضطراب نخود در حال جوشیدن در دیگ آب تا که بیرون جهد و آشپز
مانع آن می شود، چنین بیان کرده است:

بشنو این تمثیل و قدر خود بدان
از بلا ها رو مگردان ای جوان
در نخود بنگر که اندر دیگ چون
می جهد بالا چو شدز آتش زبون
هر زمانی می برآید وقت جوش
برسر دیگ و برآرد صد خروش
(مثنوی کلاله خاور ص ۲۰۴ س ۱۷)

نخود چون خام و ناپخته است، در وقت شدت حرارت آب
جوش، بی تابی می کند و مضطرب می گردد و می خواهد که از دیگ
بیرون جهد ولی چون پخته گردید، ته نشین می گردد و ثابت می شود
و حالت اضطراب او برطرف می گردد. مؤمن سالک هم که در ابتدا
خام است مانند نخود خام، در آغاز بی قراری می کند ولی پس از
مدتی آرامش می یابد و به قول مولانا:

چون شدی تو روح پس بار دگر
جوش دیگر کن ز حیوانی گذر
(مثنوی کلاله خاور ص ۲۰۴/س ۲۵)

یادداشتها

- (۱) رك: فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، ذیل ماده تمثیل.
(۲) رك: ابوالفرج قدامة بن جعفر، نقد الشعر، تحقیق و تعلیق از: محمد عبدالنعم

دکتر گوهر نوشاهی

مقتدره قومی زبان - اسلام آباد

استاد ارجمند

دکتر وحید قریشی

یکی از دانشمندان برجسته و اساتید مجرب که از ربع قرن گذشته ادبیات فارسی را در شبه قاره گسترش داده و می دهد، دکتر وحید قریشی می باشند. نامشان بعنوان پژوهشگر زبان و ادب و فرهنگ شناس طراز اول بین شرق شناسان احتیاج به معرفی ندارد. چون آثار استاد از سالیان دراز در گسترش دانش و فرهنگ و ادبیات پاکستان و ایران نقش خود را ایفا می کند. دکتر وحید قریشی در علوم معقول و منقول ادبیات فارسی و اردو و انگلیسی محققاً صاحب نظر هستند و شکی نیست که در این زمینه ها تالیفات پر ارزش وی علاقمندان علم و دانش را راهنمائی میکند.

دکتر عبدالوحید قریشی که بانام کوچک "دکتر وحید قریشی" شهره دارند، در سال ۱۹۲۵م در میانوالی (یکی از شهرستان های پنجاب، پاکستان) چشم به دنیا گشودند. در سال ۱۹۴۴م از دانشکده دولتی لاهور باخذ درجه لیسانس نائل گردیدند و در سال ۱۹۴۶م از دانشگاه پنجاب لاهور فوق لیسانس در زبان ادب فارسی و در سال ۱۹۵۰م فوق لیسانس در تاریخ گرفتند. در سال ۱۹۵۲م باخذ دکتری (Ph.D) در ادبیات فارسی و در ۱۹۶۵م فوق دکتری (D.Lit) در ادبیات اردو از همین دانشگاه موفق شدند. در دوره دانشگاهی از ۱۹۴۷م الی ۱۹۵۰م بطور محقق بورسیه از بورس الفرد پتیاله استفاده نمودند.

شغل استخدام رسمی را از گوجرانوالا آغاز کردند و از سال ۱۹۵۰م تا ۱۹۵۶م در دانشکده اسلامی بعنوان مربی در گروه تاریخ شرکت جستند. در سال ۱۹۵۷م وارد لاهور شده در دانشکده اسلامی لاهور اول استاد گروه تاریخ و سپس مسئولیت های استادی و

مدیریت گروه فارسی را بعهدہ گرفتند. در سال ۱۹۶۳ م میلادی خدمات دکتر قریشی به دانشگاه پنجاب منتقل شد و ایشان در دانشکدهٔ خاور شناسی بعنوان معلم شاغل شدند، در سال ۱۹۷۲ م در گروه اردو استاد غالب شناسی و از ۱۹۸۰ م الی ۱۹۸۳ م به ریاست دانشکدهٔ خاور شناسی نائل گردیدند. دکتر قریشی از سال ۱۹۷۰ م الی ۱۹۸۰ م ریاست فاکولتهٔ علوم اسلامی و شرقی را هم بعهدہ داشتند. در سال ۱۹۸۲ م دکتر وحید قریشی به ریاست فرهنگستان زبان ملی (مقتدره قومی زبان) اسلام آباد، با حفظ رتبهٔ استاد دانشگاه فائز شدند و در سال ۱۹۸۸ م ازین خدمت باز نشسته شده اینک ریاست بزم اقبال در لاهور را بعهدہ دارند.

علاوه بر شغل های تدریسی آقای دکتر قریشی مشاغل و مسئولیتهای اجتماعی و اداری را نیز داشتند. چنانکه در ۱۹۶۳ م برای چند مدت بعنوان دبیر (سکرترا) و سپس به ریاست ادارهٔ تحقیقات پاکستان لاهور نیز مشغول کار بودند. از سال ۱۹۸۲ م تا ۱۹۸۲ م با حفظ رتبهٔ استاد دانشگاه، رئیس افتخاری اقبال اکادمی شدند.

دکتر قریشی بموازات شغل استاد دانشگاه، عضو سندیکا و عضو کمیتهٔ مالی و کتاب خانه و رئیس کمیتهٔ فهرست نویسی نیز بودند، علاوه بر عضو هئیت های کتابخانهٔ عمومی لاهور، کتابخانهٔ دانشکده دیال سنگه، فرهنگستان زبان ملی (مقتدره قومی زبان) کراچی، انجمن تاریخ پاکستان کراچی، مجلس ترقی ادب لاهور، اردو اکادمی و هئیت ادبی زبان پنجاب، ایشان دبیر سندیکای نویسندگان پاکستان و عضو کمیتهٔ یاد بود غالب و مجلس مطالعاتی فارسی نیز بودند.

آقای دکتر در سابق مدیریت مجلهٔ دانشکدهٔ خاور شناسی و مجلهٔ تحقیق را بعهدہ داشتند. ایشان ریاست انجمن مذاکره بر تاریخ پاکستان را در سال ۱۹۷۸ م و ۱۹۷۹ م نیز داشتند، و در سیمینار هائی زبان فارسی (لاهور) و بزرگداشت صدمین سال تولد علامه اقبال (۱۹۷۶ م) در دهلی، کنگرهٔ آموزش در کشورهای اسلامی در اسلام آباد شرکت جستند.

دکتر وحید قریشی از چهره های درخشان علم و دانش می باشند. ایشان نسبت به کلیه جویندگان علم و دانش کمال لطف و مهربانی می فرمایند، آقای دکتر ادب دوست، پشتیبان اهل تحقیق و استادی هستند دانشمند، اهل مطالعه و صاحب نظر که دانشجویان به ایشان عشق و علاقه ای دارند که کم نظیر است. بنده افتخار دارم چندین سال از محضر ایشان استفاده کرده و از سال اول تحصیلی دانشکده تا پایان دوره دکتری شاگرد رسمی ایشان بوده ام. حتی پایان نامه دوره دکتری را هم به رهنمائی ایشان به اتمام رسانده ام. در طول این مدت بنده آقای دکتر را بعنوان استاد و بطور شخص مشاهده نموده و ایشان را از هر حیث کم نظیر و بی مثال دیده ام. در رفع مشکلات علمی و پژوهشی دانشجویان همیشه مستعد و آماده و در پیش بُرد فعالیت های ادبی، برای هرکس همدل و همگام می باشند. بین معلمان و استادان کمتر کسانی را سراغ دارم که پیوند معنوی باشاگردان خود به اندازه دکتر قریشی داشته باشند. لطف و محبت آقای دکتر در حق شاگردان بحدی است که هیچکس نمی تواند در اعماق قلب خود نسبت به او احترام خاصی را نداشته باشد.

دکتر وحید قریشی در درس و تدریس استادی هستند پر شور و با حرارت و مثل جوانان باهمت. در حل اشکالات علمی و در بهبود امور نابسامانی های شاگردان کوشش ها و مساعی فراوانی را بعمل می آورند. در محوطه دانشکده و دانشگاه انجمن های ادبی و جمعیت های علمی زیر نظر آقای دکتر قریشی فعالیت های فوق العاده را داشتند و بدون شك در این فعالیت ها شخصیت فردی و اجتماعی آقای دکتر نقش مهمی را ایفا می کرد.

در نحوه تحقیق، آقای دکتر وحید قریشی ابتکار خاصی را بخرج داده اند و روش کار ایشان بین پژوهشگران شبه قاره نظیری ندارد. در این زمینه آقای دکتر یکی از پیشروان مکتب فکری و پژوهشی لاهور می باشند که بنیان گذار این مکتب، حافظ محمود شیرانی و پروفیسور محمد شفیع و دکتر سید عبدالله بوده اند. قدر مسلمی که وجه شهره این مکتب می باشد، حزم و احتیاط و مواظبت در کار است. در هر زمینه ای که این گروه بتحقیق و مطالعه می

پردازد، به آن انصاف میکند و حق آن را ادا می کند و تا حد امکان از منابع اصلی و دست اول استفاده نموده و منابع دست دوم را بدون تأمل و تفحص در خور اعتنا و قبول حساب نمی کند.

دکتر وحید قریشی در حال حاضر پرچمدار این مکتب می باشد. ایشان نه تنها خود پیرو این نحوه تحقیق هستند بلکه به شاگردان خود هم توصیه میکنند که بدون تعمق و تفحص هیچ مطلبی را نباید قبول کرد و نباید هیچ منبعی را از شك و اشتباه بالا تر حساب کرد.

دکتر وحید قریشی در اثر مطالعه و تحقیق در ادبیات فارسی، موضوعات گوناگونی را پذیرفته اند، اما موضوعی که بیش از همه بدان عشق و علاقه دارند، زبان و ادب فارسی و ایران شناسی است. چنانکه موضوع پایان نامه دکتری خود را درباره انشا نویسی در ایران و هند انتخاب کردند. این پایان نامه بزبان انگلیسی بتحریر آمده است، علاوه برین هفت جلد کتاب تالیف نموده اند که در آن موضوعات مختلف و گوناگون راجع به زبان و ادب فارسی بررسی گردیده و نیازهای درسی دانشجویان نیز در آن پیش بینی شده است.

درباره زبان و ادب فارسی استاد قریشی دید ویژه ای دارند، و مسائل گسترش زبان فارسی در پاکستان را با نگاه خاصی می بینند. نظرات استاد در این زمینه می تواند برای نحوه آموزشی فارسی الگو و نمونه قرار گیرد. بطور مثال در یکی از مقالات اردری خود که به تدریس فارسی در پاکستان تعلق دارد، راجع به سرنوشت این زبان در پاکستان چنین اظهار می دارند:

" برخی از سؤالهای آموزشی زبان فارسی بستگی به سؤالهای اقتصادی دارد. مثلاً دانشجویی که تا لیسانس، فارسی را فرا میگیرد، چه آتیه ای در پیش دارد؟ دانشجویانی که بعد از ادامه تحصیلات در زبان فارسی، برای تحصیلات عالیتری به ایران عزیمت می نمایند، به نظرم سدی يك هم نیستند. از نظر روابط تجارتي و

بازرگانی، ما سعی میکنیم که بجای فارسی از زبانهای بین-المللی دیگر استفاده کنیم. (و در نتیجه) از دوره های ابتدائی تا درجه لیسانس تعداد دانشجویان زبان فارسی در دانشکده ها تدریجاً روبه کاهش می رود." در نظر آقای دکتر ساختمان کنونی زبان فارسی برای دانشجوی پاکستانی چندان مفهوم نیست و در بعضی موارد خیلی غریب هم هست، چنانکه در حل این اشکالات آقای دکتر راههای ذیل را توصیه می کنند.

(ا) واژه ها و لغات مشترك بين اردو و فارسی را بشماریم و آنها را در موارد درسی بطور لغات اساسی بکار ببریم.

(ب) مسائل تدریسی که در نتیجه طرحهای لسانی زبان اردو بوجود آمده است، در نظر گرفته، اسباق درسی زبان فارسی را تهیه کنیم.

مطلب دومی به توضیح احتیاج دارد. باید با یک مثال روشن کنیم: در زبان اردو در صورت جمع، عدد و معدود هر دو تغییر می یابد. مثلاً: دو گهوڑے (دو اسپان) تین آدمی (سه آدم ها) اما در زبان فارسی معدود با عدد عوض نمی شود در فارسی بجای دو اسپان دو اسپ و جای دو آدم ها دو آدم بکار برده می شود، و روشن است که در تدریس مواد آموزشی این نکات را باید اولویت داد."

همچنین راجع به نیاز و احتیاج زبان فارسی در پاکستان می فرمایند:

"در پاکستان اوضاع تدریس زبان فارسی با کشورهای دیگر یکسان نیست. مثلاً: در انگلیس سابقه آموزش زبان فارسی از حدود درسی تجارز نمی کند. آموزش فارسی در برخی از مراکز، تنها نیازمندی های شرق شناسان را تأمین می کند. در این مراکز اکثراً

فارسی به سبک قدیم تدریس می شود و در جایی که دفتر امور خارجه انگلیس، آموزش فارسی را تنها برای تکلم و مکاتبه احتیاج دارد، مدرسه شرق شناسی لندن برنامه آموزشی زبان فارسی را طبق همین نیازهای سیاسی تنظیم نموده است. در پاکستان ما چرا فارسی می خوانیم؟ این سوال، هدف تدریس فارسی در این کشور را تعیین می کند. سیستم کنونی تدریس در پاکستان عبارت است از آشنائی با ارث قدیمی این زبان، و تحصیل و تدریس فارسی جدید بیشتر به هدفهای اخلاقی بستگی دارد و دروسی که در کتابها دیده می شود اکثراً به تعلیمات اخلاقی تعلق دارند. تدریس فارسی در پاکستان دو هدفهای متضاد دارد: ما یک طرف می خواهیم به سنت های تمدنی خود بپیوندیم و از سوی دیگر علاقه داریم فارسی کنونی و زنده را یاد بگیریم. (ترجمه از مقاله اردو — روداد کنفرانس).

در ادبیات فارسی آقای دکتر وحید قریشی تعمق خاصی دارند. بویژه مطالعات ایشان درباره مثنوی مولوی اهمیت خاصی را دارد. اینجا برخی از بیانات آقای دکتر راجع به مثنوی مولوی را نقل میکنیم. در مورد مولوی شناسی در شبه قاره چنین می گویند:

"پایان سلطنت تیموریان باعث گردید که ثروت ملاکین مسلمان از دستشان برود. خدمت نظامی نیز در نتیجه پراکنده شدن ارتش تیموریان خاتمه پیدا کرد. در حالیکه فقط طبقه روحانیان مسلمان مانده بود که در مقابل استعمار گران ایستادگی می کرد ولی این گروه نیز بیشتر کوششهای خود را به اداره مدارس دینی و مساجد مبدول داشت و هر چیزی که مربوط به انگلیسها بود برای آنها موجب نفرت و انزجار قرار گرفت. بتدریج جامعه مسلمانان بدو قسمت از هم جدا گردید. از طرفی طبقه علما بود که پرچم دار علوم دینی بود و به مقتضیات تازه زندگی اجتماعی کوچکترین رابطه نداشت. علمای فرنگی

محل باشند یا علمای دیوبند، بدون اینکه اذعانی به زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بکنند، ادعای راهنمایی دینی مسلمانان و کفالت مختصر اقتصادی میکردند. طبقه دیگر مشتمل بر کسانی بود که پس از انحطاط سیستم فنودالی در پیکار حیات جویای رهنمائی بودند. این طبقه متوسط جدید و در حال رشد به رهبری سر سید استحکام یافت. سر سید و همکاران او باوجود خطابه‌های فنودالی خود افراد طبقه متوسط بشمار میرفتند. فقط همین طبقه بود که می توانست در زندگی تازه اجتماعی راهنمایی فکری مسلمانان را بعهده بگیرد. سر سید از قلبهای افراد این طبقه احساس نفرت به حکمرانان را بزدود و در نتیجه توافق با اوضاع تازه، آنها را به تحصیل علوم جدید و زبان انگلیسی و ادار ساخته برای شرکت در زندگی اجتماعی بعنوان یک عامل موثری دعوت کرد. بدین ترتیب درمیان مسلمانان شبه قاره دو طبقه مهمی که از لحاظ مرز فکر از هم دیگر کاملاً جدا بودند، بوجود آمدند.

مولوی شناسی درمیان این هر دو طبقه محبوبیت اجنیا دارد ولی زاویه نظر و طرز بیان هر طبقه در مورد مطالعات مربوط به مولوی از هم جدا است. ازین بر می آید که مولوی شناسی دو جهت مشخص و برجسته ای دارد. طبقه ای مشتمل بر کسانی است. که مولوی را از دریچه افکار و تمایلات قرون وسطی نگاه میکنند. افراد این طبقه مولوی را مفسر مسائل دقیق تصوف و مرجع و منبع کیفیات معنوی محسوب میکنند.

(پیش گفتار امثنوی چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد)

آقای دکتر وحید قریشی به زبان فارسی شعر هم می سرایند و در آن "وحید" تخلص دارند. شعر های ایشان پر شور و حرارت و با لوازم فنی مجهز می باشد.

در حال حاضر فعالیت آقای دکتر قریشی بیشتر با زبان اردو و اختیار آن بجای انگلیسی بعنوان زبان رسمی در مرکز است. زبان اردو در سابق بعزت سیاست استعمار گرانه انگلیس مقام و اهمیت اجتماعی خود را از دست داده بود. بعد از استقلال پاکستان این زبان بطور زبان ملی کشور اعلام شده و نفاذ و گسترش این زبان در هر شعبه زندگی یکی از اهداف ملی قرار گرفته است. دکتر قریشی این هدف ملی را پی گیری میکنند و تمام اوقات و زندگانی خود را برای نیل به این هدف وقف کرده اند.

زندگی نامه آقای دکتر وحید قریشی

تاریخ تولد: فوریه ۱۹۲۵م

زادگاه: میانوالی که شهرستانی است در استان پنجاب.

وطن: گوجرانواله، شهری نزدیک لاهور در استان پنجاب.

تحصیلات:

امتحان دوره ابتدائی (Primary) از دبستان حویلی

یکی از قریه های ساهمی وال در استان پنجاب در

۱۹۲۴م.

امتحان دیپلم (Matriculation) دبیرستان اسلامیہ باتی گیت

لاهور در سال ۱۹۴۰م.

امتحان فوق دیپلم: (Intermediate) دانشکده دولتی لاهور

در ۱۹۴۲م.

لیسانس: دانشکده دولتی لاهور در ۱۹۴۴م.

فوق لیسانس زبان و ادب فارسی: از دانشگاه پنجاب،

در لاهور، ۱۹۴۶م.

فوق لیسانس تاریخ: از همان دانشگاه در ۱۹۵۰م.

دکتری در ادبیات فارسی: از همان دانشگاه در ۱۹۵۲م.

فوق دکتری (D.Lit) در ادبیات اردو: از همان دانشگاه

در ۱۹۶۵م

موضوع پایان نامه دکتری در فارسی : "بررسی انتقادی انشائی فارسی"

Insha Literature in Persian, A Critical Study.

موضوع پایان نامه در فوق دکتری (D.Lit) : "میر حسن اوران کا زمانہ" (بزبان اردو).

دریافت جوایز : جائزہ ادبی محمد طفیل در سال ۱۹۸۷ م. دریافت مسافرت به خارج : اولین سفر بمنظور پیشبرد روابط فرهنگی و ادبی در سال ۱۹۶۶ م به چین نمودند. سپس در سال ۱۹۷۶ م برای شرکت در گنگره ای به هند مسافرت کردند. استادانِ دکتر قریشی :

- ۱- پروفیسور عباس ابن محمد علی مہرین شوستری، استاد ادبیات فارسی و زبان پهلوی.
- ۲- دکتر سید عبداللہ استاد ادبیات فارسی، عربی و اردو.
- ۳- صوفی غلام مصطفی تبسم، استاد زبان فارسی.
- ۴- مولانا علم الدین سالک، استاد زبان فارسی و تاریخ.
- ۵- پروفیسور محمد اقبال استاد زبان فارسی.

تخصّص :

- ۱- غالب شناسی
 - ۲- اقبال شناسی
- تحصیل سایر علوم :
- ۱- تحصیل زبان پهلوی توسط پروفیسور عباس شوستری.
 - ۲- فراگیری علم معانی و بیان از مولانا فیوض الرحمن.
- شاگردانِ دکتر قریشی :

- ۱- دکتر سید اکرم شاہ اکرام، رئیس دانشکده خاور شناسی لاہور.
- ۲- دکتر آفتاب اصغر، رئیس گروہ زبان فارسی در

- دانشکده خاور شناسی، لاهور، (انجمن دانشکده خاور شناسی)
- ۳- خانم دکتر نسیرین اختر، استاد فارسی دانشکده خاور شناسی، لاهور.
- ۴- دکتر عبدالحمید یزدانی، رئیس سابق بخش فارسی دانشکده دولتی، لاهور.
- ۵- دکتر مظهر محمود شیرانی، دانشکده دولتی، شیخوپوره.
- تدریس زبان فارسی :
- ۱- در دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب، از سال ۱۹۴۸م الی ۱۹۵۰م. (مستاد تدریس در دانشکده خاور شناسی)
- ۲- مدیر گروه ادبیات فارسی در دانشکده اسلامی لاهور، از ۱۹۵۸م الی ۱۹۶۲م. (مستاد تدریس در دانشکده اسلامی لاهور)
- ۳- استاد دوره فوق لیسانس فارسی در دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور با حفظ مقام استادی در دانشکده اسلامی، لاهور از سال ۱۹۴۸م الی ۱۹۶۲م.
- ممتحن برای امتحانات فارسی :
- ۱- کمیسیون برای استخدام عمومی پنجاب. (Punjab Public Service Commission)
- ۲- کمیسیون برای استخدام مرکزی. (Federal Public Service Commission)
- ۳- هیئت تعلیمات ثانوی پنجاب (برای امتحان فوق دیپلم)
- ۴- هیئت تعلیمات ثانوی پشاور (برای امتحان فوق دیپلم)
- ۵- دانشگاه پنجاب لاهور (برای لیسانس فارسی)
- ۶- دانشگاه سند، حیدرآباد (برای لیسانس فارسی)
- ۷- دانشگاه پنجاب لاهور (برای فوق لیسانس فارسی)
- دیداری با دانشمندان ایرانی و خارجی ایران شناس و استادان زبان فارسی :
- ۱- شادروان استاد عبدالحی حبیبی - افغانستان

- ۲- استاد سعید نفیسی *موضوع پایان نامه* ایران
- ۳- دکتر حسین نصر *موضوع پایان نامه* ایران
- ۴- دکتر عبدالحسین زرین کوب *موضوع پایان نامه* ایران
- ۵- استاد بدیع الزمان فروزانفر *موضوع پایان نامه* ایران
- ۶- دکتر جلال متینی *موضوع پایان نامه* ایران
- ۷- خانم اینی ماری شمل *موضوع پایان نامه* آلمان
- ۸- پروفسور قراخان *موضوع پایان نامه* ترکیه
- ۹- دکتر فواد سزگین *موضوع پایان نامه* ترکیه
- ۱۰- پروفسور ترلان *موضوع پایان نامه* ترکیه
- ۱۱- دکتر اسکندرو بوزانی *موضوع پایان نامه* ایتالیا
- ۱۲- رالف رسل *موضوع پایان نامه* بریتانیا
- ۱۳- د - ماتهیوز *موضوع پایان نامه* بریتانیا
- ۱۴- دکتر نذیر احمد *موضوع پایان نامه* هند
- ۱۵- قاضی عبدالودود *موضوع پایان نامه* هند
- ۱۶- پروفسور حسن عسکری *موضوع پایان نامه* هند
- ۱۷- پروفسور سید امیر حسن عابدی *موضوع پایان نامه* هند

تاسیس مؤسسات ادبی :

- ۱- تاسیس انجمن عربی و فارسی در دانشکده اسلامیہ، لاهور (سرپرست)
- ۲- تاسیس حلقہ شیرانی در دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور (سرپرست)
- ۳- راه اندازی "مجله تحقیق" برای ترویج ادبیات فارسی، عربی و علوم انسانی در دانشکده خاور شناسی، لاهور.
- مدیریت مجله های ادبی :
- ۱- مجله "صحیفہ" لاهور.

- ۲- "اورینٹل کالج مگزین" (مجله دانشکده خاورشناسی) لاهور.
- ۲- مجله "اقبال ریویو" لاهور.
- آثار فارسی:
- ۱- نامه عشق تالیف اندرجیت منشی، پنجابی اکادمی، لاهور ۱۹۵۱ م
 - ۲- ذریار ملی (به اشتراک محمد اکرام) مجلس ترقی ادب، لاهور ۱۹۶۱ م
 - ۳- تصحیح ثواقب المناقب تالیف صداقت کنجاهی، اورینٹل کالج مگزین (مجله دانشگاه خاورشناسی) ۱۹۶۱ م
 - ۴- تصحیح "شاهجهان نامه" محمد صالح (دو جلد) مجلس ترقی ادب، لاهور ۱۹۶۶ م
 - ۵- تصحیح جلد سوم شاهجهان نامه ایضاً ۱۹۷۲ م
 - ۶- ارمغان ایران، مجلس ترقی ادب، لاهور ۱۹۷۱ م
 - ۷- تصحیح تذکرہ "ہمیشہ بہار" کراچی ۱۹۷۲ م
 - ۸- نقد جان (مجموعہ ایست دارای برخی از شعرهای فارسی دکتر قریشی) ۱۹۶۸ م چاپ لاهور
- مقالات پیرامون ادبیات و شعر فارسی:
- ۱- "تنقید شعر العجم" پر ایک نظر (نگاہی بہ نقد شعر العجم) کتاب "لاهور جون ۱۹۴۵ م
 - ۲- مرزا محمد حسن قتیل (ضمیمہ) (مجله دانشکده خاورشناسی) اورینٹل کالج مگزین منی ۱۹۴۸ م لاهور.
 - ۳- جدید فارسی شاعری میں اوزان کے تجربے (تجربہ های وزن شعری در شعر جدید فارسی) روزنامه "امروز" لاهور ۱۷ جنوری ۱۹۴۹ م
 - ۴- ایرن میں ڈرامہ نگاری (نمایشنامه نویسی در ایران)

- روزنامہ "زمیندار" لاہور ۱۹۴۹م (شاہ ایران نمبر)
- ۵- خسرو کا نظریہ اسلوب (نظر خسرو درباره سبک)
مجلہ (دانشکده خاور شناسی) اورینٹل کالج میگزین
نومبر ۱۹۵۰ م لاہور.
- ۶- منابع قدیم برائے احوال سعدی " کاروان " گوجرانوالہ
۱۹۵۲ م
- ۷- فیضی کا نظریہ شعر (نظر فیضی درباره شعر)
" نقوش " لاہور، شماره ۱۵، ۱۹۵۲ م و ارمغان علمی
لاہور ۱۹۵۵ م
- ۸- فرهنگ نامہ جدید، پروفیسر رازی (تبصرہ)
" دستور " لاہور ۱۹۵۵ م
- ۹- شیخ سعدی کا ایک قطعہ (قطعہ ای از سعدی)
" کاروان " گوجرانوالہ ۱۹۵۶ م
- ۱۰- شیخ سعدی کا ایک قطعہ (قسط دوم)
" نورالتعلیم " گکھڑ فروری ۱۹۵۸ م
- ۱۱- پاک و ہند میں فارسی زبان و ادب (زبان و ادب
فارسی در پاکستان و ہند) " گیت " لاہور ۲۸ جون ۱۹۶۱ او
" آہنگ " کراچی
- ۱۲- ٹیک چند بہار، اردو دائرہ معارف اسلامیہ ۱۹۶۱ م
لاہور
- ۱۳- آذر، لطف علی بیگ، اردو دائرہ معارف اسلامیہ ۱۹۶۲ م
- ۱۴- آرزو- سراج الدین علی خان، اردو دائرہ معارف اسلامیہ
۱۹۶۲ م
- ۱۵- پیرکلیر اور ان کا فارسی دیوان (پیرکلیر و دیوان
فارسی او) " اردو " کراچی اکتوبر ۱۹۶۷ م
- ۱۶- مغربی پاکستان میں تدریس فارسی (تدریس فارسی
در پاکستان غربی) روداد کانفرنس ۱۹۷۰ م

- ۱۷- مآثر الکرام (میر غلام علی) پیش لفظ (پیشگفتار مآثر الکرام) مکتبہ احیاء العلوم شرقیہ ۱۹۷۱ م لاہور
- ۱۸- امیر خسرو کا صوفیانہ ماحول (محیط عرفانی امیر خسرو) "ہم سخن" کراچی ۱۹۷۵ م
- ۱۹- مثنوی معنوی (پیشگفتار) مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد و مکتبہ المعارف، لاہور ۱۹۷۸ م
- ۲۰- حضرت شاہ دولہ دریانی حیات و تعلیمات تالیف شریف کنجاہی (پیشگفتار بر کتاب حضرت شاہ دولہ دریانی و شرح حال زندگی و تعلیمات او) ناشر: مرکز معارف اولیاء محکمہ اوقاف - لاہور، جولائی ۱۹۸۵ م
- مقالات دربارهٔ رجال فارسی نویس:
- ۱- شبلی کی حیات معاشقہ (زندگانی عشق آمیز شبلی نعمانی) "کتاب" لاہور اپریل ۱۹۴۵ م
- ۲- سودا کی مجروح شخصیت (شخصیت مجروح سودا) "ادبی دنیا" لاہور نومبر ۱۹۵۶ م
- ۳- فن تاریخ گوئی - مقدمہ، گلوب پبلشرز، لاہور ۱۹۶۷ م
- ۴- رنجیت سنگھ کے عہد کی ایک دستاویز (یک سند تاریخی از روزگار رنجیت سنگھ) "علم" لاہور اپریل، مئی ۱۹۶۲ م
- ۵- احمد ٹھنھوی (احمد تتوی) اردو دائرہ معارف اسلامیہ لاہور ۱۹۶۲ م
- ۶- آدینہ بیگ اردو دائرہ معارف اسلامیہ ۱۹۶۲ م
- ۷- علی مردان کا ذوق تعمیرات (علاقہ علی مردان بہ تعمیرات) "برقاب" لاہور ستمبر ۱۹۶۲ م
- اقبال شناسی:
- ۱- ایک اقبالی نقاد (دربارۂ یک منتقد اقبال) "یادگار" غزل نمبر ۱۹۵۵ م

۲- اقبال کے تیرہ غیر مطبوعہ خطوط
(۱۲) نامہ چاپ نشدہ اقبال) روزنامہ "آفاق" لاہور ۱۹۵۵ م

اقبال نمبر

۳- اقبال کی شاعری (شعر اقبال)
"چٹان" لاہور، ۲۲ اپریل اقبال نمبر ۱۹۵۷ م و "کاروان"
گوجرانوالہ ۱۹۶۲ م و ہفت روزہ "ہلال" نومبر راولپنڈی
۱۹۷۷ م و رسالہ "اقبال فلسفی شاعر" ۱۹۷۸ م لاہور

۴- اصطلاحات اقبال (تبصرہ)

"امروز" لاہور ۲۵ اپریل ۱۹۵۸ م

۵- اقبال کا رنگ اصلاح (اصلاح سازی در شعر اقبال)

"کردار نو" لاہور، اپریل، مئی ۱۹۵۹ م

۶- علامہ اقبال اور اسلامیہ کالج (علامہ اقبال و دانشکدہ
اسلامیہ)

"فاران" لاہور جون ۱۹۶۲ م روزنامہ "کوہستان"
۴ اکتوبر ۱۹۶۲ م

۷- اقبال کا نظریہ وطنیت (ملت از دید اقبال)
مجلہ تحقیقات پنجاب یونیورسٹی لاہور جنوری ۱۹۷۰ م

۸- آثار اقبال

"صحیفہ" لاہور اکتوبر ۱۹۷۲ م اقبال نمبر

۹- اقبال اور عشق رسول (اقبال و عشق رسول)

(۱) "اقبال" لاہور ۱۹۷۷ م اقبال نمبر گورنمنٹ کالج

(۲) "کتابچہ" اقبال شاعر اور فلسفی بزم اقبال لاہور

۱۹۷۷ م

۱۰- تشبیہات اقبال (حصہ سوم) بزم اقبال، لاہور ۱۹۷۷ م

۱۱- اقبال اور مطالعہ تاریخ (اقبال و مطالعہ تاریخ)

دو ہفتگی "خدمت" لاہور یکم مئی ۱۹۷۷ م

"برگ گل" کراچی - ۱۹۷۷ م اقبال نمبر

۱۲- کتابیات اقبال (رفیع الدین ہاشمی) مقدمہ، ۱۹۷۷ م

- ۱۲- خطوط اقبال کا ذخیرہ محمد امیرالدین
(نامہ های اقبال به محمد امیرالدین)
" سویرا " لاهور جنوری، فروری مارچ ۱۹۷۸ م
- ۱۴- اقبال اور چغتائی (اقبال و چغتائی)
(۱) " صحیفہ " لاهور، اقبال نمبر (حصہ اول) ۱۹۷۸ م
(۲) عبدالرحمن، شخصیت اور فنی مرتبہ (وزیر آغا)
مئی ۱۹۸۰ م
- ۱۵- اقبال کی تاریخ ولادت (بررسی تاریخ تولد اقبال)
" نقوش " لاهور ۱۹۸۱ م
- ۱۶- علامہ اقبال کا تصور وطنیت (ملت از دید علامہ اقبال)
(۱) اقبال ریویو، لاهور اکتوبر، دسمبر
(۲) "تقاریر یوم اقبال" ۱۹۸۲ م علامہ اقبال اوین یونیورسٹی،
شعبہ اقبالیات.
- ۱۷- علامہ اقبال کا نظریہ حیات (زندگی از نظر اقبال)
" آہنگ " کراچی جلد: ۲۸ ۲۲ شماره: ۱۹۸۵۲۱ م - اکتوبر
- مقالات پنجابی درباره اقبال لاهور :
- ۱۸- اقبال تے پاکستان (اقبال و پاکستان)
" لہران " لاہور، اپریل ۱۹۶۷ م
- ۱۹- اقبال دیاں لمیاں نظماں (منظومہ های بلند اقبال)
ترجمہ خلیل آتش) بزم اقبال - لاهور ۱۹۷۷ م
- ۲۰- اقبال دا فلسفہ عشق (نظر اقبال راجع به عشق)
" وارث شاہ " ملتان نومبر، دسمبر ۱۹۷۷ م
- برخی از آثار و مقالات انگلیسی :
- (منتخبات از " مجلہ اقبال ریویو ")
Selections from "Iqbal Review" Lahore, 1983.
(مطالعات شرقی)
Oriental Studies, Lahore 1973
(ادبیات اسلامی فارسی ہندی)

The Indian Persian Islamic Literature. Lahore
March 1954

(مقدمه صد میدان)

Sad Maidan. (Preface)

(مسائل نمایش گزاری نسخه های خطی در موزه ها)

The problems of Exhibiting Mss. in the Museums.

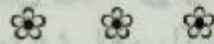
Museum Journal of Pakistan. Karachi Jan. 1963.

(یک سند تاریخی از روزگار سیک ها)

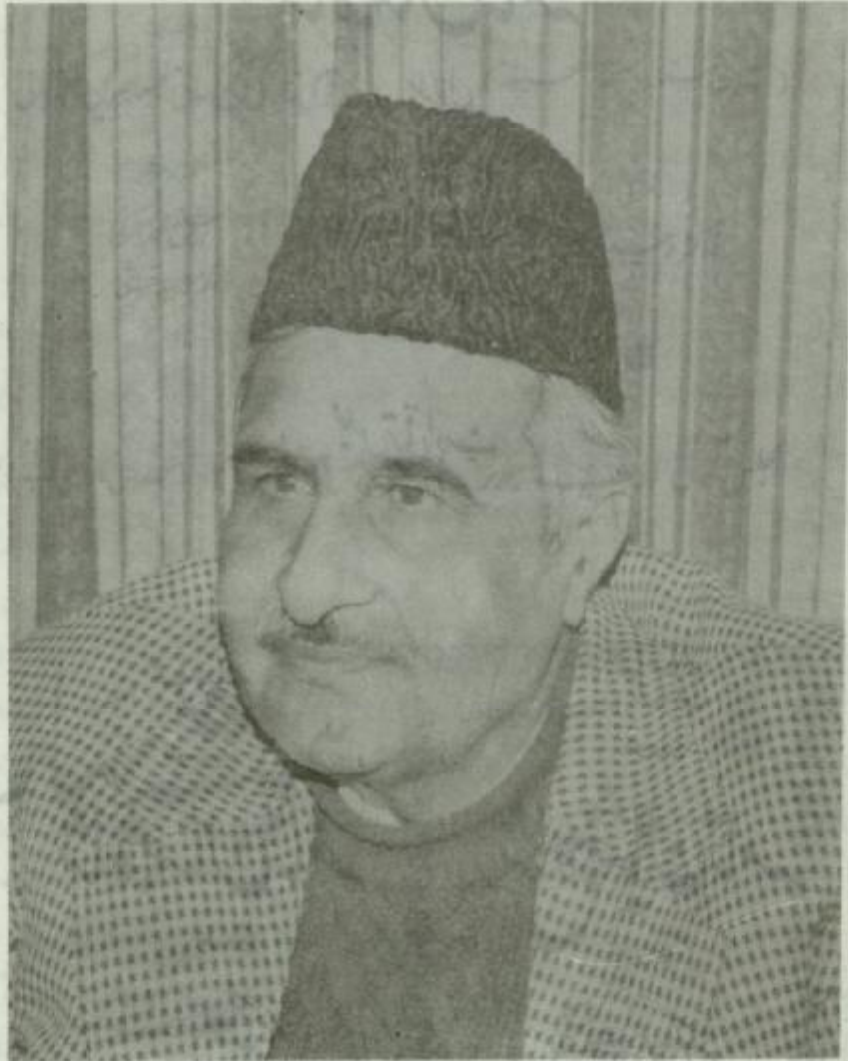
A document of Sikh period.

Journal of Punjab University Historial Society,

Lahore May 1963.



- ۱- الباقی...
- ۲- الباقی...
- ۳- الباقی...
- ۴- الباقی...
- ۵- الباقی...
- ۶- الباقی...
- ۷- الباقی...
- ۸- الباقی...
- ۹- الباقی...
- ۱۰- الباقی...
- ۱۱- الباقی...
- ۱۲- الباقی...
- ۱۳- الباقی...
- ۱۴- الباقی...
- ۱۵- الباقی...
- ۱۶- الباقی...
- ۱۷- الباقی...
- ۱۸- الباقی...
- ۱۹- الباقی...
- ۲۰- الباقی...
- ۲۱- الباقی...
- ۲۲- الباقی...
- ۲۳- الباقی...
- ۲۴- الباقی...
- ۲۵- الباقی...
- ۲۶- الباقی...
- ۲۷- الباقی...
- ۲۸- الباقی...
- ۲۹- الباقی...
- ۳۰- الباقی...
- ۳۱- الباقی...
- ۳۲- الباقی...
- ۳۳- الباقی...
- ۳۴- الباقی...
- ۳۵- الباقی...
- ۳۶- الباقی...
- ۳۷- الباقی...
- ۳۸- الباقی...
- ۳۹- الباقی...
- ۴۰- الباقی...
- ۴۱- الباقی...
- ۴۲- الباقی...
- ۴۳- الباقی...
- ۴۴- الباقی...
- ۴۵- الباقی...
- ۴۶- الباقی...
- ۴۷- الباقی...
- ۴۸- الباقی...
- ۴۹- الباقی...
- ۵۰- الباقی...



— • دکتر وحید قریشی • —
خدا ایشان را سلامت نگهدارد

The Indian Pergamene Manuscript Library, Lahore

March 1954

عمل صالح

لاہور

شاہ جہان نامہ

جلد اول

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب تحشید، وکتر غلام نیروانی

ترمیم و تصحیح، وکتر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب

۲-کلب روڈ لاہور

عمل صالح

لاہور

شاہ جہان نامہ

جلد سوم

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب تحشید، وکتر غلام نیروانی

ترمیم و تصحیح، وکتر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب

۲-کلب روڈ لاہور

عمل صالح

لاہور

شاہ جہان نامہ

جلد دوم

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب تحشید، وکتر غلام نیروانی

ترمیم و تصحیح، وکتر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب

۲-کلب روڈ لاہور

ارمغانِ ایران دربارِ ملی

(مقامتِ نستعلیقہ مجلہ صحیفہ) قومی زندگی کی کہانی معاصرین کی زبانی

ڈاکٹر وحید قریشی شیخ محمد اکرام

مجلس ترقی ادب لاہور مجلس ترقی ادب ۲ - نزد گولڈن گلڈن کالج لاہور

ہمیشہ بہار

(تذکرہ شعرائے فارسی) بخش چند اخلاص ڈاکٹر وحید قریشی

انجمن ترقی اردو پانچے اردو روڈ کراچی-۱

آشنائیتِ نئی ادبی کوئی

نامہ عشق

اندرِ حیاتِ منشی

ڈاکٹر وحید قریشی

لاہور، ۱۳۳۸ شمسی (۱۹۵۹ء)

میرزا نظام الدین بیگ جام
کراچی

نسخه کهن تفسیر حسینی در موزه کراچی

" مواهب علیه " نگاشته کمال الدین حسین واعظ کاشفی (م ۵۱۱۰) که بیشتر به " تفسیر حسینی " شناخته می شود، از رایج ترین تفاسیر فارسی در شبه قاره بوده است. کتابخانه ای نیست که نسخه های خطی داشته باشد و نسخه تفسیر حسینی در آن نباشد. پس از بررسی ابتدائی ۲۵۸ نسخه خطی این تفسیر در کتابخانه های مختلف پاکستان شناخته شده است (۱)، که از آن میان کهن ترین نسخه مورخ ۵۱۱۱ می باشد (۲). یعنی فقط یک سال پس از وفات مؤلف کتابت شده است.

در این جا ما نسخه ای دیگر از تفسیر حسینی معرفی می کنیم که هر چند تاریخ تحریر را ندارد اما از قراین، قدمت آن مسلم است. این نسخه در دو مجلد بشماره ۲۸۱ - ۲۸۰ - ۱۹۶۹ این - ایم در دفتر موزه ملی پاکستان کراچی ثبت شده است. جلد اول (از سوره فاتحه تا سوره انعام) در ۲۴۶ صفحه و جلد دوم (از سوره اعراف تا سوره کهف) در ۲۹۲ صفحه می باشد. در هر دو صفحه ۲۹ سطر آمده است. هر دو جلد به یک خامه، به خط " بهار " تحریر شده است. این خط در قرن نهم هجری برای تحریر قرآن مجید در شبه قاره رایج بوده است. خط بهار تا حدی به خط کوفی شباهت دارد. ویژگی خط اینست که در آن حرکات کلمات عربی به خطوط افقی است.

خط شناسان معتقد اند که خط بهار بزرگوار سلطان شمس الدین ابوالمظفر سلطان ابراهیم شرقی جونپور (۸۰۴ - ۵۸۴۴) به وجود آمده، و چون تاکنون هیچ کتیبه ای باین خط در اندلس مکشوف نشده، می توان به یقین گفت که این خط در عربستان، ایران و مصر

معرفی نشده بود. (۲)

در صفحه ابتدائی هر دو مجلد، مذهب است اما این تذهیب به سبک هراتی نیست بلکه به سبک هندی است. در این تذهیب رنگ های لاجوردی، شنگرفی و زبرجدی بکار رفته است. تشکیل آیات نیز شنگرفی و لاجوردی است. علامات اول، نصف، ثلث و ربع مطلقاً است و در حاشیه دایره های شنگرفی و لاجوردی کشیده شده است. نشانه رکوع در داخل دایره ای به شیوه کوفی به رنگ لاجوردی نوشته است. اسم "الله" و رموز و اوقاف در سراسر دو جلد شنگرفی است. جدول های در خطی برنگهای مشکی و شنگرفی است. در آغاز هر سوره سر لوح طلائی دیده می شود و پس از هرسه پاره نمونه های آرایشی وجود دارد اما با مرور زمان این آرایشها کم رنگ شده است. در آغاز جلد اول این یادداشت مرقوم شده است:

"الجزء الاول تفسیر حسینی بتاريخ ۱۶ ماه ربیع الاول بروز جمعه ۱۰۱۸ هـ موافق بتاريخ ۱۴ ماه خرداد الهی سنه ۴ در مقام شهر آگره هدیه کرده شد بعوض چهل و پنج روپیه خزانه بنده کمترین فتح الله ولد الله بخش آبدار بن مهتر حسینی گرفت. و هر که دعوی کند مجرم باشد. دولت دو جهانی مدام مدام باد. بحرمت النبی و آله الامجاد. گواه شد مولانا عبدالله برادر مولانا اسماعیل. گواه شد مولانا عبدالوهاب برادر مولانا اسماعیل."

در آغاز جلد دوم نیز یادداشتی بهینگونه آمده است. این جلد بعوض صد روپیه خریداری شده بود.

در صفحه اول جلد یکم این دو مهر خوانده می شود:

[غلام شاه نورالدین جهانگیر
فتح الله شده از روز تقدیر]

[از نور الهی روشنی یافته صبحی ۱۰۴۵]

در این جا از اول و آخر هر دو مجلد تفسیر حسینی نمونه ارائه می گردد تا خوانندگان به نوع خط این نسخه متوجه شوند.

میرزا نظام الدین بیگ جام

جواهرات

(۱۷) ۵۵۰ هجری قمری

۱- فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان از احمد

منزوی، ۱: ۷۴-۸۲

۲- همان مأخذ ۱: ۷۵

۳- Specimen of Calligraphy in the Delhi Museum. by Zafar Hasan, Delhi, P. 5

۴- ...

۵- ...

۶- ...

۷- ...

۸- ...

۹- ...

۱۰- ...

۱۱- ...

۱۲- ...

۱۳- ...

۱۴- ...

۱۵- ...

۱۶- ...

۱۷- ...

۱۸- ...

۱۹- ...

۲۰- ...

۲۱- ...

۲۲- ...

۲۳- ...

۲۴- ...

۲۵- ...

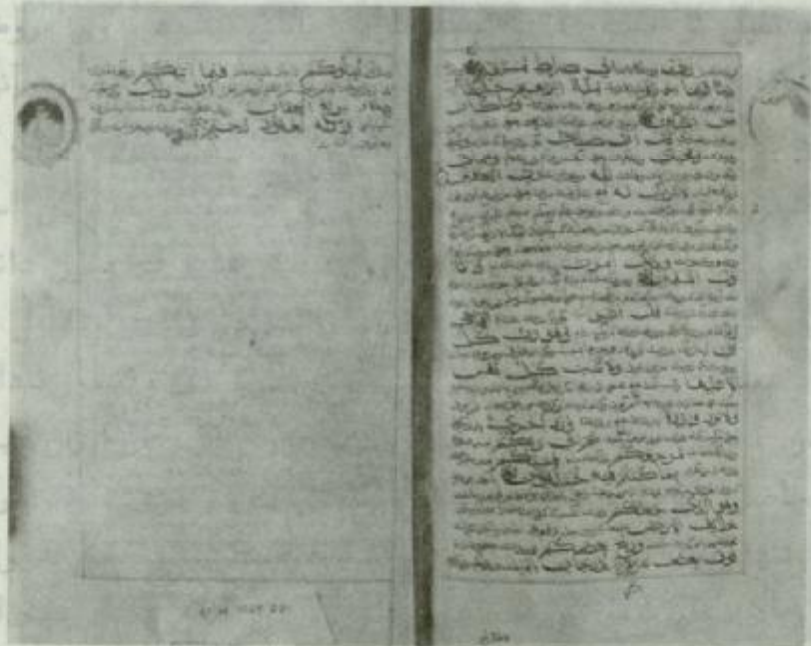
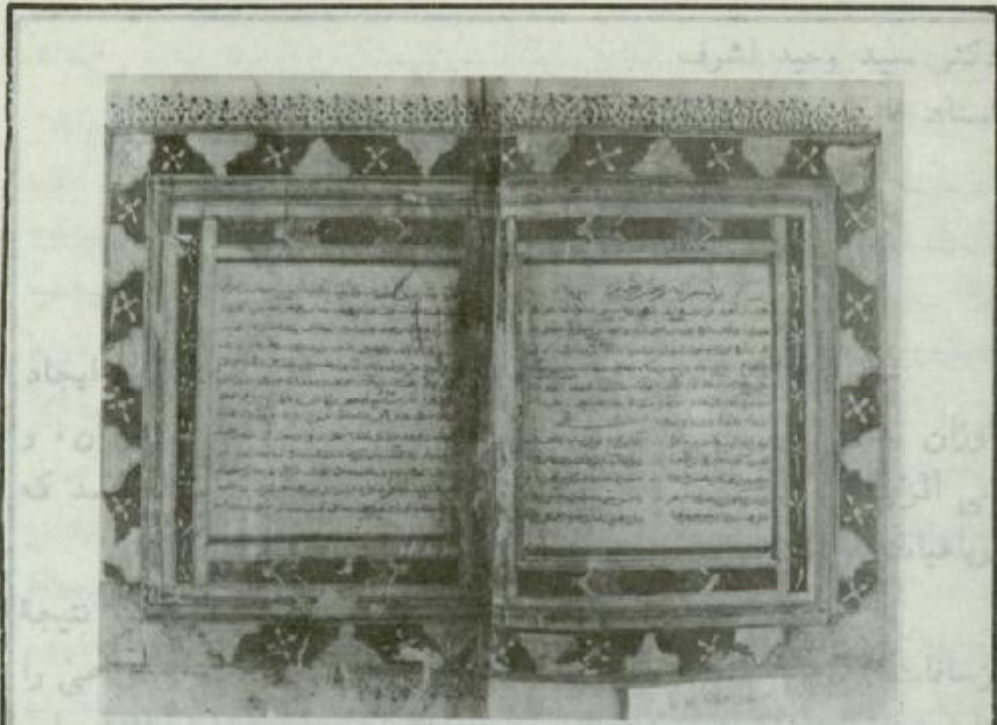
۲۶- ...

۲۷- ...

۲۸- ...

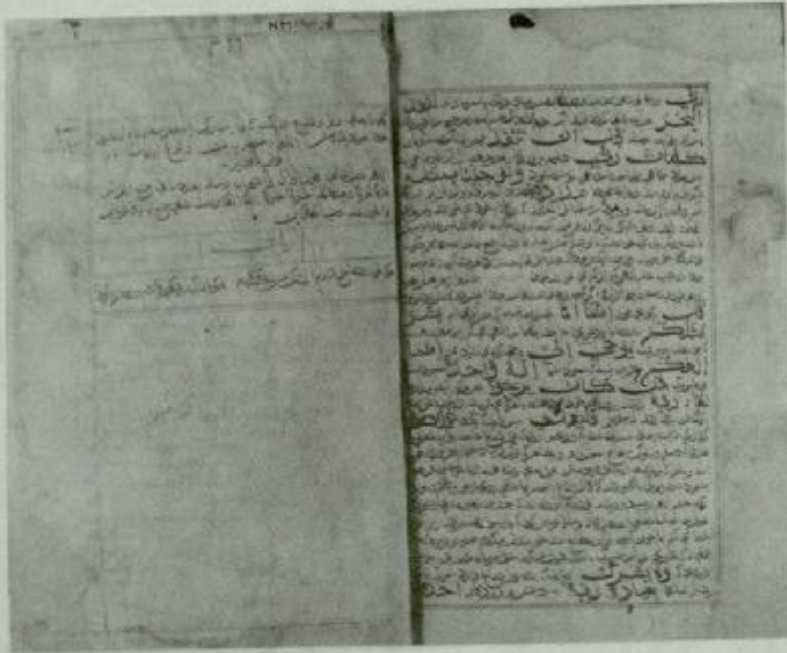
۲۹- ...

۳۰- ...



صفحة اول و آخر از مزارت میرزا حسن
 جلد اول تفسیر حسینی ، نسخه موزه ملی پاکستان ، کراچی

هر کسی که شاعر است می تواند این کتاب را بخواند و اگر هدف کسی
 از عروض زحافات بیشتر را می تواند استخراج کند. اگر هدف کسی
 از عروض و زحافات بیشتر را می تواند استخراج کند. اگر هدف کسی



صفحة اول و آخر
جلد دوم تفسیر حسینی، نسخه موزه ملی پاکستان، کراچی

دکتر سید وحید اشرف
استاد فارسی - دانشگاه مدراس

رباعیات فارسی غالب

اظفری (۱) در رساله خود بنام "عروض زاده" مینویسد که ایجاد اوزان رباعی دلیل است بر نهایت لطافت طبع موجدین آن اوزان، و می افزاید که تسلط کامل بر فن عروض محال است. بنظر میرسد که رباعیات فارسی غالب این هر دو قول را تصدیق میکند.

برای رباعی، بحر هزج متعین است، و تعدد اوزان رباعی نتیجه زحافات میباشد. دانشمندان متقدم تعداد این زحافات برای رباعی را تا بیست و چهار متعین کرده اند. سبب این تحدید همان لطافت طبع است که اظفری به آن اشاره کرده است. بعضی ازین بیست و چهار وزن هم ثقیل تر است (۲) و سبب گرانی خاطر میشود، ولی عروضیان آن را جائز قرار داده اند، تا شاعر در مواقع مخصوص میتواند آنها را بکار برد. استعمال آنها منحصر بر لطافت طبع شاعر میباشد.

شعراء عموماً لطافت طبعی میدارند که مخصوص بایشان است، مثلاً اینکه آنان طبع موزون دارند. همین سبب است که بدون دانستن محور یا عروض، برخی از شاعران میتوانند در محور متداول شعر گویند و بعد از مشق و ممارست رباعی هم مینویسند و بطور نادانسته در اوزان مختلف رباعی شعر می سازند، ولی اگر از اوزان رباعی آگاهی حاصل نکرده باشند، خطر اشتباه زیادی وجود دارد. در این صورت تنها بعلت لطافت طبع می توانند درست شعر بسازند ولی با اشتباه زیاد دچار شدن و خطاهای مکرر کردن آنان بعلت عدم اطلاع یا کمی ممارست میباشد.

هر کسی که شاعر است میتواند بعد از ممارست بر بیست و چهار وزن رباعی تسلط یابد، ولی زحافات یک سلسله طویل دارد و یک ماهر عروض زحافات بیشمار را میتواند اختراع کند. اگر هدف کسی تسلط کامل بر زحافات باشد، او میتواند یک عروضی ماهر و دانا بشود ولی نمی تواند یک شاعر متفکر و توانا شود. برای ضیافت طبع

شاعران گاهی بر وزن رباعی يك رکن را افزوده اند، ولی این طبق اصول رباعی نیست و تا زمان متأخرین همه شاعران همین ۲۴ وزن را وزن رباعی قرار داده اند. بنابراین چون ما رباعیات يك شاعر را از حیث عروض بررسی میکنیم، ما هم همین ۲۴ وزن را معیار قرار میدهیم. اگر کسی باشد که علاوه بر این ۲۴ وزن را، وزنی دیگر بکار برده است، او باید نشان بدهد که چرا و چطور آن وزن را وضع کرده است و الا این اختراع بر تجاوز از حد متعین حمل خواهد شد.

و اما بحث این مقاله مشتمل بر سه بخش است. اول انتقاد بر متن رباعیات غالب، دوم سنجش معیار زیبایی رباعی و اوصاف رباعیات غالب، سوم بررسی بهترین رباعیات فارسی غالب.

پیش اینجانب کلیات غالب طبع نولکشور چاپ سوم است که در دسامبر ۱۹۲۴ میلادی چاپ شده و در ژانویه سال ۱۹۲۵ میلادی منتشر گشت. در پایان کلیات دو عبارت بعنوان خاتمة الطبع میباشد: یکی نوشته مولانا محمد علی هادی اشک است که معاصر و مداح غالب بوده و دیگر از طرف مطبع نولکشور است که تاریخ طباعت دارد. این جا می خواهیم اقتباسی از عبارت هادی علی اشک نقل کنیم که مربوط به متن کلیات میباشد.

« تا مقدور در مقابله و تصحیح کوتاهی نکرد و قدر میسور از دل نهادن پهلوی تهی نکرد، مصنف صواب اندیش را درین تهذیب با خویشتن انباز نمود، آنچه ندانست بزبان خامه و سفارت نامه در خدمتش باز نمود، اشارتی که رفت برطبق آن کار بست و پنجه سلمای تحقیق را نگار بست. اکنون ظاهر آنکه صورتش از ستردن نقش ناروا بری است، اگر وجهی در چهره پردازی مانده باشد اقتضای بشری است.»

اگرچه برای انتقاد متن، کلیات نامبرده را پیش نظر داشته ایم ولی در عصر ما، چنانکه میدانیم، رباعیات فارسی غالب جداگانہ بشکل کتاب هم چاپ شده است و مرتب این نسخه دکتر امیر حسن نورانی استاد فارسی دانشگاه دهلی است که چند سال قبل از خدمت دانشگاه باز نشسته شده است. استاد امیر حسن نورانی این مجموعه رباعیات را در سال ۱۹۶۸ میلادی از مکتبه فروغ اردو لکهنو با

ترجمه اردو انتشار داده است. این کتاب با موضوع اینجانب باین علت مربوط است که مرتب در تصحیح متن رباعیات نسخه های متعدد کلیات غالب را پیش نظر داشته و با آنها مقابله کرده است. او بیان میکند که نسخه های کلیات غالب چاپ ۱۸۶۲ میلادی، و ۱۸۴۵ میلادی و ۱۸۶۱ میلادی و ۱۸۶۷ میلادی را فراهم آورده و مقابله کرده و از آنها رباعیات را اخذ کرده است. او نیز مینویسد که بعد از آن، با نسخه های مستند دیگر هم مقابله کرده متن را تصحیح کرده است. ولی این "نسخه های مستند" کدامست ذکر نشده است، لذا این دعوی محتاج بدلیل است. این رباعیات غالب که استاد امیر حسن نورانی جمع کرده است، اگرچه از حیث ماخذ درجه ثانوی میدارد، ولی چون مرتب ادعا کرده است که برای تصحیح متن، نسخه های متعدد را پیش نظر داشته است، ازین نتوان صرف نظر کرد. ولی بحث ما مخصوصاً مبنی بر نسخه مطبوعه نولکشور چاپ سوم میباشد.

اول يك رباعی از کلیات مطبوعه نولکشور نقل میکنیم که درباره آن با وثوق میتوان گفت که در آن سهو کاتب راه یافته است و دکتر امیر حسن نورانی این رباعی را درست نوشته است:

سائل زگدا بجز ندامت نبرد
 مرگ از عاشق بجز ندامت نبرد
 از سینه من که قلزم خون دل است
 جز تیر تو کس جان سلامت نبرد

درین رباعی در دو مصرعه اول تکرار قافیه است یعنی "ندامت" که درست نیست و این سهو کاتب است. امیر حسن نورانی در مصرعه اول بجای "ندامت"، "ملامت" نقل کرده است که درست میباشد ولی امیر حسن نورانی ماخذ خود را نشان نداده است.

اینجانب يك رباعی غالب را درسه جای با فرق متن دیده ام. این رباعی در کلیات مزبور بقرار زیر است:

کس را نبود رخی بدینسان که تراست
 پاکیزه تنی بخوبی جان که تراست

شاعران گاهی گفتی که زهیچ فتنه پروا نکنم
 آه از غم چشم بد خویان که تراست
 در این رباعی قرأت " چشم بد خویان " مصرعه را از بحر خارج
 میکند.

امیر حسن نورانی این رباعی را چنین نوشته است:

ما را نبود رخی بدینسان که تراست
 پاکیزه تنی بخوبی جان که تراست
 گفتی که زهیچ فتنه پروا نکنم
 آه از غم چشم بد خواهان که تراست

امیر حسن نورانی بجای " کس را "، " ما را " نوشته است، عجب است
 که این جا چطور اشتباه کرده است. در مصرعه چهارم قافیه " بد
 خواهان " نوشته است. ظاهراً مرتب قیاس خود را بکار برده است ولی
 برای او لازم بود که نشان میداد که این تصحیح قیاسی است یا مبنی
 برمتنی است. در هر حال او این متن را درست قرار داده است
 چنانچه ترجمه اردو هم برطبق همین متن نوشته است. او در اردو
 مینویسد:

" مگر مجھے بد خوابوں کی نظر بد کا جو تجھے لگی ہے بہت
 غم ہے "

یعنی " ولی از زخم نظر بد خواهان که به تو رسیده است،
 خیلی غمناک هستم ". این ترجمه چندین اشتباه دارد: اول اینکه در
 این رباعی در " تُرا " (تورا)، " را " علامت مفعول نیست بلکه علامت
 اضافت تملیکی است، دوم اینکه شاعر خود چشمان محبوب را فتنه
 گفته است که فتنه خیز میباشد و چشم بد بدخواهان مرادش نیست،
 سوم اینکه مثل بد خویان ترکیب بد خواهان هم مصرعه را از بحر
 خارج میکند لذا نادرست است.

نویسنده ایرانی محمد علی فرجاد هم این رباعی را نقل کرده
 است. او چنین مینویسد:

کس را نبود رُخی بدینسان که تراست
 پاکیزه تنی بخوبی جان که تراست
 گفتی که بهیچ فتنه پروا نکنم
 آه از غم چشم بدخوبان که تراست

یعنی چشمان تو که چشمان خوبان (ماهرویان، نازنینان، مه جبینان) است، بداست زیرا که فتنه خیز است و من غم این فتنه خیزی چشم تو میدارم. این جا غالب "چشم بد" را بمعنی نظر بد بکار برده است و بدو خوبان را جمع کرده صنعت تضاد پیدا کرده است. آقای فرجاد ماخذ خود را پنج آهنگ غالب نامبرده است.

رباعی زیر هم قابل بحث است. دکتر امیر حسن نورانی چنین نوشته است:

آنم که به پیمانۀ من ساقی دهر
 ریزد همه درد و درو تلخابۀ زهر
 بگذر زسعادت و نحوست که مرا
 ناهید بغمزه گشت و مریخ به قهر

درین رباعی مصرعۀ دوم اشتباه دارد. اگرچه متن مزبور از حیث معنی درست است ولی درین متن يك قبح است یعنی "درو" که مخفف "درا" هست، در قرات آن "و" کاملاً ظاهر نمیشود و این قبیح است. از غالب سهو ممکن است ولی تعمداً این طور نی توان نوشت. وزن مصرعۀ مورد بحث این است: مفعول مفاعیل مفاعیل فعل. در کلیات مطبوعۀ نولکشور مصرعۀ دوم چنین است:

ریزدهمه درد و تلخابۀ زهر

ولی این مصرعۀ خارج از بحر است و لذا نادرست است. چون درین مصرعۀ د، ر، و، بتکرار آمده است و ممکن است کاتب در کتابت اشتباه کرده باشد، لذا تصحیح این مصرعۀ بیشتر منحصر بر ذوق مصحح میباشد ولی باید بانسخه های دیگرهم مقابله شود، ممکن است نسخه ای باشد که متن درست داشته باشد. ولی برای اینجانب جز تصحیح قیاسی چاره دیگر نیست. قرات این مصرعۀ علاوه بر دو متن

مزبور، به دو صورت دیگر هم میتوان باشد:

ریزد همه درد و درد تلخابه زهر

نثر این مصرعه چنین است: اساقی دهر در پیمانۀ من همه درد میریزد و (این) درد تلخابه زهر (است)، یعنی دردی است که از تلخابه زهر پیدا میشود. در این مصرعه واو عطف دو جمله را وصل میکند و جمله دوم شرح و وصف درد میکند. ولی بنظر میرسد که بدین صورت لفظ "درد" در جمله اول این مصرعه زاید است و مصرعه از حشو پاک نیست.

بطور دیگر این مصرعه را بطریق زیر میتوان خواند:

ریزد همه درد و درد تلخابه زهر

نثر این مصرعه این طور میشود: اساقی دهر در پیمانۀ من همه درد میریزد و درد تلخابه زهر (میریزد). حالا از روی قیاس همین آخرین قرات قابل قبول بنظر میرسد.

در رباعی زیر سهو کاتب را ملاحظه کنید:

گیرم که ز دهر رسم غم بر خیزد
غمهای گذشته چو بهم بر خیزد
مشکل که دهید داد ناکامی ما
هرچند که فرجام ستم بر خیزد

در مصرعه سوم رباعی مزبور لفظ "دهید" درست نیست. اینجا باید لفظ "دهند" باشد. در زبان فارسی از قدماء این سنت جاری است که خدا را همیشه بطور مفرد خطاب میکنند، یا اگر لفظ خدا در جمله بطور فاعل آمده باشد، فعل هم بر طبق آن مفرد می آورند ولی چون فاعل حقیقی ذکر نشده باشد فعل را به صورت شخص جمع می آورند، و مراد از آن ارباب قضا و قدر می باشد، که بفرمان خداوند تعالی کار میکنند. در قرآن، خدا چون بطور اول شخص کلام میکند برای خود مفرد و جمع هر دو را بکار می برد، ولی چون بنده خدا را خطاب میکند، همیشه مفرد را می آورد.

متن یک رباعی دیگر اگرچه درست است ولی دکتر امیر حسن نورانی ترجمۀ آن رباعی را بطوری کرده است که در متن اشتباه پیدا

میشود و اگر متن بر طبق ترجمه اردو خوانده شود، نادرست می شود:

هر چند شبی که میهمانش کردم
بیر خویش به لابه مهربانش کردم
آه از دل، هیچکه میاسای که من
در وصل ز خویش بدگمانش کردم

ترجمه مصرعه های سوم و چهارم که امیر حسن نورانی کرده است چنین است: " افسوس بر دل ناصبور خود است که بر موقع ملاقات من او را (یعنی محبوب را) از طرف خود بدگمان کردم ". یعنی امیر حسن نورانی مصرعه سوم را چنین خوانده است: " آه از دل هیچکه میاسای که من " که وزنش این است: " مفعول مفاعیلن مفاعیل فعل ". او " دل میاسای " را در معنی دل نا آسا یعنی دل ناشکیب قیاس کرده است. ولی " میاسای " در حقیقت نهی است از آسودن. مفهوم این است: " افسوس بر آن دل، که آن هیچ که آسوده نشود، که من در وصل او را از خود بدگمان کردم ". در این صورت وزن مصرعه چنین میشود: مفعولن فاعلن مفاعیل فعل.

در نسخه مرتبه استاد امیر حسن نورانی در مصرعه چهارم بجای " ز "، " که " نوشته شده است که درست نیست.

در این رباعی، در مصرعه چهارم، در " بدگمانش " ش مفعول است و مرجع آن محبوب است. در مصرعه سوم به سبب آوردن " آه از دل " باید فاعل مفعول " دل " باشد، یعنی دل من محبوب را از من بدگمان کرد، ولی چون ردیف " کردم " هست و در مصرعه سوم فاعل " من " هم ظاهر است لذا جز من فاعل کسی دیگر نمیتوان باشد. اگر گفته شود که مقصود این است که از سبب دل، من محبوب را از خود بدگمان کردم، باید این را کاملاً اظهار کرد و الا بیان مصداق " المعنی فی البطن " خواهد شد.

حالا که میخواهم عیوب و زیبایی های رباعیات غالب را هم نشان میدهم، اول باید دید که برای نشان دادن زیبایی رباعی چه معیار میتوان در نظر گرفت و ما چطور میتوانیم بگوییم که این رباعی خوب

است یا خوب نیست و یا چه عیب و زیبایی دارد. همیشه
 برای زیبایی رباعی شرط اول این است که هر چهار مصرعه
 رباعی بر جای خود محکم، موجز و منسجم باشد حتی کلمه ای نباشد
 که مصرعه را از استحکام بیرون کند یا در روانی مصرعه مزاحم شود.
 اگر چنین نباشد، استعمال يك لفظ ناروا نه فقط يك مصرعه را خراب
 خواهد کرد بلکه آن يك مصرعه تمام رباعی را از معیار ساقط خواهد
 کرد و زیبایی اش را خواهد ربود.

دوم اینکه هر چهار مصرعه رباعی باید باهم مربوط باشد چون
 بعد در ربط هم زیبایی رباعی را از بین می برد. *بیا که ای دل
 سوزم اینک مصرعه چهارم رباعی، با بقیه سه مصرعه مربوط باشد*
 و روح سه مصرعه در این يك مصرعه گنجانیده شود، و این يك
 مصرعه بر جای خود بیان کاملی دارد که اگر آن را از رباعی جدا کرده
 بخوانند، معنویت آن مصرعه برقرار می ماند.

ولی در يك رباعی زیبا، همیشه ممکن نیست که مصرعه چهارم
 بیان کامل باشد. درین حالت باید در مصرعه سوم و چهارم ربطی از
 این روابط وجود داشته باشد یعنی ربط صله و موصول یا ربط علت و
 معلول یا ربط شرط و جزا یا ربط مستثنی و مستثنی منه یا ربط
 صفت و موصوف یا ربط معطوف و معطوف الیه یا ربط مشبه و مشبه
 به یا ربط سؤال و جواب یا ربط لف و نشر یا يك مصرعه کامل بطور
 معقول بکار برده شود. درین ضمن روابط دیگرهم میتوان پیدا کرد.
 اگر هیچک ازین روابط در رباعی وجود نداشته باشد، نتیجه آن چه
 می شود، این را از رباعیات غالب نشان می دهیم و اما برای اظهار
 روابط مزبور، چند مثال از سایر شعراء در سطور زیر می آوریم:

مستثنی و مستثنی منه
 بر خیز که عاشقان به شب راز کنند
 گرد در و بام دوست پرواز کنند
 هر جا که دری بود به شب در بندند
 الا در دوست را که شب باز کنند
 (بابا افضل کاشی)

سبب و مسبب

در عشق تو جز پای ندارد جز من
در شوره کسی تخم نکارد جز من
بادشمن و بادوست بدت میگویم
تا هیچ کست دوست ندارد جز من
(عنصری)

شبه و مشبه به

يك قطره آب بود با دریا شد
يك ذره خاك بازمین یکتا شد
آمد شدن تو اندرین عالم چیست
آمد مگسی پدید و ناپیدا شد
(خیام)

شرط و جزا

بر خیز و مخور غم جهان گذران
بینش و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی
نوبت بتو خود نیامدی از دگران
(خیام)

سؤال و جواب

گفتم که چرا چو ابر خون بارانم
گفت از پی آنکه من گل خندانم
گفتم که چرایی تو چنین پژمانم
گفت از پی آنکه تو منی من جانم
(عنصری)

روابطی که بآنها اشاره شد باید در هر دو مصرعه آخرین رباعی موجود باشد یعنی این طور نباشد که در نصف مصرعه سؤال بود و در بقیه يك مصرعه ونیم جواب باشد، ویا بالعکس، و همچنین بقیه روابط را باید قیاس کرد.

ولی باید دانست که مقصود این نیست که اگر يك شرط از شرایط مزبور در يك رباعی یافته میشود، آن رباعی حتماً زیبا میشود.

برای زیبایی باید که وصفی ازین اوصاف با قریحه و ذوق بوجود آمده باشد. بطور مثال این رباعی بیدل (عبدالقادر) را ملاحظه فرمایید که وصف شرط و جزا را دارد ولی هنر شاعر و مهارت فن را ظاهر نمی‌کند. تنها این قدر میتوان گفت که این رباعی يك سخن نفز و نکته جالب دارد:

گر طبع نه از اهل ادب رم میداشت
میدان بیقین که سرکشی کم میداشت
از سجده هیچکس نمیکرد ایا
گر شیطان صحبت با آدم میداشت

اول اینکه شرط باید بر جزا مقدم شود چنانکه در آن رباعی خیام است که قبلاً نقل شده است، و در رباعی عبدالقادر بیدل شرط موخر شده است.

دوم اینکه در مصرعه چهارم حتی الامکان از وزن ثقیل اجتناب باید کرد زیرا مصرعه چهارم جان رباعی میباشد ولی بیدل درین رباعی سنگین ترین وزن رباعی را بکار برده است.
سوم اینکه مصرعه چهارم این رباعی يك بیان کامل ندارد و روح بقیه سه مصرعه را هم در بر ندارد.

این مصرعه را بر طبق زیر بخوانید و ببینید که سلیس و روان شده است:

شیطان اگر صحبت آدم میداشت

بصورت اول در تقطیع از لفظ شیطان نون ساقط میشود و یا (بر طبق لهجه جدید) الف ساقط میشود و بصورت دوم نون در شیطان در تقطیع ساقط نمیشود و الف هم ساقط نمیشود و این هیچ اشکال ندارد.

ولی باوجود روانی و سلاست، این مصرعه خوبی مصرعه چهارم رباعی را ندارد بلکه مانند مصرعه ثانی يك بیت میباشد.
غالب در يك رباعی شرط و جزا را بطور خوبی و با مهارت تمام بکار برده است:

در بزم نشاط خستگان راچه نشاط
 از عریده، پای بستگان راچه نشاط
 گر ابر شراب ناب بارد غالب
 ما جام و سبو شکستگان راچه نشاط

چهارم اینکه موضوع رباعی هرچه باشد باید که دارای معنی حکیمانه یا عارفانه یا نکته نغز باشد و بیانش دل را جلب کند و ذهن را محظوظ کند، یا اقلأ در سبک بیان ابتکار دیده شود.

باوجود این همه اوصاف خوب رباعی، یک وصف پنجم هم میباشد که برای رباعی خیلی مهم است و این شیوه مخصوص رباعی است. شیوه مخصوص چیزی است ذوقی، ولی سعی میکنم این وصف را هم توضیح بدهیم.

شیوه رباعی از همه اصناف شاعری جداگانه است. وابستگی به هنر و قریحه در رباعی بیشتر از قطعه میباشد لذا قطعه از حیث لطافت بیان و تاثیر از رباعی فروتر میشود. از حیث لطافت شعری غزل حتماً از اصناف دیگر شاعری ممتاز است ولی غزل و رباعی از حیث سبک از همدیگر فرق مهمی دارد. جان غزل رمزیت و کنایه است و گفتن راز دلی را بطور پنهانی است، ولی این پنهان گفتن تاثیر رباعی را مجروح میکند. مصرعه چهارم رباعی چنان باید باشد که گویی چوب بر تقاره میزنند یا هلال بدر کامل شده است. باوجود ایجاز، بیان روشن و آشکارا جان رباعی است. اگرچه نمیتوانیم این فرق بین غزل و رباعی را بطور اصل اصولی قبول کنیم زیرا غزل هم از حیث صفای بیان ممتاز و جالب می باشد، ولی این قدر ضرور است که کنایه و رمزیت وصف خاص غزل است. هرچه اوصاف خوب رباعی را بیان کرده ایم، در معروفترین رباعیات عمر خیام میتوان دید. این زیباییها در اردو در بهترین رباعیات میر انیس هم مشهود است و تعداد چنین رباعیات میر انیس از بیست تاسی متجاوز نیست. از این میتوان درک کرد که بیان روشن و آشکارا که بر قوت تاثیر شعر می افزاید و پایه شعر را بالا می برد چقدر مشکل است.

این اوصاف خوب رباعی که ذکر شده است، در رباعیات

اساتذہ شعراء بیشتر دیدہ میشود و مخصوصاً این امر خیلی نادر است که هر چهار مصرعہ رباعی بایکدیگر مربوط نشود ولی این نقص در رباعیات شعراء کلیتاً مفقود نیست و گاه گاهی دید میشود. میتوان گفت که این بتقاضای بشری است که الانسان مرکب من الخطاء والنسیان. این خطا از غالب هم در یکی از رباعیات اردو سرزده است که این جا از موضوع ما خارج است.

حالا با در نظر داشتن اوصاف مزبور رباعی، رباعیات غالب را بررسی می کنیم.

از رباعیات غالب چنین است:

در عالم بی زری که تلخ است حیات
طاعت نتوان کرد به امید نجات
ای کاش ز حق اشارت صوم و صلوة
بودی بوجود مال چون حج و زکوة

هرکسی که فارسی میداند می فهمد که در چهار مصرعہ مزبور، مصرعہ دوم کامل و روشن است یعنی طاعت نتوان کرد به امید نجات، و همین مصرع شایسته است مصرعہ چهارم این رباعی قرار داده شود. حالا این رباعی را بدین ترتیب بخوانید و ببینید که بهتر و جالب تر و منسجم تر شده است.

ای کاش ز حق اشارت صوم و صلوة
بودی بوجود مال چون حج و زکوة
در عالم بی زری که تلخ است حیات
طاعت نتوان کرد به امید نجات

يك مضمون که غالب آنرا در اشعارش بتکرار آورده و این مضمون باو مخصوص شده است در یکی از رباعیات دیگر خود هم بیان کرده است و حق دارد این مضمون بطور جالب تر و مؤثر تری بیان شود، ولی غالب اینجا شیوة خود را از دست داده است. رباعی این است:

ای آنکه دهی مایه کم و خواهش بیش
آن وقت که وقت باز پرس آید پیش
بگذار مرا که من خیالی دارم
با حسرت عیش های ناکرده خویش

درین رباعی مصرعه چهارم بیان کامل در بر ندارد و با مصرعه سوم هیچ ربطی ندارد. دیگر اینکه در مصرعه سوم کلمات " خیالی دارم " هیچ تأثیری پیدا نمیکند.
در رباعی زیر هم مصرعه چهارم ضعیف تر از مصرعه های دیگر میباشد:

هستم ز می امید سرمست و بس است
دارم سر این کلاه در دست و بس است
گر ارزش لطف و گرمی نیست مباش
استحقاق ترخنی هست و بس است

مصرعه سوم این رباعی خیلی روان و منسجم است و متقاضی است که مصرعه چهارم کمتر از آن نباشد. ولی مصرعه چهارم از حیث روانی و انسجام خیلی سست است. علتش وزن آنست.
مصرعه چهارم رباعی زیر هم بلیغ نیست و بیان کامل در بر ندارد:

جایی که ستاره شوخ چشمی ورزد
افسر افسار و کوزن ارزن ارزد
خورشید ز اندیشه جا در گردش
بر چرخ نه بینی که چسان می لرزد

قبل از بررسی این رباعی، بهتر است اول مفهوم این رباعی را در نظر بگیریم. مراد از شوخ چشمی ستاره، ظاهر کردن اثر پر نحوست آن است. شعراء عموماً چون شکوه از تقدیر میکنند، ستاره و فلک را موجب آن میدانند و در موقع شکر، موجب شکر، ذات خداوند متعال را قرار میدهند. این فقط از راه ادب است. ورنه ظاهر

است که بر طبق عقیده اسلامی ستاره و فلک و چیزهای مخلوق راضامن تقدیر نمی توان قرار داد. غالب میگوید جایی که (یعنی در دنیا) اگر ستاره نحوست خود را ظاهر کند، افسر مثل افسار و کرزن مثل يك دانه ارزن بی آبرو و حقیر شود یعنی بادشاه گدا گردد. آیا شما بر آسمان نمی بینید که آفتاب از ترس انقلاب چسان می لرزد؟

از دو مصرعه اول شاعر استفاده کرده در دو مصرعه آخر حسن تعلیل پیدا کرده است. ولی مصرعه چهارم وصف خوب رباعی را ندارد و مثل مصرعه ثانی يك بیت شده است. ولی اگر مصرعه چهارم را به ترتیب زیر بخوانید، بیان کاملتر شود:

خورشید ز اندیشه چسان می لرزد
و مصرعه سوم را باید مصرعه چهارم قرار داد مثلاً
در چرخ نه بینی که ز جا در گردش
خورشید ز اندیشه چسان می لرزد

رباعی دیگر در هر دو نسخه یعنی چاپ نولکشور و چاپ امیر حسن نورانی، ظاهراً درست نیست و بنظر میرسد که این جا خود شاعر اشتباه کرده است. رباعی این است:

منصور غمش ز نکته چینان چه بود
در راست خطر ز همنشینان چه بود
چون عاقبت یگانه بینان دارست
دریاب که انجام دوبینان چه بود

درین رباعی مصرعه سوم خارج از بحر است. اگر بجای عاقبت، "عاقبتی" خوانده شود، وزن رباعی برقرار خواهد بود و درین صورت وزن این طور می شود: "مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع". دیگر اینکه بنظر ما بجای "راست" لفظ "راستی" از حیث معنی درست است و یا برای صفت راست يك موصوف باید ذکر شود مثلاً ره راست، ولی درین هر دو صورت مصرعه از وزن خارج خواهد شد.

کلیات چاپ نولکشور و رباعیات مرتبه امیر حسن نورانی، هر دو این رباعی دارد که مصرعه اولش از وزن خارج شده است:

زان دوست که جان قالب مهر و وفاست
گر دیر رسد پاسخ مکتوب رواست
زان اشک که ریخت دیده هنگام رقم
فی الجملة نورد نامه دشوار کشاست

در يك رباعي غالب " هرکس " بمعنی " هرکسی که " بکار رفته
است که فصیح نیست:

هر کس ز حقیقت خبری داشته است
بر خاک ره عجز سری داشته است
زاهد ز خدا ارم بدعوی طلبد
شداد هما ناپسری داشته است

در يك رباعي غالب، احتمال " شکست ناروا " باشد. ولی قبل از
بحث درباره رباعي غالب، می‌خواهیم درباره " شکست ناروا " اظهار
نظر بکنیم:

ما چون مصرعه های رباعی را تقطیع میکنیم، می بینیم که در
بیشتر موارد لفظ شکسته میشود و در ارکان مصرعه لفظ مثل يك رکن
سالم نمی باشد. ولی فقط بنا بر شکسته شدن الفاظ نباید گفت که این
شکست ناروا است و الا فقط چند رباعی شعراء ازین ایراد خالی
خواهد ماند. در هند بعضی از دانشوران اردو این عقیده را اظهار
داشته اند که در شعر شکست ناروا را اول حسرت موهانی، شاعر
معروف اردو، کشف کرده است. ولی بنظر بنده جهانگیر شاه بدین
وصف شعر اشاره کرده بود و شبلی نعمانی آن را در " شعرالعجم "
ذکر کرده است.

یکی از شاعران اجازه خواست که قصیده خود را در دربار
جهانگیر بخواند و اجازه یافت. چون مصرعه اول مطلع را خواند،
جهانگیر او را از خواندن منع کرد و پرسید که آیا تو علم عروض را
میدانی؟. شاعر گفت خیر! جهانگیر گفت که جهلش محافظ او شد والا
کشته میشود. مصرعه این است:

ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها

بحر این مصرعه بدینگونه است:

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

تقطیع مصرعه چنین میشود:

ای تاج در لت برسرت ازابتدا تا انتها
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

طبق تقطیع مفهوم مصرعه چنین است:

«ای تاج بر سرت همیشه دولت زنند یعنی ای تاج سر تو
همیشه از دو پا لت بخورد» ولی مقصود شاعر این است:

«ای بادشاه برسرت تاج دولت همیشه بر جا ماناد»

در هر دو صورت عبارت مزبور می رساند که ما اگر در شعر
شکست ناروا را بطور يك عیب بدانیم، بزرگترین عیب این خواهد بود
که بعد از تقطیع، ارکان مصرعه چنان شکسته شود که از آن يك مفهوم
ناروا پیدا شود.

بعد ازین مثال رباعی غالب را که احتمال شکست ناروا دارد،
ملاحظه بفرمائید:

تا میکش و جوهر دو سخنور داریم
شان دگر و شوکت دیگر داریم
در میکده پیریم که شوکت از ماست
در معرکه تیغیم که جوهر داریم

وزن مصرعه اولی این است: مفعول مفاعیل مفاعیلن فاع و مفهوم مصرعه
این است: تا ما میکش و جوهر دو شاعر را داریم. مراد از میکش و
جوهر نام دو شاعر هست. ولی در تقطیع ارکان مصرعه چنین شکسته
میشود:

تامیک	شُ	جوهردُ	سخنوردا	ریم
مفعول	مفاعیل	مفاعیلن	فاع	

بعد از تقطیع نام شاعر «میکش» چنان دو لخت میشود که گویی
نام یکی «میک» هست و نام دیگری «شجوهر» یا «شجو» هست.

آیا میتوانیم حکم کنیم که درین مصرعه غالب مرتکب شکست ناروا شده است؟ بنظر ما این جا شکست ناروا نیست زیرا در رباعی شکستن لفظ اسم علم در تقطیع بسیار دیده میشود، و این جا از شکستن لفظ معنی ناروایی پیدا نمی شود چنانکه در شعری که جهانگیر بآن اشاره کرده، آمده است.

قبل ازینکه این بحث را به پایان رسانیم، باید بگویم که در حین نگارش این مقاله نسخه استاد امیر حسن نورانی مورد استفاده نگارنده قرار گرفته است و نمی خواهیم اشتباهات این چاپ را بیش از این نشان دهیم.

درین مقاله پانزده رباعی غالب نقل شده است که در بعضی از آنها متن درست نوشته نشده و در بعضی از آنها خود شاعر اشتباه کرده است، ولی ازین اشتباهات نباید این نتیجه گرفت که غالب اطلاعات کافی درباره اوزان رباعی را نداشته است. غالب اوزان رباعی را نیک می دانست و مصرعه های زیر نشان می دهد که وی در نوشتن اینها احتیاط کاملی را در نظر داشته است:

استحقاق ترحمی هست و بس است
 آه از دل، هیچگه میاسای، که من
 گر پردگی قلمرو بال هماغست

مصرعه های مزبور اگرچه روان نیست ولی از حیث وزن درست است.

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

از صد و شش رباعی غالب، اقل نوزده رباعی نشانگر هنر خوب شاعر می باشد. دراین نوزده رباعی، مصرعه چهارم هر رباعی از حیث معنوی يك بیان کامل دارد و با مصرعه های دیگر کاملاً مربوط هست و هر چهار مصرعه با جای خود توانا و محکم است و هر رباعی فکر يك ذهن مبتکر را می رساند. این نوزده رباعی را میتوان بهترین رباعیات غالب قرار داد. البته مقصود ما این نیست که بقیه رباعیات غالب قابل اعتناء نیست و هیچ حسنی ندارد.

در حقیقت در اغلب رباعیات مرزا غالب، فکر مخصوص این شاعر و روش مرغوب او وجود دارد. این همان " غالبیت " هست که

در سراسر شعر او مشهود است.

افکارش که در دیگر اصناف شعر وی دیده میشود، بخشی از آن در رباعی وجود دارد. چون غالب میخواهد که در رباعی روش تازه ای که مرغوب اوست، دنبال کند، می بینیم که هنر او این جا کم کم ترقی کرده است و درین نوزده رباعی هنر او بمعراج خود رسیده است. در این رباعیات مضامین تعلی، وجودیت، شوخی و ظرافت، طنز و مزاح، شراب، احساس خودی، اظهار غم، احساس محرومی و ناکامی، عشق، نزاکت خیال و نکات تازه دیگر بطرز مخصوص مرزا غالب بلوه گر شده است. غالب آنچه نوشته است از شائبه تقلید بیرون است. همین روش اجتهادی غالب ضامن بزرگی اوست و همین سبب است که ما نمی توانیم از رباعیات فارسی غالب صرف نظر بکنیم. چون رباعیات فارسی شعرای هند بیشتر چاپ نشده است یا عموماً از دسترس عموم بیرون است، ما نمیتوانیم در صنف رباعی، غالب را با آنان مقایسه بکنیم و بگوییم که رباعیات غالب میان رباعیات شعرای هند چه مقامی را دارد، ولی این قدر میدانیم که رباعیات غالب هم مانند دیگر اصناف شعری دارای فکر و سبک مخصوص او میباشد و قیاس میتوان کرد که غالب به موضوعات رباعی یک گونه توسعه داده است و سبک تازه ای را اختراع کرده است. لذا این رباعیات یک جنبه مخصوص ادبی هم دارد که توجه ما را بخود جلب میکند.

حالا میخواهم که در پایان این مقاله، رباعیات منتخب غالب را که بهترین رباعیات وی قرار داده ایم برای خوانندگان محترم نقل کنیم:

انتخاب رباعیات غالب

غالب به گهر زدوده زادش مم
زان رو به صفایی دم تیغ است دم
چون رفت سپهبدی زدم چنگ به شعر
شد تیر شکسته نیاگان قلم



آنرا که عطیة ازل در نظر است
 هر چند بلایش طرب بیشتر است
 فرق است میان من و صنعان در کفر
 بخشش دگر و مُزدِ عبادت دگرست



چرگر که ز زخمه زخم بر چنگ زند
 پیداست که از بهرچه آهنگ زند
 در پرده ناخوشی خوشی پنهان است
 گازر نه زخشم جامه برسنگ زند



یارب به جهانیان دل خرم ده
 در دعوی جنت آشتی باهم ده
 شداد پسر نداشت باغش از تست
 آن مسکن آدم به بنی آدم ده



غالب روش مردم آزاد جداست
 رفتار اسیران ره و زاد جداست
 ما ترك مراد را ارم میدانیم
 وان باغچه ضبطی شداد جداست



کشتی از موج سوی ساحل برود
 رهرو از جاده تا بمنزل برود
 خود شکوه دلیل رفع آزار بس است
 آید بزبان هر آنچه از دل برود



دانیم که آئین شکایت نه نکوست

مارا سخن از مرگِ خود و صورتِ اوست
دانست و نیامد و نپرسید و ندید
هم خسته دشمنیم و هم کشته دوست



غالب! به سخن گرچه کست همسر نیست
از نشئه هوش هیجت اندر سر نیست
می خواهی و مفت و نغز وانگه بسیار
این باده فروش ساقی کوثر نیست



آنها که بود درستی ای در فرجام
هم محرم خاص آید و هم مرجع عام
آسان نبود کشاکش پاس قبول
زنهار نگر دی بنکویی بدنام



گر گرد زگنج گهری برخیزد
مپسند که دود از جگری برخیزد
برخیزد منتت توان نهاد بر گدیه گران
بنشین که بخدمت دگری



ای دوست بسوی این فرومانده بیا
از کوچه غیر راه گردانده بیا
گفتی که مرا مخوان که من مرگ توام
بر گفته خویش باش وفا خوانده بیا



شب چیست؟ سویدای دل اهل کمال
سرمایه ده حسن بزلف و خط و خال

معراج نبی بشب ازان بود که نیست
وقتی شایسته تر زشب بهر وصال

بازی گیر روزگار بودم همه عمر
از بخت امیدوار بودم همه عمر
بی مایه بفکر سود ماندم همه جا
بی وعده در انتظار بودم همه عمر

بایسد که دلت ز غصه درهم نشود
از رفتن زر دستخوش غم نشود
این سیم و زرست، خواجه این سیم و زرست
غم نیست که هر چند خوری کم نشود

تاچند بهنگامه سلامت باشی
تاچند ستم کش اقامت باشی
گفتی که نباشد شب غم را سحری
حیف است که منکر قیامت باشی

در بزم نشاط خستگان راچه نشاط
از عریده پای بستگان راچه نشاط
گر ابر شراب ناب بارد غالب
ما جام و سبو شکستگان راچه نشاط

در خورد تبر بود درختی که مراست
خایده آتش ست رختی که مراست

بی آنکه تو بدنام شوی میگذشدم
 ناساز تر از خوی تو بختی که مراست



در باغِ مراد ما زبیداد تنگ‌رگ
 نی نخل بجای ماندنی شاخ نه برگ
 چون خانه خراب است چه نالیم زسیل
 چون زیست و بال ست چه ترسیم ز مرگ



نازم به نشاط این چنین برگشتن
 رمزیست نهفته اندرین برگشتن
 سرمایه نازش ست و پیرایه حُسن
 برگشتن مژگان بود این برگشتن



مآخذ

- ۱- واقعات اظفری، مطبوعه دانشگاه مدراس.
- ۲- عروض زاده اظفری (خطی).
- ۳- معیار الاشعار نصیرالدین طوسی مع ترجمه اردو مطبوعه یو پی اردو اکادمی.
- ۴- کلیات غالب مطبوعه نولکشور چاپ سوم ۱۹۲۵ م.
- ۵- رباعیات غالب (فارسی) مرتبه امیر حسن نورانی ۱۹۶۸ م، مطبوعه اداره فروغ اردو لکهنو.
- ۶- احوال و آثار غالب از محمد علی فرجاد، مطبوعه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.
- ۷- ترانه ها مرتبه دکتر پرویز ناتل خانلری، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ۸- کلیات بیدل، مطبوعه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد.
- ۹- رباعی از سید رحید اشرف، چاپ مدراس.
- ۱۰- شعرالعجم از شبلی نعمانی
- ۱۱- رباعیات میر انیس (اردو) مرتبه سید محمد عباس چاپ نولکشور ۱۹۴۸ م.
- ۱۲- رباعیات انیس (اردو) مرتبه سید محمد حسن بلگرامی، مطبوعه اتر پردیش اکادمی ۱۹۷۹ م.

دکتر محمود فاضل (یزدی مطلق)
اسلام آباد - پاکستان

خوشنویسان ایرانی در سرزمین هند و پاکستان «قرن دهم هجری»

خط متداول کنونی ایرانی از دو خط ابتدائی عربی، یعنی خط کوفی و نسخ قدیم گرفته شده است، (۱) زیرا بعد از اسلام، خط پهلوی به سبب دشواری که در خواندن و نوشتن داشت و به علل دیگری که ذکر آنها از حوصله این بحث خارج است نتوانست مقاومت کند و به سرعت، جای خود را به خطوط عربی داد. (۲)

لکن ایرانیان که صاحب ذوق و هنر بودند به آموختن این هنر پرداختند و به زودی خطاطان جادو قلم و خوشنویسان سحر آفرین به تحریر اقلام مختلف و تہذیب خطوط عربی پرداختند و به ابداع و اختراع شیوه های نوینی دست یافتند، که شاید بتوان قدیمی ترین آنها را - ابراهیم - و برادرش - اسحاق سکزی (سیستانی) - نام برد، که این دو برادر ایرانی از جمله مخترعین خطوط دوازده گانه نی بوده اند که این خطوط از خط کوفی اشتقاق یافته اند و آنها عبارتند از: خط طومار، خط سجّات، خط عهد، خط مزامرات، خط امانات، خط دیباج، خط مدیح، خط مرصع، خط ریاس، خط غبار، خط حسن، خط بیاض و خط حواشی. (۲) پس از این دو تن، خوشنویس معروف ایرانی دیگر بنام، فضل بن سهل مروزی، وزیر مامون عباسی، در خط، تصرفات عالمانه نی کرد، تا اینکه، ابن مقله، ابوعلی محمد بن علی بن حسین بن مقله بیضاری شیرازی متوفی ۲۲۸ هـ.ق و برادرش حسن بن علی بن مقله بیضاوی شیرازی ظهور کردند و خطوط مستحدثه ابن مقله بر پیرامون کلیه خطوط مستعمله و متداوله آن عصر، خط بطلان کشید.

ابن مقله شیرازی، خط محقق را از خط کوفی احداث کرد و

خط ثلث ریحانی را از خط ریحان بیرون کشید، و خط نسخ را پس از انتشار خطوط پیشین اختراع نمود و بالاخره خط توقیع و رقاع را ایجاد کرد. (۴)

اگر این استراد را به این مقله گزاف بدانیم، این را نمی توان انکار کرد که او در تکمیل اقلام ششگانه مزبور سهم بزرگی بعهده داشته است. (۵) پس از او، ابن بواب، ابوالحسین علی بن هلال متوفی ۵۴۲۲.ق که بنا بر قولی، پدرش از ملازمان بهاءالدوله دیلمی بوده است، در حسن خط از فضلی زمانش ممتاز بود و در اقلام بجای مانده از روزگار ابن مقله، تصرفاتی کرد و قواعد تازه نئی در خوشنویسی وضع کرد و به تعلیم کتابت پرداخت. او بسیار چیز نوشته است و از آثار قلمی او: دیوان اشعار و رساله نئی از جاحظ به خط او هنوز در موزه اسلامی اسلامبول و یک نسخه قرآن نفیس بخط نسخ او، مورخ ۲۹۱ در انگلستان موجود است. (۶)

و بالاخره کمال قلمهای نامبرده بدست یاقوت مستعصمی، جمال الدین یاقوت بن عبدالله مستعصمی در قرن هفتم هجری انجام گرفته شاگردانش که از آن جمله اند: یوسف مهدی، احمد سهروردی زنجانی ملقب به شیخ زاده، مبارکشاه بن قطب تبریزی به ترویج این هنر در سراسر ایران پرداختند، اقلام مزبور در کشورهای اسلامی نیز نشر و انتشار یافت، چنانکه در سرزمین پهناور هندوستان نیز شیوه های خوشنویسی معمول بین ایرانیان، مورد تقلید و پیروی هنر دوستان، سلاطین و شاهزادگان و امراء عصر مغولیه گردید و در تحریر خط فارسی با قلمهای: نسخ، ثلث، رقاع، شکسته نستعلیق و نستعلیق در دربار مهاراجه ها و سلاطین هند به کتابت مراسلات و نامه ها و فرامین و احکام و دواوین و کتب پرداختند و با خط نستعلیق و شکسته نستعلیق که اختراع ایرانیان است کتابها نوشتند، که از آن جمله است: داراشکوه، پسر شاه جهان پادشاه هندوستان متوفی ۱۰۶۹.ه که نستعلیق را بشیوه عبدالرشید دیلمی می نوشت. (۷) و شاه جهان پادشاه (۱۰۲۷-۱۰۶۸.ه) فرزند و جانشین نورالدین جهانگیر پادشاه گورکانی هندوستان که در خط نستعلیق نهایت مهارت را داشت. (۸) شاه شجاع گورکانی زنده بسال ۱۰۷۰.ق فرزند دوم

شاه جهان پادشاه هندوستان. زیب النساء بیگم متوفی ۵۱۱۱۲. ق
 دختر عالم گیر پادشاه هندوستان که از خطوط جز نستعلیق، نسخ و
 شکسته را خوب می نوشت، و محمد سلیمان شکوه بزرگترین فرزند
 داراشکوه بن شاه جهان پادشاه هندوستان که مانند پدر خود نستعلیق
 را خوش می نوشت و محمد شاه گورکانی پادشاه هندوستان که از
 سال ۵۱۱۲۱. ق تا سال ۵۱۱۶۱ در هند سلطنت کرد و بهادرشاه
 دوم آخرین پادشاه سلسله گورکانی هندوستان (۷۴ - ۵۱۲۵۲) که همه
 خطوط را خوش می نوشته، (۶) و بسیاری دیگر که همه اینها نشانگر
 موفقیت خوشنویسان ایرانی در نشر و توسعه و رواج فرهنگ و هنر این
 سرزمین در شبه قاره هند می باشد. هنوز در مسجد قبه الاسلام
 دهلی، نیز در مقبره سلطان شمس الدین ایلتمش و همچنین در
 سر درها و بر محراب و روی پایه های مناره قطب الدین، و در مقابر
 سلاطین تغلقیه ولودیّه و ... کتیبه هایی بخطوط بسیار زیبا مشتمل بر
 آی - قرآنیّه بر روی سنگ ها حک و نقر شده است. هنوز مسکوکات
 محمد بن تغلق که در کمال ظرافت با خطوطی زیبا حک شده، موجود
 است. (۱۰)

البته این را هم نباید فراموش کرد که سلاطین اسلامی هند،
 همواره حامی و پشتیبان هنر ایرانی بوده اند و دربار آنان مرکز
 فعالیت های صاحبان ذوق و اربابان هنر بوده است، چنانکه همایون
 پادشاه، چند تن از استادان خط را از ایران به دربار خود آورد که
 سرآمد آنها خواجه محمد مؤمن قزوینی، نسخ نویس معروف و شمس -
 الدین کاشی و میر قاسم و دیگران بوده اند. پس از کشته شدن میر
 عماد حسنی قزوینی، محمد بن حسین حسنی مقتول بسال ۵۱۰۲۴. ق
 شاگردانش آقا عبدالرشید دیلمی متوفی ۵۱۰۸۱. ق و سید علی
 تبریزی و خواجه عبدالباقی به دربار شاه جهان رفتند و به دریافت
 لقب "جواهر قلم" و "یاقوت رقم" نائل آمدند.

راستی اگر هنر دوستی حکام مسلمان شبه قاره نبود، قطعاً این
 شکوفائی هم باین حد نبود. پس باید گفت که توسعه و بسط فرهنگ
 اسلامی ایران در هند و پاکستان، طرفینی و مرهون تلاش های هر دو
 کشور همسایه بوده است که از یک نژاد می باشند، از خداوند،

استمرار و استحکام این پیوند فرهنگی را مسئلت داریم. هاکنون به ذکر گروهی از خطاطان ایرانی که به شبه قاره مهاجرت کرده اند و به نشر شیوه خوشنویسی بویژه سبک و روش خط نویسی ایرانی پرداخته اند اشارت می شود:

میر محمد باقر هروی

نیمه دوم قرن دهم هجری

میر محمد باقرین میر علی هروی زنده بسال ۵۱۸۲ هـ. ق، جز نستعلیق، به خط تعلیق نیز دست داشته است. وی به هندوستان رفت و در دستگاه خان خانان و گویا دربار همایون شاه (۹۲۷ - ۵۱۶۲ هـ) راه یافت و به ترویج هنر خطاطی پرداخت، آثار هنری او بسیار است و مرحوم بیانی برخی از آنها را نشان می دهد. (۱۱)

عبدالصمد شیرین قلم

قرن دهم هجری

هنگامی که همایون پادشاه هندوستان به ایران آمد، عبدالصمد شیرین قلم در تبریز بحضور وی رفت، و در کابل، بسال ۵۱۵۶ هـ در خدمت بود و همراه این پادشاه، به هندوستان رفت و همچنان ملازم بود، تا جلال الدین اکبر، پادشاه شد و در دربار او نیز معزز می-زیست و به منصب چهار صدی نائل آمد. در سال ۵۱۸۵ هـ امین دارالضرب فتح پور شد، و در سال ۵۱۶۴ هـ صاحب دیوان ولایت مولتان گردید.

صاحب تذکره هفت قلمی گوید که، نستعلیق را شیرین می-نوشته و شعر نیکو می گفت، عبدالصمد، فرزند بنام محمد شریف داشت که او نیز خوشنویس بود. (۱۲)

سلطان بایزید دوری = کاتب الملك

زنده بسال ۵۱۸۵ هـ

سلطان بایزید دوری فرزند میر نظام از مردم هرات بود و شعر می گفت و " دوری " تخلص می کرد و به میر دوری مشهور بود، چون او خویش را شاه زاده می دانست، اول نام خود کلمه "سلطان"

را بکار می برد، سلطان بایزید دوری یکی از شاگردان طراز اول میر علی هروی بود و پیوسته مورد توجه استادش قرار داشت و میر علی او را «فرزند» خطاب می کرد: «بجهت فرزند عزت مند مولانا سلطان بایزید شهیر به دوری».

سلطان بایزید دوری به هندوستان سفر کرده و در سلك ملازمان اکبر شاه (۱۶۲ - ۱۶۲۷ هـ) درآمد. صاحب طبقات اکبری، سلمان بایزید را جزو شعرای دربار اکبر شاه آورده و گوید که از این پادشاه لقب «کاتب الملك» دریافت کرده است. گویند تا ورود، میر دوری به هندوستان، خوشنویسی به مهارت او در خط نستعلیق نیامده است.

سلطان بایزید دوری در آخر عمر بقصد زیارت حج، به مکه رفت و در سال ۱۱۸۶ هـ در آب غرق شد. از جمله آثار او کتابخانه ریاست کپورتله هند، مثنوی خضر خانی بقلم کتابت جلی خوش که در آخر آن آمده: الفقیرالحدیث المذنب، سلطان بایزید بن میر نظام مشهور به دوری، بتاریخ شهر محرم الحرام سنة ۱۱۷۶ هـ.

يك قطعه مرّعی بقلم دو دانگ و کتابت خوش در کتابخانه خزینه اوقاف استانبول با امضاء: الفقیرالحدیث المذنب سلطان بایزید دوری غفرذنوبه. قطعه دیگری با قلم نیم دو دانگ و کتابت جلی خوش که در ۱۱۸۸ هـ در مکه تحریر یافته است؛ امضاء کاتب در تهران موجود است. (۱۲)

احمد غفاری

متوفی ۱۱۷۴ هـ ق.

قاضی احمد بن قاضی محمد غفاری، از اولاد نجم الدین عبدالغفار شافعی قزوینی و خود او از مردم کاشان بود. بدایونی گوید: مدتها در ایران بشغل وزارت مشغول بود و سر انجام استعفا کرد. بقصد زیارت بیت الله حرکت نمود و پس از انجام مراسم حج، به هندوستان رفت. صاحب تذکرة هفت قلمی گوید: غفاری، نستعلیق را خوش مینوشت و در هند به شاهزاده پرویز تعلیم خط می-کرد و پس از مرگ شاهزاده، ترك خدمت نمود. (۱۴)

صالحی هروی

قرن دهم هجری

صالحی هروی در تحریر انواع خطوط درجه کمال داشته و مدتی در سلك منشیان دربار اکبر پادشاه هندوستان (۱۶۲۱ - ۱۶۱۴) بسر می برد و در شعر و انشاء سلیقه تمام داشت. در آخر عمر به هرات مرطن خود بازگشت همانجا درگذشت. (۱۵)

میر قاسم

قرن دهم هجری

میر قاسم ولد میر منصور، خوشنویس بود، در وقتی که همایون پادشاه (۱۶۲۷ - ۱۶۱۲) به ایران آمد او ملازم و منشی آن پادشاه شده همراه وی به هند رفت و بعد از رحلت پادشاه مذکور یک چند ملازمت خلف صفدر او شاه جلال الدین اکبر نمود. (۱۶)

محمد مؤمن کرمانی

متوفی ۵۱۴۸ ق.

محمد مؤمن کرمانی فرزند خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید کرمانی بیانی استاد مسلم خط شناخته شده است و صاحب "حبیب السیر" گوید که: "در تحریر خطوط اصول به درجه یی رسیده که حالا در عراق و خراسان، تمامی خوشنویسان، آن جناب را مسلم می دانند و رشحات خامه مشکین شامه اش را سرمشق خود می سازند".

وی یکی از چند تن خوشنویس زبردست و استاد مسلم است که در هفت قلم استاد مبرز محقق طراز اول می باشد و در خطوط اصول، بالا ترین مقام را دارد و خط نستعلیق او، اگرچه از سایر اقلام فروتر است، از خوشنویسان عصر این قلم است. مرحوم بیانی بالغ بر هفده نمونه از آثار گرانبهای این هنرمند را نشان می دهد که بخط نستعلیق تحریر یافته و همه آنها دارای رقم برخی از آنها تاریخ دارند و نیز نه نمونه از سایر قلمهای او را با همین صفت معرفی کرده است. (۱۷)

در هر حال محمد مؤمن را به فضائل نفسانی و سخندانی و

سخن شناسی و استقامت طبع، ستوده اند. او در ابتدای زندگی به خدمت حبیب الله (که "حبیب السیر" بنام وی تألیف شده است) آمد و بواسطه ابراز لیاقت و دانش و هنر، بدربار شاه اسمعیل اول صفوی معرفی شد و پادشاه صفوی، وی را به معلمی ابوالنصر سام میرزا گماشت و این شاهزاده در تحفه سامی آورده است که: اگر شمه یی از فضائل او مبین گردد، کتابی شود معین، من در خدمت ایشان درس خوانده ام و اندک سیاه و سفیدی که فرق می توانم، از برکت ایشان است. در هرات و شیراز با من بود و منصب صدارت مرجوع بدیشان". محمد مؤمن بعد به دربار شاه طهماسب پیوست و تا سال ۹۴۷ هـ در دربار شاه طهماسب بود و سالی در هندوستان زیست و در سال ۹۴۸ هـ در همان دیار درگذشت.

میر علی کاتب

متوفی ۹۲۵ هـ. ق

میرزا حبیب فقط نام وی را به این صورت آورده، گوید: وی شاگرد سلطان علی مشهدی و اظهر بود و در سال ۹۲۵ هـ در گجرات هندوستان درگذشت. یک نسخه "طب یوسفی هروی" در کتابخانه مدرسه سپهسالار است، به قلم کتابت خوش، و رقم دارد: "الفقیر الحقیق میر علی غفرذنوبه ۸۸۱ هـ" و چون تاریخ کتابت آن با دوره خوشنویسی میر علی هروی شهیر تطبیق نمی کند، ممکن است، بخط همین میر علی باشد که میرزا حبیب گفته است. (۱۸)

مأخذ

- رکن الدین هایون فرخ:
- ۱- سهم ایرانیان در پیدایش و آفرینش خط در جهان کتابخانه های عمومی کشور، تهران ۱۳۵۰ ش، ص ۲ بعد
- حبیب الله فضائل:
- ۲- اطلس خط! تحقیق در خطوط اسلامی، اصفهان، ۱۳۶۱ هـ، ق ص ۲۵
- قاضی میر احمد منشی تهرانی.
- ۲- گلستان هنر، بتصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، بنیاد فرهنگ ایران تهران، ۱۳۵۲ ش ص نه بعد.

• مزدب السلطان، عبدالمجد خان ایرانی: *...*

۴- پیدایش خط و خطاطان، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۲ ش، ص ۵۸، ۵۹

• رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم:

۵- تاریخ خط و خطاطان، تهران سپهر، ۱۳۴۵ ش، ص ۱۲ بیعد.

• یساولی ثانی، جواد:

۶- تذکره خوشنویسان، پیدایش و سیر تحول هنر خط، تهران فرهنگسرای یساولی،

۱۳۲۲ ش، ص ۶۵ بیعد

• مهدی بیانی:

۷- احوال و آثار خوش نویسان تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش، ص ۱۸۵.

۸- همان مدرک: ۲۸۸

۹- همان مدرک: ۲۸۱، ۲۲۴، ۲، ۷۴۸ و ۷۵۲

• حکمت، علی اصغر:

۱۰- نقش فارسی بر احجار هند، تهران، ابن سینا، ۱۳۲۷ ش، ص ۹ بیعد.

سرزمین هند: ۱۱۸

۱۱- احوال و آثار خوش نویسان ۲: ۶۵۹

۱۲- همان مدرک ۲: ۴۰۱، ۴۰۲

۱۳- همان مدرک ۱: ۹۵

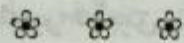
۱۴- همان مدرک ۱: ۴۱

۱۵- همان مدرک ۲: ۲۲۶

۱۶- گلستان هنر ۴۸، ۴۹

۱۷- احوال و آثار خوش نویسان ۲: ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۴: ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹

۱۸- همان مدرک ۲: ۵۱۷



[Faded handwritten text, likely bleed-through from the reverse side of the page. It appears to be a continuation of a list or discussion.]

الیاس عشقی

حیدر آباد (اسند)

هجه‌ای دربارهٔ ترجمه‌های منظومه دوبیتی‌های بابا طاهر عریانی همدانی بزنای اردو

قریب چهل سال قبل اولین بار دوبیتی‌ها یا ترانه‌های بابا طاهر را مطالعه کردم. کتابی با اسم «رباعیات بابا طاهر» از چاپ سنگی با مقدمه و تعلیقات شادروان عندلیب شادانی و دیوانی که فعلاً تحت نظر است به تصحیح محقق نام آور آقای وحید دستگردی چاپ امیر کبیر تهران است و این دیوان شامل ۲۵۵ دوبیتی ست و گویسی حامل دوبیتی‌های مشکوک و ناقص هم است مثلاً شعر زیر که بجز مجموعه شادانی در دیگر مجموعه‌های بابا طاهر نیست (و اصلاً رباعی است)

کارم همه ناله و خروش است امشب

نی صبر پدید است و نه هوش است امشب

دوشم خوش بود ساعتی پسنداری

کفساره خوش دلی دوش است امشب

به نظر بنده حتماً الحاقی است. چون کاملاً عاری از آهنگ و مختصات زبان و سبک بابا طاهر است که بجز این یکی ترانه‌های بابا طاهر تماماً در وزن هزج مسدس محذوف یعنی مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن یا فعولن سروده شده است که درست وزن رباعی نیست. محقق بزرگ و منتقد پاکستانی شادروان پرفسور دکتر شادانی در این مورد دوچار اشتباه شده، و هم علامه اقبال لاهوری که ترانه‌های گرانمایه و پرشور خود را بوزن بابا طاهر سروده تحت «رباعیات» آورده است بروایت بعضی از تذکره نویسان صنف رباعی را چهار بیتی و دوبیتی یا ترانه هم خواندند و بعداً محققان و منتقدان نیز بجای رباعی واژه دوبیتی و ترانه بکار برده اند که ترانه‌های بابا طاهر و پیروانش منجمله اقبال

لاهوری وزن رباعی را ندارد اگرچه اساس آن باز بحر "هزج" است که ماخذ یا مخرج وزن رباعی (بحر هزج) است. ولی این امر کافی و لازم نیست که هر کلامی که از زحافات وزن هزج باشد در چهار خط رباعی بخوانیم.

وزن ترانه های بابا طاهر مخصوص شعر عامیانه روستائی ایران است چنانکه بوسیله آقای حسین کوهی کرمانی جمع آوری و توسط کانون معرفت تهران چاپ شده است. و این ترانه ها در چند لهجه محلی ایران سروده شده است و زبان بابا طاهر همچون لهجه محلی همدان می باشد. بابا طاهر برای بیان عواطف و افکار و احساسات خود این وزن را بطور سنت ادبی روستایی بکار برده است. در زمان بابا طاهر چنین ترانه هایی مورد علاقه و زبان زد روستائینان و مردم عامه بود و وی نه فقط از لحاظ زبان و وزن سنت شعر عامیانه را حفظ کرد بل از لحاظ مطالب و معانی نیز طریق معرفت و عشق را پیش گرفت که موضوع مهم شعر محلی بشمار بوده است. این شعر محلی بقول دانشمند آمریکایی رونالد ولبر (Ronald Welber):

"یکی از اقسام مختلف شعر آهنگ وزن مخصوص بنام "ترانه" بوده که اکنون هم در روستاهای ایران معمول و عبارت از موضوع های ساده است ... همیشه با آواز خوانده می شود. همچنین ممکن است که وزن عروضی و بحر شعری برای نخستین بار در این قبیل اشعار و ترانه وارد شده باشد ... (این صنف شعر محلی) ترانه ها خالص ایرانی و ساخته و پرداخته مخصوص آن سرزمین است که مطابق روش معین و سبک خاص خود سروده شده و هر یک از آنها دارای در سطر یعنی چهار مصرع با تقیطع مفاعیلن مفاعیلن مصرع اول، دوم و چهارم بایکدیگر هم قافیه اند ... آن ترانه انعکاس صمیمی و نماینده واقعی احساس پاکی است که از آمیزش آزاد و بی قید زن و مرد جوان دهاتی پیدا شده. نمونه آن در شهرها که زنهار در چادر و حجاب پنهان بودند دیده نمی شود."

(هفتصد ترانه روستایی ایران، کوهی کرمانی، نوشته محقق آمریکائی، ص ۱۱، ۱۲).

از این بررسی پیداست که شعر بابا طاهر کاملاً طبق سنت شعر
محل آن سامان سروده شده است.

بی مورد نباشد اگر چند ترانه محلی قدیم را که گویا یادگار
دوران بس قدیم و باز مانده بسیار کهن است که گویندگان و
سرایندگان آنها هنوز شناخته نشده اند برای مثال با ترانه های بابا
طاهر بسنجیم که از زبان و سبک و آهنگ وی تاچه اندازه با ادبیات
محل آن زمان يك رنگ است.

شو مهتاب و مهتاب دلاروم
نمی گیرد دلم بی یار آروم
نه دلبر از دلم هسته خبردار
نه قاصد تا فرستم پیش پیغوم

سر راه نگارم هر شو آیتم
قدش از دور می وینم بپایم
قدش از دور یابیدن نه چندون
چه درویشون بپا بوسش در آیتم

اگر این درد دل در مون نمونه
ازون ترسم که جون مون نمونه
اگر درد دلم بساکسوه گویم
که کوه بیستون حیرون نمونه

ملاحظه فرمودید ترانه های بابا طاهر از هر حیث مشابهت کلی
بدین ترانه ها دارد گویا همان روح ترانه روستایی را بابا طاهر در
بدن زیبا تری جلوه داده است. پاکیزگی روح و زیبایی فکرش را
تجربیات زندگانی درویشانه و عارفانه او باوج افلاک رسانده است و
بدین سبک ترانه های او مورد علاقه و مایه بهره برداری مردم است.
چه شهر نشینان و چه ده نشینان.

بی‌ته یکدم دلم خُرم نمونه
مگر روی ته وینم غم نمونه
اگر دردِ دلم قسمتِ نموین
دلِ بی‌درد در عالم نمونه

● ● ●
دو زلفونت کشم تارِ ربابم
چه می‌خواهی ازین حالِ خرابم
ته که با منو سِرِ یاری نداری
چرا در نیمه شو آنی بخوابم

● ● ●
دلی دیدم که بهبودش نمی‌بو
نصیحت می‌کرم سودش نمی‌بو
بیادش می‌دهم نش می‌برد یار
بر آتش می‌نهم دودش نمی‌بو

بابا طاهر عریان شاعری است که در سراسر تاریخ شعر ایران زمین نظیرش پیدانیست که او حرف دلش را بزبان تازه و پُر تاثیر می‌گوید و درد دلش را با سلوبِ محرمانه باهنگم نرم و آشنا اظهار می‌کند. بدین سبب در حدود هزار سال است که کلامش مثل شعر گویندگان بزرگ فارسی در دلِ عارف و عامی جاگرفته و بزبان اهل دل و صاحبان سلیقه ادبی روان است. مانند سایر ترانه سازان قدیم و آفریدگاران شعر روستایی بابا طاهر به صنعت گری لفظی و معنوی نپرداخته و شعرش را از واژه های سنگین کاملاً حفظ کرده است و هیچ جا در ترانه هایش از موشگافی و خیال بافی و کار بُرد صنایع و بدایع اثری نیست. این ها در بعضی جا ها از وفورِ جذبه و احساس مهارت کامل بر سبک و بیان از خود بزبانش می‌آید.

اینجانب در طی مطالعه ادبیات فارسی توجه مخصوصی به ترجمه های آثارِ مخصوص شاعران ردیفِ اولِ فارسی بزبان انگلیسی و بزبان

هایی که می دانم داشته ام. متأسفانه تمام ترجمه های انگلیسی و اردوی کلام بابا طاهر عریان در دست این جانب نیست و تنها نسخه های ترانه های بابا گردآورده و تالیف نموده یوسف جمشیدی پور و چاپ کتابفروشی فروغی تهران که دارای دو ترجمه انگلیسی که یکی از آنها ترجمه منظوم است از قلم الیزابت کرتیس برنتون و دیگر به نثر روان و زیبا که مستشرق معروف ادوارد هیرون آلن نموده است در دست اینجانب است.

هنگام مطالعه، ترجمه منظوم اردوی دوست محترم آقای حضور احمد سلیم هم بدست داشتم. و بعضی ترجمه های آقای سلیم را با ترجمه منظوم الیزابت برنتون مقایسه کردم و این برای بنده خیلی جالب توجه و مسرت انگیز و مفید درآمد. مایه خوش وقتی است که ترجمه آقای سلیم هیچ جا در روانی بیان و تاثیر زبان چه از حیث ابلاغ مفهوم و چه از لحاظ محتوی کمتر از ترجمه خانم برنتون نیست. بلکه در اکثر جا که ترجمه انگلیسی وی آزاد است آقای سلیم آنگونه در پی آزادی نگشته است. می خواهم که لذتی که ازین مطالعه تقابلی برده ام بخوانندگان گرامی برسانم. بامید این که حتماً موجب استقاده ایشان خواهد بود. اولین ترجمه که توجه نگارنده را جلب نموده ازین قرار بود.

بابا طاهر:

زدل نقش خیالت درنشی یار
خیال خط و خالش درنشی یار
مژه سازم بگرد دیده پرچین
که خون ریزه خیالش درنشی یار

ترجمه الیزابت برنتون بنظم انگلیسی.

Thy Pictured Beauty, love ne'er leaves my Heart.
Thy downy cheek becomes of me a part,
Tightly I shall close mine eyes O'Love that so,
My life before Thine Image shall depart.

پیداست که دراین ترجمه محتوی ترانه آزادانه به نظم آورده شده است. در حالیکه ترجمه آقای سلیم هم قدری آزاد ولی در عین

حال نزدیک اصل هم است. *سلیم:*

نه بے دل سے تصور ہی ترا دور
تصور سے نہ خال و خط ذرا دور
بے گرد آنکھوں کی پلکوں کا احاطہ
کہ ہو تیرا نہ حسن خوش لقا دور

در نسخه که هنگام این ترجمه پیش نظر مترجم بود شعر دوم
ترانه بابا طاهر این طور چاپ شده است.

مژہ سازم بہ دور دیدہ پرچین
کہ خونتابِ جمالت درنشی یار

هر چند که هر دو مترجم لفظاً از اصل دور افتاده اند اما
ترجمه آقای سلیم براتب بهتر از ترجمه انگلیسی است. در زبان و
محاوره انگلیسی ترجمه خانم برنتون هم جالب و پر تاثیر است ولی
نسبت به ترجمه آقای سلیم دورتر از اصل افتاده است. همچنین بابا
طاهر می گوید.

جرہ بازم بدم رفتم بہ نخچیر
سیہ دستی زده بربال مو تیر
بودہ غافل مچردر چشمہ سارون
هرآن غافل چرا غافل خورہ تیر

در نسخه آقای سلیم در مصرع دوم "بزد" بجای "زده" و در مصرع
سوم "برد" بجای "بوره" آمده است ولی هیچ فرقی بجز تفاوت لهجه
محلی ندارد که اصل را از لهجه بابا طاهر جدا کرده و مطابق زبان
حال ساخته است. خانم برنتون این دوبیتی را چنین بترجمه آورده است.

Out hunting, when falcon, once I went.
Sudden an arrow through my wing was sent.
Be warned O heedless wanderer by me
Against the Height, The stongest bows are bent.

آقای سلیم مفهوم این دوبیتی را این طور بزبان اردو باز می گوید.

میں شاہیں قید کرنے کو اڑا تھا
کسی بدبخت نے اک تیر مارا
کبستان میں کبھی غافل نہ پہرنا
کہ غفلت کی ذرا اور تیر کھایا

هر دو ترجمه باصل مطابق است و هر يك بجای خود پُر تأثیر و جالب است بجز اینکه سلاست و روانی زبان و بیان در ترجمه آقای سلیم بیشتر است. در حقیقت هیچ يك ازین ترجمه ها را بر دیگری فوقیت و ترجیح زیادی نیست. دوبیتی زیر دارای رنگِ مخصوص وی است.
بابا طاهر:

بی ته یارب به بُستان گُل مرویاد
اگر رویاد هرگز کس مبیواد
بی ته گردل بخنده لب گشایه
لوش از خونِ دل هرگز مبیواد

در نسخه آقای سلیم این دو بیتی خیلی تفاوت لفظی دارد و باین صورت چاپ شده است.

به گلشن بی تو گل هرگز مبیواد
وگر رویاد کش هرگز مبیواد
به شادی بی تو هرگز لوگشایه
لوش از خونِ دل هرگز مشویاد

لهجه و زبان این دوبیتی بزبان فارسی امروز نزدیک تر است و در این نسخ اصالت لهجه محلی را بهتر نگاه داشته اند. عجب این است که در هیچیک ازین دو نسخه زبان و لهجه بابا طاهر را یکسان در تحریر نیاورده اند و نه فقط اختلاف نسخ بسیار است بلکه مقایسه و بررسی دشوار شده است. حتی ساختن یک نسخه معیاری و صحیح

دوبیتی های بابا طاهر دشوار شده است. ترجمه این دوبیتی از خانم برنتون را ملاحظه فرمایید.

Love since any Day, by reason of thy flight,
Is all so dark, O'Come, illumine my night
By those fair curves, that are thy Brows I swear,
Grief only shares my bed and thy despite.

هر دو متن کمی تفاوت لفظی دارد در مصراع ثانی دو بیتی که پیش نظر آقای سلیم است "روح" بجای "روز" و در مصراع چهارم "هم" بجای "مو" آمده است و این هیچ فرق معانی ندارد و بیک نظر می توان فہمید کہ ترجمہ آقای سلیم از ترجمہ انگلیسی خانم برنتون بہتر و جالب تر و روان تر است:

مرے گھر کو بھی کر اک شب مُنور
نہ چھوڑ اندوہ تنہائی میں دلبر
ترے محرابِ ابرو کی قسم ہے
بہت غمگین ہوں تجھ سے بچھڑ کر

می توان این ترجمہ را یکی از بہترین ترجمہ آقای سلیم دانست کہ حق ترجمہ بہ طریق احسن ادا شدہ است.

آقای صادق حسین استاد زبان فارسی و شاعر معروف معاصر فارسی ہم دوبیتی های بابا طاهر عریان را بکمال خوبی به شعر اردو ترجمہ کرده است. و این دوبیتی را ہم بہ ترجمہ جالب و روان این طور آورده اند. می توان گفت کہ لفظاً و معناً در کار ترجمہ موفق شدہ است بلکہ روح متن ہم از این ترجمہ آشکار است.

منور کر کسی شب میری خلوت
نہ غفلت کر کہ غم میں مبتلا ہوں
ترے ہی طاقِ ابرو کی قسم ہے
کہ جفتِ غم ہوں جب تجھ سے جدا ہوں

این ترجمہ در همان وزن دوبیتی های بابا طاهر است و خوب است ولی در مصراع اول قافیہ آورده نشده است و این سقم فنی دوبیتی را ناقص ساخته است کہ قافیہ در اول و دوم و چهارم مصراع

لازم است و در نتیجہ دو بیتی صورت قطعہ اختیار کرده است.

همچنین بابا طاهر می گوید:

دو زلفونست بود تارِ ربابم
 چه می خواهی ازین حالِ خرابم
 ته که با مو سر یاری نداری
 چرا هر نیمه شو آیی بخوابم

در نسخہ آقای سلیم در مصراع اول دو بیتی بابا «دو زلفانت» بجای «دو زلفونت» چاپ شدہ است کہ مطابق با زبان فارسی امروز است و از لہجہ بابا دور افتادہ ولی این تغییر لفظی در ترجمہ هیچ فرقی ندارد. خانم برتتون مفہوم این دو بیتی را (کہ ترانہ می دانستہ است) این طور بنظم انگلیسی ترجمہ نمودہ است:

Strung with my hair, O'Love The Rabab gleems,
 How far from the, my degradation seems,
 Thou lov'st me not, and would'st not by my Love,
 Then wherefore, comest thou to me in Dreams.

اکنون آن را بہ ترجمہ های اردو مقایسہ کنید:

ترجمہ سلیم:

دو زلفوں کو ربابِ جان پہ کھینچا
 لہوِ ربابِ خرابی سے مری ہے مدعا کیا
 خیال دوستی تجھ کو نہیں جب لہوِ رباب
 کیوں خوابوں میں ہے ہر شب کو آتا
 ترجمہ صادق حسین:

تری زلفیں ہیں میرے ساز کے تار
 تو کیا ہو اس سے بڑھ کر حالتِ زار
 تجھے مجھ سے اگر الفت نہیں ہے

میرے خوابوں میں کیوں آتا ہے اے یار
 ترجمہ آقای سلیم در سادگی و طلاق تہم رنگ اصل است و

ترجمه انگلیسی با ترجمه اردو نمی رسد. ولی ترجمه مصراع چهارم آقای سلیم خلاف دستور و محاوره روزمره زبان اردو است و این ترجمه از ترتیب نثر اردو بسیار دور است بنا براین بر گوش و طبع اهل زبان و ادب شناسان گران است. ترجمه آغا صادق حسین شسته و روان است. اینک دوبیتی معروفِ بابا که نزد اهل ذوق در سایر کلام بابا طاهر منتخب است.

نسیمی کز بن آن کاکل آیر
مرا خوشتر زبوی سنبل آیر
به شو گیرم خیالت را در آغوش
سحر از بستم بوی گل آیر

ترجمه انگلیسی الیزابت برنتون خواندنی است و از لحاظ زبان و انداز بیان یکی از بهترین ترجمه هایش بشمار می رود:

Sweeter Than Hyacinths to me is borne,
The Breeze that sighing from thy curls torne,
All night when I have pressed thy picture close,
The scent of Roses fills my couch at Dawn.

ولی محیط و فضای این ترجمه از اصل خیلی دور افتاده است، چنان که گفته اند "شرق شرق است و غرب غرب و این دو بعدالمشرقین دارند" ترجمه این دوبیتی بابا طاهر از آقای سلیم قشنگ تر و به متن خیلی نزدیک تر است و هم دارای مختصات شعری بابا طاهر عریان است. این ترجمه منظوم کیفیتی دارد که در ترجمه درنگنجد و باعث تسکین ذوق و احساس خوانندگان و منتقدان است:

نسیم آنی بے جو زلفوں کو چھو کر
مجھے بے نکبت سنبل سے بہتر
جو رہتا بے تصور شب کو تیرا
مک اُٹھتا بے وقت صبح بستر

متأسفانه آغا صادق حسین این دوبیتی را ترجمه نکرده و نه شادوران پرفسور حامد حسن قادری، والا ترجمه های این دو شاعر اخیر خوبی های مخصوص دارد و بویژه ترجمه پرفسور حامد حسن قادری بترجمه

منظوم خود را در وزن رباعی انجام داده است۔

دوبیتی دیگر بابا طاہر بدین قرار است:

دل از درد تہہ دایسم غسمنسہ
بہ بالمش خشتم و بستر زمینہ
ہمین جرمم کہ موتہ دوست دیرم
ز ہرکت دوست دارد حالش اینہ

ترجمہ سلیم:

و فور غم سے ہے دل زارو مضطر
ہے بالین خشت اور خاشاک بستر
مرے مانند جرم عشق کر کے
ہر عاشق کی یہی حالت ہے اکثر

ترجمہ صادق حسین:

مرا دل تیری الفت سے غمیں ہے
سربانے اینٹ ہے بستر زمیں ہے
خطا میری کہ تجھکو چاہتا ہوں
مگر سب کی تو یہ حالت نہیں ہے

ہر دو ترجمہ آقای سلیم و آغا صادق حسین دارای خوبی های طرز بیان و زبان مخصوص بہ ایشان است ولی ترجمہ شادروان پرفسور حامد حسن قادری چنانکہ گفتہ شد ازین دو منفرد است کہ در وزن دوبیتی های بابا طاہر نیست و در این ضمن مترجم بر خود لازم داشته است کہ دوبیتی های بابا را در وزن رباعی ترجمہ کند۔

ترجمہ حامد حسن قادری:

دایم ترے درد سے ہوں اندوہ و حزین
تکیہ مرا خشت اور بستر ہے زمیں

ترجمہ انگلیز یہ جرم سہی کہ میں ترا عاشق ہوں اسے صبح و شام
 آقا سلیم لیکن، سب عاشقوں کا یہ حال نہیں ہے۔ اسے
 ترجمہ از قریب تر اردو بسیار دور است بنا براین ہر گوش و طبع
 اہل در زمانیکہ مرحوم حامد حسن این ترجمہ نموده دوبیتی های
 بابا طاہر را در شبہ قارہ باسم رباعی موسوم کرده بودند و فرق بین
 رباعی و ترانہ ندانستہ بودند بدین علت کہ حامد حسن قادری این
 دوبیتی ہا را در وزن رباعی آورده است۔ این ترجمہ خوبی های بسیار
 دارد ولی وزن رباعی این ترجمہ را از لہجہ و مختصات کلام بابا طاہر
 جدا کردہ است، زیرا در تمام فہلویات (کہ سایر ترانہ های روستانی
 و دوبیتی های بابا و کلام عین القضاة و دیگران جزو آن است) وزن
 ترانہ های روستایی لازم است لذا ترجمہ دوبیتی ہا در وزن رباعی
 چندان مناسب نیست۔ اگر از این وزن صرف نظر کردہ معیار ترجمہ را
 بسنجیم ترجمہ آقا قادری بہترین ترجمہ منظوم اردو است۔ در آخر
 چند ترجمہ منظوم اردو اینجا نقل می گردد، تا نظر بہ مختصات کلام
 بابا ہر سہ ترجمہ اردوی بابا مقایسہ بعمل آید۔
 The Breeze that
 All night when I have pressed thy pillow
 The scent of Roses fills my couch at Dawn
 بابا طاہر:

تہ کہ نازندہ بالا دل ربانی
 تہ کہ بی سرمہ لازم سرمہ سابی
 تہ کہ مشکین دو گیسو در قنایی
 بواجی کہ سر گردون چرائی
 سلیم:
 تو با این قد رعنا دلربا ہے
 تو بے سرمہ بھی گویا سرمہ سا ہے
 سر دوش اپنے تو لہرا کے گیسو
 بے کیوں حیران یہ مجھ سے پوچھتا ہے

آغا صادق حسین:
 یہ چشم نازنیں ہے سر مگیں ہے

بابا طاہر جو یہ قامت حسین ہے دلنشین ہے
برای دوش زلف عنبرین ہے
یہ کیا وجہ پریشانی نہیں ہے

بابا طاہر:

مو آن محرم کہ در ظرف آمدستم
چو نقطہ بر سر حرف آمدستم
بہر الفی الف قیدی برآید
الف قدم کہ در الف آمدستم

سلیم:

سلیم:

سمندر ہوں پہ کوزے میں سمایا
وہ نقطہ ہوں جو حرفوں پر ہے چھایا
پہر الف ایک آتا ہے مجدد
میں خود بھی ہوں مجدد بن کے آیا

آغا صادق حسین:

میں وہ دریا ہوں جو کوزے میں آیا
وہ نقطہ حرف میں ہے جو سمایا
ہزاروں سال میں آتا ہے اکامرد
وہی میں ہوں الف پر ہے جو چھایا

بابا طاہر:

بمیشہ زلف بر رو ریتہ دیری
گل و سنبل بہم آمیتہ دیری
پریشان چون گری آن تاز زلفان
بہر تازی دلی آویتہ دیری

سلیم:

ترے عارض پر یہ زلفیں دلارا
گل و سنبل کہیں باہم ہیں گویا
پریشان تو کرے گا جب یہ زلفیں
تو اک اک بال میں ہو گا دم اٹکا

بایا طاہر را در شب گرم با نام رباعی موسوم کرده بودند لعل فوق بین
رباعی آغا صادق حسین:
دوبیتی ہا را در شب گرم با نام رباعی موسوم کرده بودند لعل فوق بین
مرے دلبر یہ زلفیں ریختے ہوں
گل و سنبل ہم آمیختے ہوں
پریشان تارِ گیسو جب کرے تو
تو اس سے دل ہی دل آویختے ہوں

بابا طاہر:

فگارینہ دل و جانم تہ داری
ہمہ پیدا و پنہانم تہ داری
نمی دونم کہ این درد از کہ دارم
ہمی دونم کہ در مانم تہ داری

سلیم:

تو ہے اے دوست مالک جان و دل کا
مرا ظاہر کہ باطن سب ہے تیرا
ہے کون اس غم کا باعث ہے خبر ہوں
خر یہ ہے کہ بس تو ہے مداوا

بابا

آغا صادق حسین:

مرے دلبر دل و جان ہے تیرے پاس
مرا پیدا و پنہاں ہے ترے پاس
خبر کیا درد یہ کس نے دیا ہے
مگر ہے درد کا درمان ترے پاس

بابا طاہر:

الالہ کوهسارون ہفتہ بی
بنفشہ کوکنازون ہفتہ بی

منادی می کرم شہروہ شہرو
وفای گلہزارون ہفتہ بی

سلیم:

بے الالہ کوہسارون میں دو روزہ
بنفشہ جوہبارون میں دو روزہ
صدا دون گا میں جاکر شہر در شہر
وفا بے گلہزارون میں دو روزہ

آغا صادق حسین:

جمال کوہساران چند روزہ
بہار مرغزاران چند روزہ
منادی کر رہا ہوں شہر در شہر
وفای گلہزاران چند روزہ

بابا طاہر:

ز دست دیدہ و دل از تو فریاد
ہر آنچه دیدہ بیند دل کند یاد
بسازم خنجبر نیشش ز پولاد
زنم بردیدہ تا دل گردد آزاد

سلیم:

یہ دل اور آنکہ دونوں سے بے فریاد
وہ جس کو دیکھ لے کرتا بے دل یاد

یہ سوچا ہے بہ نوک تیغ فولاد : یہ اللہ لہا
میں آنکھیں پھوڑ لوں تا دل ہو آزاد
آغا صادق حسین :

دل و دیدہ کے ہاتھوں آہ فریاد
جو دیکھے آنکھ رکھ لیتا ہے دل یاد
بنا لوں خنجر فولاد جس کو
چہر لوں آنکھ میں کہ دل ہو آزاد
حامد حسن قادری :

فریاد ہے دیدہ و دل سے فریاد
دیکھے جو آنکھ دل کرے پھر کیوں یاد
فولاد کی نوک سے بنا لوں خنجر
اور پھونک لوں آنکھ میں کہ دل ہو آزاد
بابا طاہر :

دل نازک مشال شیشہ ام بی
اگر آہی کشم اندیشہ ام بی
سرشکم گر بود خونین عجب نی
مو آزارم کہ در خون ریشہ ام بی
سلیم :

بے مثل آبگینہ دل کی بستی
وہ نازک ہے کہ ٹوٹے آہ سے بھی
تعجب کیا جو ہیں یہ اشک خونیں
ہوں نخل ایسا جڑیں خون میں ہوں جس کی
آغا صادق حسین :

مشتبه و بیخبر در دل نازک بے مثل شیشه میرا
 به حساسیت الفت بے آہوں سے شکست اندیشہ میرا
 بن لایعنا لہو تعجب کیا اگر آنسو ہیں گلرنگ
 کھیت بے لہو میں غرق بے بر ریشہ میرا
 زکامد حسن قادری :

شیشے کی طرح دل بے نزاکت پیشہ
 اک آہ میں بے شکست کا اندیشہ
 خونیں نہ ہوں اشک کیونکر میں ہوں وہ شجر
 بے خون میں غرق جس کا ریشہ ریشہ

ترجمہ پرفسور حامد حسن قادری اولین کوشش ترجمہ دوبیتی
 های باباطاھر عریان بہ نظم اردو است. این ترجمہ موجب معرفی کلام
 بابا در زبان اردو بشمار می رود. ترجمہ های آقای حضور احمد سلیم
 و آغا صادق حسین یکی بعد از دیگری بہ سالهای ۱۹۷۲م و ۱۹۷۳م
 میلادی چاپ و منتشر شده است. اگر این سال های چاپی را درست
 بدانیم حتماً ترجمہ آغا صادق حسین یک سال پیشتر چاپ شده و
 پیش نظر آقای سلیم بوده است چنان کہ از بعضی ترجمہ ها واضح می
 شود. واگر ترجمہ آغا صادق حسین در سال ۱۹۷۷م چاپ شده لازماً
 ترجمہ آقای سلیم را آغا صادق حسین خوانده است. چنانکہ از اکثر
 ترجمہ های هر دو مترجم ظاہر است. اما هر دو ترجمہ دارای
 مختصات و سبک مجزای مترجمین است و این ہم بجای خود مهم
 است. ترجمہ پرفسور حامد حسن قادری از هر دو ترجمہ اخیر جالب
 تر و عالی تر است ولی ترجمہ ایشان در بحر رباعی است و ترجمہ را
 از سبک و مختصات بابا طاھر جدا می سازد.

بابا طاھر عریان شاعری است پاکیزه فکر و احساس فوق-
 العادہ ای کہ قادر بر بیان و جذبہ و خیال بتمام باریکی و نزاکت و
 صداقت است. بیانش ساده و اثر انگیز و زبانش سلیس و روان کہ
 هر لفظ آن سحر خوابیده را بیدار کند. لهجہ محلی او را نمی شود
 ترجمہ کرد و متون مختلفی کہ بما رسیده است، در لهجہ های مختلف

زبان های محلی ایران مثل لری و کردی و تویسرکانی و غیره نوشته شده است اغلب آنها با زبان و لهجه محلی همدان بکلی متفاوت است. و بصورتی که مختلف نسخه های چاپی بما رسیده است برای خوانندگان با ذوق که همواره جویای متن صحیح و معتبری بوده اند موجب خیلی زحمت و سرگردانی است و باید دانشمندی از محققان و زبان شناسان در ایران زمین که کاملاً به لهجه های زبان های محلی ایران با اطلاع باشد، این هفت خوان را بگشایند و متن محقق از شعر بابا طاهر که از هر جهت مورد اعتماد عموم ادب شناسان باشد تهیه و چاپ کنند، و بر علاقه مندان و دوستداران و خوانندگان بابا طاهر عربان منتی نهند تا از گونا گونی سرسام آور متون بابا طاهر راه نجات بیابند و حل قانع کننده برای تفاوت های لغوی ترانه ها بدست بیاید.

کتاب سروده های بابا طاهر گردآورده پژوهنده ارجمند آقای مراد اورنگ این مسئله را بتمام اشکال جلوه داده است و لهجه های مختلف و متعدد محلی ایران که در این کتاب جمع آوری شده اعتماد خواننده بابا طاهر را از هر متنی موجود از بین برده است ولی در عین حال راه حلی را هم نشان داده است و برای لهجه شناسان ترتیب نسخه مصحح و در خور اعتماد آسان تر شده است تا دینی را که از بابا بگردن خود دارند هرچه زود تر پردازند. امید دارم که این خدمت را از بابا دریغ نخواهند داشت و هرگز بابا را گله مند نمی گذارند که نالیده است.

مو از جور بتان دلریش دیرم
 زلاله داغ بر دل بیش دیرم
 شکایت نی زگردون نی ز افلاک
 مگر از سرنوشت خویش دیرم

مأخذ

۱- رباعیات بابا طاهر، تدوین و تعلیقات عندلیب شادانی. توضیحاتی درباره مختصات ترجمه ندارد.

۲- هفت صد ترانه - روستایی ایران، گردآورده آقای کوهی کرمانی، چاپ دوم مختصات ندارد. (کانون معرفت تهران).

۳- ترانه های بابا طاهر عریان، ترجمه ادورارد بیرون آلن و ترجمه منظوم البزابت کرتیس برتتون - یوسف جمشیدی پور، کتابفروشی فروغی ۱۳۴۲ش (۱۹۶۳ میلادی).

۴- سروده های بابا طاهر - مراد اورنگ.

۵- دیوان بابا طاهر عریان - وحید دستگردی، چاپ دوم، امیر کبیر تهران،

۱۳۴۲ش / ۱۹۵۴م

۶- شرح احوال و آثار و دربیتی های بابا طاهر عریان بانضمام و ترجمه کلمات قصار وی منسوب به عین القضاة شرح و تفسیر محمد ابراهیم مشهور به خطیب رزیری، به کوشش جواد مقسود - (از انتشارات انجمن آثار ملی تهران)

۷- دربیتی نامه بابا طاهر، ترجمه منظم اردو از حضور احمد سلیم، مکتبه مسعود

۸- ترجمه رباعیات بابا طاهر (به زبان اردو) حیدر آباد، از پروفیسر حامد حسن قادری. رجوع شود به تاریخ رباعیات اردو، (اردو رباعی) از دکتر فرمان فتحپوری، مکتبه سنگ میل کراچی چاپ اول (۱۹۶۰م).

۹- دربیتی های منتخب بابا طاهر عریان با ترجمه به شعر اردو و انگلیسی از پروفیسر آغا محمد صادق حسین (کویته) چاپ اول (۱۹۷۲ یا ۱۹۷۷ میلادی)

[Faint bleed-through text from the reverse side of the page, including words like 'کتابخانه' and 'مکتبه']

عارف نوشاهی

کتابهای تازه

کتاب در این بخش فقط آثار مربوط به زبان و ادبیات فارسی و ادب و فرهنگ اسلامی و ایرانشناسی تقدیر معرفی می شود.

کتاب مؤلفان و ناشران از هر کتاب دو نسخه به دفتر مجله دانش

ارسال کنند.



پیر حسام الدین راشدی اور ان کے علمی کارنامے (اردو)
مولانا صباح الدین عبدالرحمن

مؤسسه تحقیقات علمی آسیائی میانه و غربی ، دانشگاه کراچی

۱۹۸۲م ، ۸ + ۷۲ ص ، ۶۰ روپیہ

پیر حسام الدین راشدی ایراندوست و ایرانشناس معروف پاکستان در ۱۹۸۲م از ماجدا شده است. مؤسسه نامبرده هر سال جلسه ای به یاد بود مرحوم راشدی برگزار نموده دوستان راشدی و راشدی شناسان را در یکجا جمع می کند. کتاب حاضر مشتمل بر خطابه مولانا صباح الدین عبدالرحمن مسنول دارالمصنفین، اعظم گر (هند) دوست دیرینه مرحوم راشدی میباشد که در جلسه سال ۱۹۸۴م ایراد شده است. در این سخنرانی مولانا صباح الدین — که او نیز در ماه نوامبر ۱۹۸۷م به عالم جاودانی شتافته است — یک به یک آثار مرحوم راشدی را مورد بررسی قرار داده است.

ضمناً چهار مقاله دیگر نگاشته دوستان صمیمی پیر راشدی مبنی بر احساسات آنان نسبت به اخلاق و کارهای آن مرحوم در این کتاب درج گردیده است.

خدمات استاد راشدی برای زبان فارسی و فرهنگ ایرانی یا بهتر است بگوییم فرهنگ مشترک ایران و شبه قاره چنان گسترده است

که مجموعه حاضر را میتوان صرفاً مقدمه یک کتاب بزرگ پیرامون شرح حال و آثار و خدمات پیر رашدی که هنوز جای آن خالی است، قرارداد. دانشگاه های پاکستان و ایران باید بدین کار بزرگ و بنیادی توجه نمایند.

کلیات عطا (فارسی)

عطاءالله خان عطا

پشاور، ۱۹۸۲م، ۲۸۲ + ۲۰۶ص

عطاءالله خان متخلص به عطا شاعر معاصر فارسی گوی پاکستان است که در ۱۸۹۸م در حوالی پشاور در روستایی بنام "نکوازه" (بخش ذیره اسمعیل خان) متولد شد و تحصیلات خود را در دانشکده اسلامی پشاور آغاز کرد و در دانشگاه اسلامی علیگره پایان داد. شغل او "وکالت" بوده اما شوق او "شعر گویی" است و احياناً شعر بفارسی گفتن، که اینک کم تر خواننده و شنونده دارد. شاید به همین علت وی گفته است:

عطا که در وطن تو سخن نمسی و رزند
بسیا که عازم شمسیراز و فارساب شوم

کلیات عطا که مشتمل بر حدود ششصد صفحه می باشد، دارای همه نوع اشعار است. یعنی اشعار دینی، عشقی، فکاهی و اجتماعی.

جلد اول کلیات دارای اشعار مذهبی و مثنویات اجتماعی و ملی است و در جلد دوم غزلیات، قصاید و مراثی، و قطعات آمده است.

شرح حال سراینده در مجله "وحید" (تهران) شماره ماه رمضان ۱۳۸۶. ق آمده است. اینک گزیده ای از اشعار او:

غزل

گفتم: صنمی یا قسری؟ گفت که هر دو
خورا پسری یا بشری؟ گفت که هر دو
گفتم: ز رخ خوب و لب لعل روان بخش
گلبرگ تری یا شکری؟ گفت که هر دو

گفتم: دُرِ یکدانه در یای جمالی؟
یا چون سخن من گُهری؟ گفت که هر دور
گفتم: شب هجران مرا کوکب نوری؟
یا شام غم را سحری؟ گفت که هر دور
گفتم که تو چون مصرع من گوهر نابی
یا قطره خون جگری؟ گفت که هر دور
گفتم ز بنارس پسر برهمن استی؟
یا شاهد مُلک تتری؟ گفت که هر دور
گفتم که تو غلمان پری روی بهشتی

یا منبچه سیم بری؟ گفت که هر دور
گفتم که «عطا» تو هدف تیر بلانی؟
یا تیغ غمش را سپری؟ گفت که هر دور
خطاب به ترکیه و ایران و افغانستان و پاکستان

پیامم به ترکی و ایران یکسیت
به اقلیم خویش و به افغان یکسیت
که مأمسلم و اصل ما اعجمی است
بیکدیگری نسبت ما قویست
همه پیروان کتاب و سنن
عبادت گزاران یک ذوالمنن
به توحید حق اعتقادیم هست
یقین بر حساب و معادیم هست
به پیغمبران است ایمان ما
به هر یک قدا مال و هم جان ما
خصوصاً محمد علیه السلام
که ختم رُسل هست و خیرالانام
ز تعلیم او یک جهان روشن است
دل و دیده مؤمنان روشن است

چراغ خموشِ عجم ضو گرفت
 به نوعِ دیگر جلوهٔ نور گرفت
 ز شمعِ عجم وادی قندهار
 درخشان چو از ماه شبهای تار
 سوی غرب روشن شده «انقره»
 منور سوی شرق تا «آگره»
 عجم داد از دین قیَم پیام
 علوم کتاب و علوم کلام
 ز سعدی شیراز و مولای روم
 درخشید بر چرخ ایران نجوم
 سنائی و خاقانی و عنصری
 عراقی و فردوسی و انوری
 هنینطور فارابی و بوعلی
 بنچرخ عجم زهره و مُشتی
 همه عندلیبانِ باغِ عجم
 همه طوطیانِ بهشتِ ارم
 فرستاد هر سو عجم نورِ علم
 منور جهان گشت از طورِ علم
 به بنگاله آمد چو قند سخن
 شده طوطی هند شکر شکن
 نظیری و عرفی صاحبِ قلم
 به هند آمده از دیارِ عجم
 به اقلیم هندوستان اهلِ فن
 گهر ریخت جای سخن از دهن
 ز پیشینیان خسرو دهلوی
 کلیم و غنی، بیدل و آملی
 اسیر و ظهوری و مخفی دیگر
 ابو طالب و غالب نام در
 دگر فیضی و سرمد دهلوی
 قتیل و قُسی، ملا ناصر علی

اینک قلم

ازان بسعد در هند اهل سخن
 گرامی و شبلی و اقبال و من
 بقول نبی کفر یک ملت است
 به دین دشمنی صاحب جدت است
 سم سیم و زر می دهد قند پوش
 حشیشی دهد می برد عقل و هوش
 اگر ده دهد می برد ده و صد
 به خیرات سوداگری می کند
 ترا چند روزی بجان پرورد
 که روزی ز جان عزیزت خورد
 حذر از چنین دشمن هوشیار
 که مار است با کفچه زهر دار
 بترس از کرمهای آن دلبری
 که در آستینش بود نشتری
 پس ای دوستان عجم زادگان
 بجزو مامنی زیر یک سایبان
 زیر مرغزاریم ما هر چهار
 یکی درخزان و یکی در بهار
 گل و برگ یک گلستانیم ما
 نگارنده یک بهاریم ما
 اگر خار در پای ایران خلد
 دل کابل و پاک و ترکی تپد
 و گسر ملک ما را زیسانی رسد
 گریبان خود ترک و افغان دره
 و گسر ترک و افغان بنالند گاه
 بر دیگران را نماند کلاه
 در آمیز بایک دگر همچنان
 که بینیم در انقره اصفهان
 به لاهور سیر صفا هان کنیم
 به کابل تماشای ملتان کنیم

نشاپور و مشهد، کراچی شوند
 سمرنا و لاهور غزنسی شوند
 بیا تا نمک خوار یک خوان شویم
 بیکدیگری باز اخوان شویم
 بیاتنا چو طفلان یک مادری
 رویسم و درآسیم از یسک دری
 اگر دهر قصد یک از ما کنند
 در آن یک همه چار را بنگرد
 به یک چار بینند و در چار یک
 به افکار و گفتار و کردار یک
 (۱ : ۲۱۵-۲۲۲ ملخصاً)

اینک قطعه شعر فکاهی عطا:

سوگندهای معشوق

ز لطف آن بت طناز کرد وعده وصل
 و شوق داده به سوگندهای گوناگون
 بحق رفعت ارض و بحق پستی چرخ
 بحق تنگی هامون و خشکی جیحون
 بحق زشتی حور و بحق ظلمت مهر
 بحق حسن دلاویز رنگی شبگون
 بحق سیر لبی های ساحل دریا
 بحق خشکی بادام و روغن زیتون
 بحق لاغری پشت پیل کوه پیکر
 بحق فربهی جسم عاشق محزون
 بحق دانش گاوخر و شعاری خر
 بحق کودنی برعلی و افلاطون
 بحق کوری شاهین و خرد بینی مور
 بحق نرمی فولاد و سختی اکسون
 بحق ساده دلی های مردم افرنگ
 بحق پختگی عهد هندوی ملعون

بِحَقِّ دِلْدَهٗ حَقِّ بَيْنِ اِحْوَالِ بَيْنَا
 كِه عَيْنِ دَر نَظَرِ او هَمِي نَمَايَد نُون
 بَه سَرْدِ مَهْرِي وَ بِي التَّفَاتِي عَاشِق
 بَه گَرْمِي نَگِ مَهْرِ دَلْبَرِ مَفْتُون
 بَه قَهْرِ وَ غَصَبِ وَ بُغْضِ وَ عِدَاوَتِ كِينِه
 كِه بُوَد جَانِبِ لَيْلِي بَه سَيْنَهٗ مَجْنُون
 بَه زَهْرَدَارِي نُوْشِ وَ بَه نُوْشِدَارِي زَهْر
 بَه غَنَگَسَارِي اَدْوَارِ چَرخِ مِينَا گُون
 بَه عَجْزِ رَسْتَمِ دَسْتَانِ وَ سَسْتِي لَنْدِهْوَر
 بَه بُخْلِ حَاتَمِ طِي وَ فُقَيْرِي قَارُون
 بَه شَعْرِ نَاقِصِ رُومِي وَ سَعْدِي وَ عَرْفِي
 كِه اَكْثَرِشِ هَمِهٗ بِي مَعْنِي اَسْتِ وَ نَامُوزُون
 چُو كَرْدِ اَز رِه اِخْلَاصِ عَهْدِ وَ صِلِ بَه مَن
 بَتِي كِه هَسْتِ بَه اَقْلِيمِ رَاسْتَانِ بِيچُون
 بَگَفْتَمَشِ كِه يَقِينِ كَرْدِهٗ اَمِ بَه وَعْدَهٗ تَر
 دَلِي بَكَامِ "عَطَا" نَيْسْتِ كَرْدَشِ كَرْدُون

و كِه رَسْمِي رَسْمِ رَسْمِ رَسْمِ رَسْمِ رَسْمِ
 رَسْمِي رَسْمِي رَسْمِي رَسْمِي رَسْمِي
 رَسْمِي رَسْمِي رَسْمِي رَسْمِي رَسْمِي

✽ مخدوم محمد هاشم تتوی (بزبان سندي)

عبدالرسول قادری بلوچ

سندي ادبي بورڈ، حيدرآباد، ۱۴۰۸ھ، ۱۶۴ص، ۲۰ روپيه.

مخدوم محمد هاشم تتوی (۱۱۰۴-۱۱۷۴ھ) یکی از مفاخرِ سرزمینِ تاریخی سند است که بخاطرِ خدماتِ علمی دینی خود در جهانِ اسلامی همیشه موردِ احترامِ بوده است. کتابِ حاضر در شرحِ احوال و آثارِ همانِ نابغهٔ سند میباشد. در این کتاب نام ۱۴۱ تألیفِ مخدوم درج شده است که از انبیا ۲۱ کتابِ بزبانِ فارسی است و بقیه بزبانِ عربی و سندي. مخدوم به این هرسه زبان شعر نیز می سرود. اینک رباعی فارسی او:

رحمته ای از عاشق صادق، محب خوش نام بنام
 ۱۴۴۰ نین در حال تعزیت ملخصین کنان حزن تمام
 مدت ری با سوزنا دلک اشک همین ریزن ز چشم
 لیکن ندهی راز محبت به عوام

رحمته تعالیه له یسبحه و یصلی علیها و علی آله و سلم

هر چند که بزم که رحمت تو کجاست (۸۳۱/۱۵)

پنج اثر جدید عارف نوشاهی

۱) پاکستان میں مخطوطات کی فہرستیں (کتابیات)

جلد اول (اردو)

۱۹۸۸

عارف نوشاهی

مقتدرہ قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۸م، ۱۲۹ص، ۲۲ روپیہ

کتابشناسی فارس نسخ خطی در پاکستان است. در این کتاب
 مشخصات ۱۵۲ مجلد فهرست مربوط به نسخه های خطی عربی و
 فارسی و اردو و زبانهای محلی شبه قاره درج شده است.

۲) بھارت میں مخطوطات کی فہرستیں (اردو)

سید عارف نوشاهی

مغربی پاکستان اردو اکیڈمی - لاہور، ۱۹۸۸م، ۱۶۰ صفحہ،

۵۵ روپیہ

کتابشناسی فهرست های نسخه های خطی در هند است. در این
 کتابشناسی روپہم رفته ۲۲۴ مجلد فهرست معرفی شده است که عمدتاً
 مربوط به نسخ عربی، فارسی و اردو میباشند.

۳) فہرست مخطوطات اردو کتابخانہ گنج بخش (اردو)

عارف نوشاهی

مغربی پاکستان اردو اکیڈمی، لاہور، ۱۹۸۸، ۱۶۶ص، ۵۰ روپیہ

کتابخانہ گنج بخش در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
 اسلام آباد به خاطر آثار نفیس خود مورد توجه کتابشناسان و دانش

پژوهان جهان میباشد. در این کتابخانه تعدادی از نسخ خطی
 بزبانهای پاکستان و هند میباشد. از جمله نسخه های بزبان اردو
 است. در این فهرست ۱۹۷ نسخه از ۱۸۵ اثر اردو معرفی شده
 است..

❁ مجموعه اشعار پراکنده محمد ماه صداقت کنجاهی

(م ۱۴۸۵) (فارسی)

فراهم آورده عارف نوشاهی

شرح حال سراینده بقلم استاد خلیل الله خلیلی

اداره معارف نوشاهی، ساهن پال، ضلع گجرات، ۱۲۶۷ش.

۱۴۲ص.

صداقت کنجاهی برادر زاده غنیمت کنجاهی از میان شاعران
 خوش فکر پنجاب است که بیشتر آثار منظوم خود را در اثر حالتی
 که عرفا آن را "سکر" می خوانند، بآب شسته بود. آنچه که از آثار
 منظوم او باقی مانده مثنوی "خط بغداد" است و یا اشعاری که در
 کتاب منشور او "ثواقب المناقب" و تذکره های شعراء ضبط شده
 است. در مجموعه حاضر غیر از مثنوی خط بغداد، هر اثر منظوم
 صداقت که در ثواقب المناقب و سایر تذکره ها دیده شد، فراهم آمده
 است. این آثار منظوم به صورت مثنوی، غزل، مرثیه، رباعی، قطعه
 و تک بیت ها آمده است. اینک نمونه اشعار:

امشب طلب شراب گلگون کردم

بر لشکر توبه فکر شبخون کردم

سودای زهد خشک بودم عمری

آخر این خون مرده بیرون کردم

فکر من روزه دار کنید

خرما و نملک از لب دلداری کنید

در موسم زنبوسه پرهیز چه سود؟

اکنون شام است اذن افطار کنید

از شور طرب شیون افغان خوش تر
 و ز عشرت دوران غم جانان خوش تر
 مانند طفل اشک در مکتب عشق
 عاشوره مرا زعید قربان خوش تر

هر چند که بزم گاه وحدت تنگ است
 با جام جهان نای جم هم سنگ است
 آینه که هست ساده پُر کاری
 بی رنگی او نمونه هر رنگ است

کتاب شناسی - شماره دوم - از شاعران و ادیبان و عارفان
 زیر نظر سید عارف نوشاهی و دکتر گوهر نوشاهی
 اداره معارف نوشاهی، ۶۹- ماڈل ٹاؤن، سہالہ روڈ، اسلام آباد، ۱۹۸۸ م.
 ۲۲۸ ص، ۴۰ روپیہ.

مجموعه مقالات اردو است مربوط به مسائل کتاب شناسی، به
 شرح زیر:

۱- (متن) ثلاثة غساله تالیف حکیم حبیب الرحمن، باہتمام
 عارف نوشاهی و بتعاون دکتر کلثوم ابوالبشر، فہرست ۱۷۲ اثر فارسی
 است کہ در بنگال تالیف شدہ است.

۲- مسائل املای فارسی از نظر تدوین متون، نوشته دکتر رشید
 حسن خان استاد دانشگاه دہلی.

۳- کتابشناسی مآخذ تاریخ قصور، نوشته محمد اقبال مجددی
 استاد یار ام - آ - او کالج لاہور.

۴- تدوین جدید دیوان غالب نسخه حمیدیه، سرگزشت آن از
 تسلوید تا چاپ، نوشته دکتر گوهر نوشاهی معاون علمی مقتدرہ قومی

زبان اسلام آباد. بسیار کوتاه و مفید، فرج دادم کہ ہر بہ پیشتر
 "آشنایان" ملاقات کنم. آشنایانیکہ از سالہا از راہ دور با آن سلام و
 پیام رد و بدل می شد و با آثار مکتوب آنان جزو جام بودہ است.

۵- لوازم کتابت - از روی بیاض خوشبوئی مورخ ۱۱۱۰ هـ
 محفوظ در کتابخانه دیوان هند منقول شده است.
 ۶- نقدی بر ترجمه اردو کتاب "با کاروان حله" و در کتاب
 دیگر.

۷- (متن) "الف نامه کبیر" (اردو) باهتمام دکتر محمد انصارالله
 استاد دانشگاه اسلامی علیگره. مع ۵۲۰ + ۵۴۴ ص ۲۰
 * * *
 از دربا به دریا - کشف الابیات مثنوی اش
 محمد تقی جعفری

وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۵ ش.
 چهار جلد ۴۸۸ + ۵۰۲ + ۵۲۰ + ۵۴۴ ص، قیمت هر جلد
 ۲۰۰۰ ریال.

* تجزیة شبه قاره هند و استقلال بنگلادش
 محمد مهدی آخوند زاده

وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، دفتر مطالعات
 سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۵، ۱۶۸ ص، ۲۵۰ ریال

* تفسیر کابلی - جلد چهارم
 محمود حسن دیوبندی

فضل، بیرجند، ۱۳۶۵ ش، ۶۲۶ ص، ۲۱۰۰ ریال.

* گزیده اشعار فارسی اقبال لاهوری
 بکوشش ابوالقاسم رادفر

امیر کبیر تهران، ۱۳۶۵ ش، ۱۰ ص، ۱۱۵ ریال.

* فتوح الحرمین
 محی الدین لاری

به کوشش علی محدث
تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶ ش، ۲۸، ص ۴۰۰، ریال، کوشش علی محدث، تهران،

❖ مقالات علامه قزوینی - جلد های ۲، ۳، ۴

عبدالکریم جزیره دار
تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ ش، ۱۶۵۰، ریال، کوشش علی محدث، تهران،

❖ حدیقه الشعراء

احمد دیوان بیگی شیرازی
تهران، زرین، ۱۳۶۵ ش

تذکره ای است ارزنده و مفصل از شاعران و ادیبان و عارفان
و درویشان و بزرگان عصر قاجاری، از سال ۱۲۰۰ تا ۱۲۱۰ هـ.

❖ حیرت نامه، سفر نامه به لندن

میرزا ابو الحسن خان ایلچی
به کوشش حسن مرسل وند

تهران، رسا، ۱۳۶۴ ش، ۲۸۸ ص

همان کتابیست که در دانش شماره ۱۲ معرفی شده و آنجا
صاحب مقاله احتمال داده بود که شاید این کتاب چاپ نشده است.

آینه گر «شاعر آینه ها»

معرفی چند اثر استاد شفیع کدکنی

هنگام سفرم به تهران در سال ۱۳۶۲ ش توسط خانم منصوره
کاویانی (شیوا) اولین بار گوشم با نام دکتر کدکنی آشنا شد. خانم
اصرار داشت که حتماً دکتر کدکنی استاد دانشکده ادبیات را ببینم.
اما من که فرصت بسیار کوتاه داشتم، ترجیح دادم که هرچه بیشتر با
«آشنایان» ملاقات کنم. آشنایانیکه از سالها از دور با آنان سلام و
پیام رد و بدل می شد و یا آثار مکتوب آنان حرز جانم بوده است. و

برای من فرصت خوبی بوده که اینک خود را به محضر آن سروران برسانم. البته موفق هم شدم. بعضی تلاشها مثمر به ثمر نشد. مثلاً یاد دارم که يك روز تلفنی با استاد خدیوجم قرار گذاشتم که فلان ساعت به حضورش می رسم. اما ترافیک «گم راه کننده» تهران ما را چنان در راه نگهداشت که نتوانستیم سر وقت موعود به میعادگاه برسیم. کمی دیر تر به منزل استاد رسیدیم و هرچه زنگ زدیم صدایی برنخاست. شاید استاد پس از انتظار مایوس شده، سر کار رفته بود. پس از چند ماه در پاکستان شنیدم که استاد خدیوجم دعوت اجل را لبیک گفته است. من هنوز افسوس حسرت ملاقات می خورم. قصه کوتاه اینکه دکتر کدکنی برای من «بیگانه» مانندی بود و نتوانستم این بیگانگی را از میان بردارم. تا اینکه در ۱۳۶۷ش خبر انتشار کتاب ایشان دربارهٔ بیدل «شاعر آینه ها» به پاکستان رسید و من در طی نامه ای از ایشان تقاضا کردم که نسخه ای از کتاب خود به بنده ارسال نمایند. استاد از راه تَلَطَّف همراه با «شاعر آینه ها» آثار دیگر خود را نیز مرحمت فرمودند و بادیدن این آثار باز پشیمان شدم که چرا با این استاد گرانمایه که زنده کنندهٔ سنت مرحومان علامه قزوینی و دکتر معین یعنی کار بُردِ دَقّت و وسواس فوق العاده ای در کارهای علمی می باشد، «آشنا» نشدم. البته گاهی آشنایی غایبانه بهتر از ملاقات حضوری است. و خطاب ما به استاد کدکنی از زبان حافظ است:

ای غایب از نظر که شدی همنشین دل

میگویمت دعا و ثنا می فرستمت

آثار پیشینیان که پیش از این بتصحیح استادان طراز اول عرضه شده اند، پرداختن به تصحیح و تنقیح مجدد آنها «جواز و جسارت» می خواهد. و کار استاد کدکنی تاحدی بلند است که خود بخود جواز این جسارت را فراهم می کند. اینک آشنائی مختصری با آثار دکتر کدکنی که بدست ما رسیده است:

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید

(در دو بخش)

تألیف محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بن ابی سعید

میهنی. شرح الفیقه فی شرح الفرائض و شرح الفرائض و شرح الفرائض
مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیع کدکنی. انتشارات
مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶ ش، دوپست و سی و
نه + ۱۰۶۲ ص، ۵۰۰۰ ریال.

پیش از این، سه استاد برجسته یعنی ژو کوفسکی، مرحوم
احمد بهمنیار کرمانی و دکتر ذبیح الله صفا به تصحیح این متن مبادرت
ورزیده اند. اما به قول دکتر کدکنی: «این چاپ اسرار التوحید بلحاظ
اصول تحقیق و نسخه هایی که در تصحیح آن مورد استفاده بوده است
و نیز روش علمی تهیه متن یا هیچکدام از چاپهای قبلی قابل مقایسه
نیست. بی گمان این چاپ بلحاظ صحت ضبط کلمات و درستی
عبارات و سلامت ترکیب جمله ها از اصالتی برخوردار است که چاپهای
قبلی یکسره از آن محروم بوده اند.» (ص پنج). بخش دوم این چاپ
مشمول بر تعلیقات و توضیحات و فهارس گوناگون است (از ص ۴۴۲
تا ۱۰۶۲).

حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

تالیف جمال الدین ابو روح لطف الله ابن ابی سعید بن ابی
سعد (متوفی ۵۵۱ هـ) شرح الفرائض و شرح الفرائض و شرح الفرائض
مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیع کدکنی. انتشارات
مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶ ش، ۱۶۶ ص، ۱۰۰۰
ریال.

پیش از این دو تن از اهل فضل به چاپ و نشر این کتاب
همت گماشته اند. نخست استاد ژو کوفسکی و سپس استاد ایرج
افشار که آنرا دوبار دیگر منتشر کرده است و بقول دکتر کدکنی چاپ
حاضر «درست ترین و قابل اعتمادترین چاپ این کتاب می تواند
بشمار آید.» (ص ۵۷۵).
و مشرق «سافر» و غزلیات فارسی از مورد بررسی قرار گرفته است.

✽ **صُورِ خیال در شعر فارسی**، تحقیق انتقادی در تطورِ آیات‌های * شعر پارسی و سیرِ نظریهٔ بلاغت در اسلام و ایران
تالیف دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی راه‌کننده، تهران، ما را چنان در
مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۶ ش، چاپ سوم، ۷۲۲ ص، ۸۰۰ ریال.

این کتاب در دو بخش فراهم آمده است. در بخش نخستین به طرح کلی و عمومی مسائل مربوط به صُورِ خیال و نقد و تحلیل آراء علمای بلاغت اسلامی در باب بیان و شیوه‌های مختلف آن پرداخته شده و در بخش دوم مؤلف یک‌یک شاعران برجستهٔ زبان پارسی را از آغاز پیدایش ادبِ دری تا پایان قرن پنجم هجری مورد نظر قرار داده و در سراسر شعرهای موجود این دوره بررسی کرده است.

آثار تازه چاپ نجیب مایل هروی

✽ **چهل مجلس یا رسالهٔ اقبالیه**
امالی شیخ علاءالدوله سمنانی، تحریر امیر اقبال‌شاه بن سابق سجستانی
مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی.

انتشارات ادیب، تهران، ۱۳۶۶ ش، ۲۷۲ ص، ۱۵۰۰ ریال.
مجموعهٔ ملفوظات شیخ سمنانی است که پیش از این بکوشش عبدالرفیع حقیقت بطور ناقص چاپ شده بود.

آقای مایل در پیشگفتار خود به تتبع دکتر محمد بشیر حسین، امیر اقبال شاه و مخدوم جهانیان جهانگشت را یکی پنداشته و در نتیجه سال وفات مخدوم (۵۷۸۵ ق) را سال وفات امیر اقبال قرار داده اند که درست نیست.

❁ رسائل ابن عربی - ده رساله فارسی شده

مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی. نشریه کاظمی

انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۷ش، پنجاه و نه + ۲۷۱ص، ۲۰۰۰

ریال

ترجمه فارسی ده اثر ابن عربی است که افراد مختلف در

زمانهای مختلف بدان پرداخته بودند. اسامی رسایل بشرح زیر است:

۱- حلیه الابدال. ۲- رساله الغوثیه. ۳- اسرارالخلوة. ۴- حقیقه

الحقایق. ۵- معرفة رجال الغیب. ۶- نقوش الفصوص. ۷- ابیات

دهگانه. ۸- رساله الانوار. ۹- معرفت عالم اکبر و عالم اصغر. ۱۰- رساله

الی الامام الرازی.

❁ معارف

سلطان ولد فرزند مولانا جلال الدین محمد مولوی به کوشش

نجیب مایل هروی. نشریه کاظمی

انتشارات مولی تهران، ۱۳۶۷ش، بیست و چهار + ۲۵۱ص، ۱۸۰۰

ریال

مجموعه تقریرات عرفانیست. کتابیست استوار در راستای

شناخت طریقت مولویه. ۵- پیاده کردن زبان مولوی

❁ همین کتاب را پیش از این حاج شیخ عبدالله حائری با مقدمه

خود چاپ کرده بود که افتادگیهایی بسیار زیاد و نواقص چشمگیر و

اغلاط بی شمار داشت. اما چاپ حاضر نسخه ایست کامل و پاکیزه.

❁ اقبال کا فارسی کلام - ایک مطالعه (اردو)

تالیف رفیق خاور

بزم اقبال - لاهور، ۱۹۸۸م، ۲۱۸ص، ۸۰ روپیه.

تاریخ بررسی منظومه های فارسی اقبال لاهوری است که سبک بیانیته و

غنائی و تمثیلی دارد. و نیز مثنوی "پس چه باید کرد ای اقوام شرق"

و مثنوی "مسافر" و غزلیات فارسی او مورد بررسی قرار گرفته است.

۱۹۸۵م، ۲۶ص، ۲۰ روپیه.

❁ تصوف (اردو). حصه اول. سید رفیع الدین عطار و ابن عربی ❁

سید رحید اشرف

دائرة المعارف حضرت مکان، ویلور، هند، ۱۴۰۸ھ، ۲۴۵ص، ۴۰۰روپیه

مجموعه مقالات عرفانی مؤلف است از انجمله مقاله ای بعنوان

"ابن عربی و شیخ علاءالدوله سمنانی و سید محمد کیسودراز".

تجدید چاپ چند تذکره شاعران

اقبال اکادمی پاکستان بیست سال پیش سه تذکره ارزنده

شعرای فارسی گوی منطقه شبه قاره را عرضه نموده بود که بعلا

خواستار زیاد و به مرور روزگار تقریباً کمیاب شده بود. اینک اکادمی

مزبور دست به چاپ افست آنها زده و بار دیگر این کتابهای مفید را

در دسترس همگانی قرار داده است. این سه تذکره بشرح زیر است:

❁ تذکره شعرای کشمیر تألیف اصلح میرزا. قیمت ۵۱ روپیه.

❁ تذکره شعرای کشمیر تألیف حسام الدین راشدی، در چهار جلد،

و قیمت هر جلد ۵۱ روپیه.

❁ تذکره شعرای پنجاب تألیف خواجه عبدالرشید. قیمت ۵۱ روپیه.

❁ محل فروش: اقبال اکادمی پاکستان، ۱۲۱-۱۲۲، نیو مسلم

ٹاؤن، وحدت روڈ، لاهور.

❁ کتاب "شاعران فارسی گوی سندھ" تألیف سدا رنگانی

نخستین بار در ۱۹۵۶م انتشار یافته بود. اینک تجدید چاپ شده

است با مشخصات زیر:

PERSIAN POETS OF SINDH

by H.I. Sadarangani

Sindhi Abadi Board, Hyderabad.

XXI + 319 + 26 p.p. 1987, Rs. 75.

این کتاب مشتمل بر تاریخ شعر فارسی در سند است از ابتدا

تا روزگار حکومت انگلیس.

بعضی انتشارات مقتدره قومی زبان - اسلام آباد

✽ ایران میں قومی زبان کے نفاذ کا مسئلہ:
مشکلات اور حل (اردو) (مسئلہ نفاذ زبان رسمی در ایران:
مشکلات و راه حل آن)

دکتر محمد ریاض

۱۹۸۸ م، ۱۲۸ ص، ۲۰ روپیہ

در اوائل قرن نوزدهم میلادی راه ورود واژه های زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی به زبان فارسی باز شد و پیش از این زبانهای عربی و ترکی نفوذی در زبان فارسی داشته اند. در این کتاب بررسی شده است که دولت مردان ایران یا علمای آنجا در قرن حاضر برای ترویج زبان فارسی در دانشگاهها و ادارات چه تلاشهای کرده اند، و از زبانهای خارجی تا چه حد کمک گرفته اند و یا برعکس بجای لغات و اصطلاحات خارجی چه تراکیب فارسی وضع نموده اند.

کتاب در پنج بخش تقسیم شده است: ۱- نفاذ زبان فارسی، ۲- سبک های زبان یعنی زبان نوشتاری، زبان اداری، زبان علوم، زبان علوم، زبان فنی و تکنیکی، زبان ادبی، ۳- اصطلاح سازی، ۴- فرهنگستان زبان ایران، ۵- پیاده کردن زبان فارسی در درس گاه ها.

✽ سفارشات املاء و رموز اوقاف (اردو)

اعجاز راهی

۱۹۸۶ م، ۸۰ ص

✽ کتابیات اردو مطبوعات ۱۹۸۲

خالد اقبال یاسر

۱۹۸۶ م، ۸۸ ص، ۲۵ روپیہ

در آن کتابهای که از فارسی به اردو ترجمه شده یا مربوط به تاریخ ایران است، نیز نشان داده شده است.

✽ کتابیات قواعد اردو

ابو سلمان شاهجهانپوری

۱۹۸۵ م، ۱۲۶ ص، ۲۰ روپیہ

کتابشناسی کتابهای دستور زبان اردو است. چون مؤلف فصلی برای کتابهای چاپ شده در خارج نیز باز کرده است، بجای بود کتابهای چاپ ایران را هم می آورد مثلاً کتاب "راهنمای زبان اردو" تألیف دکتر شهریار نقوی از انتشارات دانشگاه تهران.



مجلات دانشگاه پنجاب لاهور

✿ اورینتال کالج میگزین

جلد ۶۱ شماره او ۲، شماره مسلسل ۲۴۲ - ۲۴۳
مدیریت پروفیسور سید محمد اکرم
دانشکده خاور شناسی، دانشگاه پنجاب لاهور.

بعضی مقالات این شماره: معرفی کتاب حلیه شریفه یا شمائل و اخلاق نبوی اثر فارسی قاضی محمد ثناء الله پانی پتی، بقلم دکتر محمود الحسن عارف/قند پارسی: یکی از جنگهای کمیاب شعر فارسی، بقلم رئیس نعمانی/نظر غالب دهلوی راجع به زندگی، بقلم دکتر تحسین فراقی.

✿ مجله تحقیق

جلد ۱ شماره ۱ تا ۴، شماره مسلسل ۲۷ تا ۳۰
مدیریت پروفیسور دکتر سید محمد اکرم
دانشکده علوم اسلامی و شرقی، دانشگاه پنجاب، لاهور

بعضی محتویات این شماره: اجداد قاضی محمد ثناء الله پانی پتی بقلم دکتر محمود الحسن عارف/بررسی تحقیقی زبانهای سامی بقلم دکتر مظهر معین/متن فارسی چهار رساله علامه جلال الدین دوانی، بتصحیح دکتر ظهورالدین احمد. این چهار رساله بقرار زیر است:

- ۱- دیوان مظالم یافی تحقیق احکام السیاسة
- ۲- صیحه و صدا
- ۳- رساله تهلیله (در تحقیق معنی کلمه توحید)
- ۴- شرح غزل حافظ



(ع) رحمة لا ینبغی

انتشار آخرین اثر منظوم استاد خلیلی

آخرین مثنوی سروده استاد خلیل الله خلیلی (م ۱۲۶۶ ش) به عنوان "در سایه های خیبر" بکوشش پسرش مسعود خلیلی، در ماه حمل (فروردین) ۱۲۶۷ ش در اسلام آباد منتشر گشته است. این مثنوی بالغ بر ۱۱۴۵ بیت و در ۱۷۲ صفحه می باشد و بیشتر منظومه هایی را در بر می دارد که استاد خلیلی در واپسین روز های خود در اسلام آباد سروده بود.

این مثنوی مشتمل است بر حکایات اخلاقی و عرفانی و نیز منظومات بیاد افغانستان و در آرزوی آزادی آن. اشعارش همان سوز و گداز را در خود دارد که در سایر آثار استاد که در ایام دوری از وطن سروده شده است، دیده می شود. در پیشگفتار مثنوی، مسعود خلیلی نوشته است که "از پدرم نزد من اثری دیگر برای طبع نمانده بجز پارچه یی چند، آنهم در نشر که خود در آخرین لمحات حیات خویش از من خواسته بودند که این نوشته ها را در افغانستان آزاد، افغانستانی که بر پشته های علم های توحید در اهتزاز باشد، به چاپ برسانم". اینک افغانستان در آستانه آزادی می باشد و امیدواریم هرچه زود تر از نشر دری استاد خلیلی — که همان خلوت و عذوبت شعر او را دارد — نیز بهره مند بشویم.

بشیرین سخن، در روزی که
 یاد عشق میسر شد از لعل یک چشمه
 کشیدم لبم به غنچه لبان
 ز آن پیش میسندت میسندت، به عین
 همیشه بهم (عکس) ز لعل لب
 ز لعل لب میسندت میسندت
 پیروز شد که سرود، همین آرزوی دل

سید حسین کاظمی (شاد)

غزل

استقبال از استاد سخن محمد حسین شهریار

سرای دشمنی، تعبیر شد دل
 به عشق من گهی تفسیر شد دل
 نصیبم بین که روز آفرینش
 بقدر درد من تقدیر شد دل
 کجا گیرم خدایا، درد الفت؟
 به لوح سینه ام تحریر شد "دل"
 به نقش عشق گرچه رسم کردم
 برنگ درد و غم تصویر شد دل
 ز چشم من چو اشکی گرم، غلتید
 چنان با آه من تقطیر شد دل
 چرا بیگانه گشتی در بر من
 مسیحا را مگر تغییر شد دل
 به آه و ناله بس معمور بودش
 چرا در عشق، بی تاثیر شد دل
 چو کوهی بود راسخ در وفایش
 بدست بیوفاتسخیر شد دل
 علاج عاشقان کرده بخورنش
 به عقده، ناخن تدبیر شد دل
 بسان شهریار، ای (شاد) من هم
 "جوان بودم که ناگه پیر شد دل"



۱- دیوان مظالمی

۲- رساله تهلله اور تحقیق علی که نویسنده

۳- شرح غزل حافظ

بسیاک تر از خاطر ترکان خنده
 کز ذوق سرفرداری بی هم سفران
 از خواب گران خواب گران خیز
 از این غزل

در دشت عشق، بوده مرا جستجوی دل
 مانند بیدلی که کند آرزوی دل
 چون کاروان تشنه ای اندر دل کویر
 اشکی بچشم یار بود، جستجوی دل
 عشقی پدید آمده زین ربط باهمی
 دل سوی چشم میکشد و چشم سوی دل
 مقراض کینه آرچه کند پاره پاره، لیک
 ممکن شود به رشته الفت رفوی دل
 زان قطره های اشک که در چشم داشتم
 شستم غبار غصه که بودش بروی دل
 خونابه وار بوده بچشم سرشک غم
 غلتید روی گونه و برد آبروی دل
 از سنگ هیچگاه، تراوش نمی کند
 آخر چگونه آب روان شد زجوی دل
 دل را به دل رهست، گهی یاد ما بکن
 یاخوری خود عوض مکن ای دوست خوی دل
 پوشد لباس سرخ و شود لاله گون زمین
 گیرد اگر شفق بفلک رنگ روی دل
 آهنگ چو میرسد بحریمش، سبک شود
 دارد صنم گرائی سنگی، بروی دل
 نخچیر خار عشق گلی گشت و گشت (شاد)
 پیروز شد که بوده همین آرزوی دل
 نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 نایب * * * نایب
 نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 نایب نایب نایب نایب نایب نایب

از خوابِ گرانِ خیز

[در استقبالِ اقبال]

از سبزه نوخاسته چون شاخ جوان خیز
 از ابر فرو آمده چون برق تپان خیز
 از ذوق یقین تازه، ز صحرای گمان خیز
 چون عشق جهان تاب بهر سو نگران خیز
 از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
 از خوابِ گران خیز
 رهوار جهان را تو عنان دار و روان دار
 این رازِ تگ و پو به جهان نیز عیان دار
 در راه خرد از شرف عشق نشان دار
 ای موجِ گل تند به تاراج خزان خیز
 از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
 از خوابِ گران خیز
 خُصْخُصْ امروزِ فسون است، نه اعجاز
 بی شعله الهام چه شعری و چه آواز
 این عهد جنون ساز نه دمساز نه همراز
 چون جانِ جهانی تو، ز اعناقِ جهان خیز
 از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
 از خوابِ گران خیز
 ای طائرِ رنگ از قفسِ رنگ برون آی
 ای نقشِ فرومانده، خود از سنگ برون آی
 ای نغمهٔ کم گشته به آهنک برون آی
 از سینهٔ عشاقِ جهان همچو فغان خیز،
 از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز
 از خوابِ گران خیز
 در قافلهٔ عهدِ نوی، بانگِ درانی
 صد صبحِ دمد گر تو کسی جلوهٔ نمائی

بیباک تر از خاطرِ ترکانه بیانی

گر ذوقِ سفرداری، بی هم سفران خیز

از خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز

از خوابِ گران خیز

تو عشقِ بیاموز و چراغِ خردِ افروز

از گلشنِ دانش در صد انبارِ گل اندوز

با بزمِ جهان ساز، تو ای شعلهٔ جان سوز

ای جانِ جهان، جانِ جهان، جانِ جهان خیز

خوابِ گران، خوابِ گران، خوابِ گران خیز

از خوابِ گران خیز

خوابِ گران خیز



و لجانا که کشته ای...

ز جملهٔ اول...

کلام میں تصوف...

وفات پنانس...

علیه آءء...

رحمۃ...

کتاب...

چشم...

ایضا...

بانی...

ساخته...

ساخته...

ساخته...

ساخته...

ساخته...

محمد اکبر الدین صدیقی
حیدر آباد - دکن

نصاب کمالیہ از شاہ کمال

بر صغیر ہند و پاک میں جہاں جانیے آبادی میں ایک درگاہ ضرور ملے گی۔ خواہ سیدھا سادہ مزار ہو یا چبوترہ، چوکھنڈی ہو یا معمولی گنبد یا شاہوں کے بنائے ہوئے شاندار گنبد۔ ان بزرگوں نے اپنے کردار سے عوام کے قلوب کو مسخر کیا اور صدیاں گزرنے کے بعد بھی ان کا فیض جاری ہے۔ ان میں ایسے حضرات بھی تھے جنہوں نے اپنی تعلیمات سے عوام کے دلوں کو منور کیا اور ایسے بھی ہیں جنہوں نے اپنی تعلیمات اور خیالات کو قلم بند کیا، نہ صرف تصوف بلکہ علم کی روشنی پھیلانی اور کتابیں بطور یادگار چھوڑ گئے۔

شہ میری خاندان نے بھی اس سلسلے میں نمایاں خدمات انجام دیں اور اب تک اس کا سلسلہ جاری ہے۔ اس خاندان کا تعلق حضرت سید جلال الدین بخاری معروف بہ مخدوم جہانیاں جہاں گشت سے ہے۔

سید کمال الدین بادشاہ بخاری (اولی) کا سلسلہ نسب بارہ واسطوں سے حضرت مخدوم سے ملتا ہے۔ (۱) آپ کے پردادا سید جمال الدین بخاری ملتان سے گلبرگ تشریف لائے۔ آپ کی شادی حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز کے خاندان میں ہوئی۔ (۲) سید کمال الدین نے اپنے والد سے اکتساب فیض کیا اور گلبرگ سے بیجاپور کرنول (۲) ہوتے ہوئے کڑپہ کے ایک تعلقہ رائے چوٹی میں قیام کیا۔ (۲) آپ کا مزار گرم گنڈہ ضلع چتور آندھرا پردیش میں ہے۔

آپ کے تیسرے فرزند سید جمال الدین تھے جو علم و فضل میں یگانہ روزگار تھے۔ آپ کی نقل کردہ دو کتابیں الملل و النحل (علامہ شہرستانی) اور حضرت امام غزالی کی عظیم الروایات المسانید۔ المخلوقات جو خط نسخ میں ہیں کتب خانہ سعیدیہ حیدر آباد میں

موجود ہیں۔ آپ نے ۱۱۶۲/۱۴۲۹ء میں وفات پائی، رائے چوٹی ضلع کڑیہ میں آپ کا مزار مرجع خلائق ہے۔

آپ کے تین فرزند تھے۔ (۱) سید محمد حسینی عرف شاہ میر المتخلص بہ میر (۲) سید نوراللہ بادشاہ (۳) سید کمال الدین بادشاہ بخاری کمال۔ پہلے صاحبزادے شاہ میر ۱۱۸۲/۱۶۷۱ء میں پیدا ہوئے، ظاہری و باطنی علوم اپنے والد سے حاصل کئے، نواب حیدر علی والی میسور نے دعوت دی آپ نے رد کر دی، جب زیادہ اصرار ہوا تو آپ نے اپنے چھوٹے بھائی سید کمال الدین شاہ کمال کو بھیجا۔ آپ تصوف میں کئی رسالوں کے مصنف ہیں۔

- ۱- اسرار التوحید (۵)
- ۲- اتبایہ الطالبین
- ۳- رسالہ عینیت و غیریت (۶)
- ۴- رسالہ نوریہ
- ۵- نہ بطون چشتیہ
- ۶- ضیاء العلوم
- ۷- عقاید صوفیہ

ان کی تصانیف سے ہیں۔ آپ شاعر بھی تھے "میر" تخلص تھا کلام میں تصوف کا رنگ غالب ہے۔ آپ نے ۱۱۸۶/۱۷۷۲ء میں وفات پائی۔ مدفن قصبہ تلپول تعلقہ کدوری ضلع انتہ پور (آندھراپردیش) میں ہے۔

آپ کے چھوٹے بھائی سید کمال الدین بخاری معروف بہ شاہ کمال اپنے دور کے جید عالم، شاعر، صوفی شاہ میری خاندان کے چشم و چراغ تھے، آپ اپنے بھائی شاہ میر کے زیر تربیت رہے اور انہیں کے دست حق پرست پر بیعت کی۔ اپنے اشعار میں پیر کا نام نہایت احترام سے لیا ہے، مثنوی "نصاب" میں فرماتے ہیں:

مرشد فیاض پیر دستگیر
حضرت سید محمد شاہ میر
کافتاب فیض او تابندہ باد
ظل فضلش بر سرم پابندہ باد

پہلے ذکر آگیا ہے کہ حیدر علی کے اصرار پر حضرت شاہ میر نے اپنے چھوٹے بھائی شاہ کمال کو میسور بھیجا تھا آپ چند دن وہاں رہے۔ ٹیپو سلطان شہید آپ کے بے حد معتقد تھے۔ انگریزوں نے ۱۷۹۴/۵۱۲۱۲ء میں جنگ سے پہلے سلطان کو سوال نامہ بھیجا جس کی عبارت تھی: ۲۸۱/۵۱۱۵۱۵ "ٹیپو سلطان سلمہ اللہ، اگر صلح خواہید رحمکم اللہ واگر جنگ جوئید بسم اللہ"۔ سلطان نے یہ سوالنامہ حضرت شاہ کمال کے پاس بھیجا تاکہ وہ جو مشورہ دیں اس پر عمل کیا جائے۔ آپ اس وقت وظایف میں مصروف تھے۔ قاصد نے سوال نامہ پیش کیا آپ نے "در صلح خیر" فرمایا۔ قاصد نے غلط املا میں "در سلح خیر" لکھ دیا۔ جنگ ہوئی اور سلطان نے جام شہادت نوش کیا۔

آپ نے فن تصوف میں چند رسایل تصنیف فرمائے ہیں: ۵۰

- ۱- آداب مریدین
- ۲- اذکار (خواجہ بندہ نواز گیسو دراز کی عربی کتاب اذکار کا فارسی ترجمہ)
- ۳- ترجمہ چہل حدیث منظوم (فارسی)
- ۴- حسن السؤال و حسن الجواب (شرح فصوص الحکم، اردو)
- ۵- دیوان کمال فارسی، ۱۰۶ صفحات
- ۶- دیوان کمال اردو، جلد اول ۲۸۰ صفحات جلد دوم ۱۹۶ صفحات مطبوعہ۔
- ۷- رحیم
- ۸- ضیافت نامہ
- ۹- کلام کمال کمالی کلام (منظوم فارسی، موضوع تصوف)
- ۱۰- کلمات کمالیہ
- ۱۱- کمال معرفت
- ۱۲- معدن محاسن (منظوم فارسی)
- ۱۳- معراج نامہ

الخلوقات جو خط نسخ میں لکھی گئی ہیں۔ حیدر آباد میں

۱۲- نصاب کمالیہ (زیر بحث) میں لکھا ہے کہ "نصاب کمالیہ"

۱۵- چکی نامہ کا نام "نصاب کمالیہ" ہے۔

۱۶- مترادف الاضداد ۱۱۷۲ مطابق "نصاب کمالیہ" ہے۔

فارسی دیوان سے کچھ اشعار پیش ہیں:

جفا از تو وفا از من ترا زبید مرا زبید

بلا از تو ولا از من ترا زبید مرا زبید

بہ بخشی یا ستانی جان بہر تقدیر خوشنودم

تضا از تو رضا از من ترا زبید مرا زبید

تو از روے حقیقت ہستی و من نیستم جانان

بقا از تو فنا از من ترا زبید مرا زبید

شاہ کمال کو تاریخ گوئی میں بھی مہارت تامہ حاصل تھی۔ یہاں

ایک تاریخ پیش ہے جو انہوں نے اپنے بھائی اور مرشد کے وصال پر

تحریر فرمائی۔ (۷)

صاحب کمال حضرت شہ میر قطب دین راہ

مخدوم و رہنمائے سر تاج عارفین

آمد ندا ز غیب بتاریخ شان عجب

سلطان اصفیا و شہنشاہ واصلین ۱۱۸۶ھ

نصاب پڑھانی کا کورس ہے۔ نو آموزوں کو مشکل الفاظ کے

معنی بتائے جاتے ہیں۔ اگر یہ منظوم ہوں تو ازبر کرنے کیلئے سہولت

ہوتی ہے۔ اسی لئے اکثر علما نے اپنے دوستوں یا عزیزوں کی فرمائش

پر یا اپنی ضرورت کے لحاظ سے نثر اور نظم میں لغات تیار کیں۔

ابتداً تو الفاظ کے معنی بتلانے گئے اور پھر منظوم لغات لکھی گئیں۔

خسرو کی حفظ اللسان یا خالق باری، اشرف بیابانی (۸) کی واحد

باری، رازق باری، صمد باری، قادر نامہ، فیض جاری، فیض

شاہجہانی وغیرہ متعدد لغات لکھی گئیں، اکثر لغات طبع ہو چکی

ہیں اور بیشتر کمیاب ہیں۔ چند حضرات نے بیت بازی کیلئے لغات

تیار کیں بعض نے نیا طریق اپنایا مثلاً غیر منقوط الفاظ کا لغت جس

کو "ارم" سے موسوم کیا گیا منقوط الفاظ لغت کا جس کو "جنت" سے موسوم کیا گیا۔ لغات مقلوبہ، لغات مقلوب بعض بہ بعض مسمی بہ قلب اللغات وغیرہ۔

ہم یہاں "نصاب کمالیہ" پیش کر رہے ہیں۔ اس کی شان نزول یہ ہے کہ شاہ کمال کے ایک دوست بازی الدین نے جو خود بھی "اہل دانش اور روشن ضمیر" تھے فرمایش کی کہ علمی طریقے سے ایک لغت لکھنا چاہئے کہ اس سے پہلے یہ کام کسی نے نہ کیا ہو۔ حالانکہ اس موضوع پر کئی صنعتوں میں لکھا گیا ہے۔

باعث آن شد کہ نظم مختصر
در لغت سازیم از نوع دیگر

اس میں ہم تلفظ الفاظ کو پیش کیا گیا ہے لیکن یہ املا اور معنی میں مختلف ہیں ا، ع - ت، ط - ث، س، ص - ذ، ز، ض، ظ - یہ ہم آواز و ہم تلفظ حروف ہیں۔ ایک ہم آواز حرف کی تبدیلی سے معنی بدل جاتے ہیں۔ اس کی ترتیب میں مصنف نے جن ماخذات کا ذکر کیا ہے وہ تین لغات ہیں۔ کہتے ہیں:

افتدت شک گر بحرفی زین نکات
بین صراح (۹) و قنیہ (۱۰) و کشف اللغات (۱۱)
در درونت تا یقین گیرد مقام
حق ز باطل بازیابی والسلام

مصنف کہتے ہیں:

سہ صد ابیاتش چو آمد در حساب
لاجرم نامش ہسی کردم "نصاب"
وانچہ در دیباچہ است و خاتمہ
درج بیرون زین شمار است آن ہم

بہ استثنائے دیباچہ و خاتمہ یعنی ۲۵ ابیات کو شامل نہ کرتے ہوئے تین سو ابیات ہیں۔ لیکن ابیات کی جملہ تعداد (۲۶۲) ہوتی

ہے۔ ممکن ہے کہ بعد میں کچھ اضافہ ہو گیا ہو۔ قدیم ترین مخطوطہ تک رسائی ہو تو اضافہ کا علم ہو سکتا ہے۔ یہ راقم کی دسترس میں نہیں۔ شاہ کمال نے یہ نصاب ۵۱۱۷۲ مطابق ۱۷۵۴ء میں مرتب فرمایا۔ کہتے ہیں:

یک ہزار و یک صد و ہفتاد و چار

بود از بجزی چو شد کامل عیار

ترقیم حسب ذیل ہے:

" تمت کتاب نصاب کمالیہ از تالیفات حضرت سید کمال الدین شاہ صاحب ساکن گرم کنڈہ امروز روز شنبہ بتاریخ پنجم شوال المکرم ۱۹۰۰/۵۱۲۱۸ احقر سید شمس الدین حسینی مشایخ "

گویا یہ نسخہ تصنیف کے (۱۲۲) سال بعد نقل ہوا ہے۔ لیکن اس سے بیس سال قبل یہ کتاب شاہ کمال کے نبیرہ حضرت افضل کی فرمائش پر مالکان مطبع نبوی بنگلور نے ۱۸۸۱/۵۱۲۹۸ء میں شایع کر دی تھی۔ جو اب نایاب ہے۔

شاہ کمال نے فن لغات میں ایک اور رسالہ بھی تصنیف کیا ہے۔ اس کا نام مترادف الاضداد ہے۔ یہ رسالہ ابھی تک قعر گمنامی میں تھا۔ اس کا کہیں ذکر بھی نہیں ملتا۔ یہ منظوم ہے اور سترہ قطعہات پر مشتمل ہے۔ ہر قطعہ میں اشعار کی تعداد مختلف ہے ۱۲، ۱۶، ۱۹، اور ۲۵ اشعار کے بھی قطعے بیس اور ۵۲، ۷۲، اور ۲۱ اشعار کے بھی اشعار کی کل تعداد (۵۲۲) ہے۔ پہلی سطر اس طرح ہے:

" ایس نصاب مترادف الاضداد من تصنیف حضرت سید کمال الدین شاہ صاحب نور اللہ مرقدہ "

ابتدا میں گیارہ اشعار حمد، نعت اور مناجات میں بیس اس کے بعد سرخی سے بحر کا نام اس طرح لکھا گیا ہے: " القطعة الاولى فی بحر الرمل المثلث المقصور هذا وزنه فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن " اسی طرح ہر قطعہ میں بحر کا نام اور وزن تحریر کیا گیا ہے کاتب نے اپنا نام نہیں لکھا۔ ترقیمہ حسب ذیل ہے:

کتاب لغات بنیاد نصاب مترادف الاضداد در شہر گنجنام
مبارک نام بہ ۱۲۷۹ ہجری ماہ رمضان المبارک بمورخہ اول روز جمعہ
صورت اختتام و حلیہ ارقام یافت، ۶۵ ہجرتیہ کے ساتھ یہ کتاب
اس سے نیچے "محمد سعد اللہ خان ۱۲۵۸ھ" نام کی تین مہرین

ثبت ہیں۔ یہ مہر دوسرے صفحہ پر بھی ثبت ہے جو خود ہی "اہل
چار قطعے سے نمونہ دو دو اشعار پیش ہیں:
پہلے قطعے سے:

احمد و محمود و مدوح و محمد چون حید
دان ستودہ ہر چہار و یک بستودہ تر بود
شاہ و میر و والی و سلطان ملک فرمانروا
تاجدار و شہریار و حاکم و داور بود
چوتھے قطعے سے:

ملو و مشحون مالا مال پُر
گوہر و لؤلؤ و مروارید در
ہفت جوشن آئینہ زرین ترنج
شارق و بیضا و یوح و شمس و خور
پانچویں قطعے سے:

شادی نشاط عیش و اشاش و بشاشت است
نشتر سرور و بہجت و فرحت مسرت است
بگریستن و نویدن و نالیدن و اینین
نوحہ و نوبہ شیون و ماتم مصیبت است
دسویں قطعے سے:

بزرگوار آغ فخم و نبد و فاضل و بار
نبیہ نابہ و بارع چہ کابر و کبار

چمن چہ باغ وحش محرفہ بیارستان
 چوبوستان وگلستان وگلشن وگلزار
 کتاب کے آخری تین اشعار حسب ذیل ہیں
 پانصد و پنجش ایات بود ازیر کن
 در لغات مترادف متقارب متضاد
 لغتی چند ہے حفظ فراہم کردم
 ورنہ کوکی کہ کسی کو من و فکر سرداد (کذا)
 بندہ بارگہ حضرت شہمیر کمال
 دارد از قاری این فاتحہ استمداد

حضرت سید شاہ کمال الدین نے ۱۸۰۹/۵۱۲۲۲ء میں وفات
 پائی اور قصبہ گرم کنڈہ ضلع چترور میں اپنے جد امجد کے پائین
 دفن ہوئے۔ یہ مزارات آج بھی زیارت گاہ خاص و عام ہیں۔

جواہرشی

- ۱- شہ میری اولیا مولف حکیم محمود بخاری، ناشر ہزم آستانہ شہ میریہ، کزیہ،
 آندھرا پردیش، صفحہ ۲۲۔
- ۲- ایضاً
- ۳- کرنول اور کزیہ آندھرا پردیش کے دو اضلاع جو لسانی تقسیم کے بعد
 ۱۹۵۶ء میں آندھرا کو ملے۔
- ۴- شہ میری اولیا، ص ۲۹۔
- ۵- اردوئے قدیم از شمس اللہ قادری، تاج پریس حیدرآباد، ص ۱۱۱۔
- دکن میں اردو از نصیرالدین ہاشمی، ترقی اردو بیورو، نئی دہلی، ص ۲۴۴ و ۲۵۵۔
- ۶- شہ میری اولیا، ص ۱۲۲ عینیت سے مراد بندہ روحانی ترقی کر کے بقا باللہ
 کے مرتبے کو پہنچ سکتا ہے مگر خدا نہیں بن جاتا۔ نیز صوفیہ کا عقیدہ لا موجود الا اللہ
 ہے، غیریت بندہ خدا کا غیر ہے اور تکالیف شریعہ سے مکلف بھی ہے۔ دونوں نسبتوں کا
 ثابت رکھنا ضروری ہے۔

- ۷- مخزن العرفان۔ جلد دوم ص ۱۹۶ و شہ میری اولیا ص ۲۷۔
- ۸- اشرف بیابانی دکن کے پہلے شاعر ہیں جنہوں نے ملاحسین واعظ کاشفی کی روضۃ الشہدا کی طرح واقعات کربلا کو "نوسربار" کے نام سے ۱۵۰۲/۵۹۰۹ء میں یعنی تقریباً اسی سال جب کہ روضۃ الشہدا لکھی گئی نظم کیا۔ آپ کا مزار قصبہ نخرآباد تعلقہ انبڑ صلح اورنگ آباد میں مرجع خلائق ہے۔
- ۹- صراح۔ عربی لغت۔ ابوالفضل جمال قریشی محمد بن عمر بن خالد ادیب لغوی نے ۱۲۸۱/۵۶۸۰ء میں لکھی۔
- ۱۰- تبتہ الطالبین قاضی نصیر الدین کنبدی کی تالیف ہے۔
- ۱۱- کشف اللغات عبدالرحیم ابن احمد سور نے لکھی ہے۔

نصاب الکمالیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

از پس حمد و سپاس ذوالجلال
کو بود موصوف اوصاف کمال
تحفہ صلوات بر روح رسول
می فرستم کو بود اصل اصول
یار وی بویکر صدیق صدیق
بودش اندر غار غم خوار و رفیق
بادشاہی داد گر همچو عمر
نیست اندر ملک و عالم کس دگر
بعد او عثمان ذی النورین شد
دوستیش دولت داریں شد
چارم آن حضرت علی مرتضیٰ است
نائب پیغمبر و شیر خدا است
حیدر صفدر لقب شایان اوست
لافتی الآ علی در شان اوست
مرتضیٰ جسم است و جان پیغمبر است
شہر علم آمد نبی حیدر درست

چون تواند مدحتِ حسنین کرد
 چون منی چون مدحِ شان کونین کرد
 معترف با عجز از اوصافِ شان
 بر روانِ پاک و جانِ صافِ شان
 می فرستم لاجرم هر صبح و شام
 لک لک والف الف صلوات و سلام

السبب تصنیف نصاب

چون زبعضی دوستان این فقیر
 جمله اهل دانش و روشن ضمیر
 بر عذار شاهد علم لغات
 داشتند از دیده جان التفات
 وز فنون شعر و نظم و مثنوی
 در دل شان بود الفت با قوی
 همچو بازالدین * که مردی نیک خوست
 گاه و بیگاهش درین فن جستجوست
 باعث آن شد که نظم مختصر
 در لغت سازیم از نوعی دگر
 کان نگفت از شعر پردازان کسی
 گرچه خود کردند صنعت ها بسی
 قاریان وقت را باشد مفید
 کاتبان کردند از وی مستفید
 بهر پاس خاطرش ابیات چند
 گفته آمد تا شود زان سودمند
 التماس آن ست از اهل عطا
 کاندین مجموع اگر جای خطا
 باشد از ذیل کرم پوشش کنند
 باز در اصلاح آن کوشش کنند

سه صد ابیاتش چو آمد در حساب
 لاجرم نامش همی کردم «نصاب»
 وانچه در دیباچه هست و خاتمه
 درج بیرون زین شمار است آن همه
 پس کشیدم رنج در تصحیح آن
 خوش نباشد خاسدا تقبیح آن
 مرشد فیاض پیر دستگیر
 حضرت سید محمد شاه میر
 کافتاب فیض او تابنده باد
 ظل فضلش بر سرم پاینده باد
 کرد تا منشور و منظوم پسند
 از پسند این و آن کردم پسند
 دست گاهت هست اگر زین گوی به
 رنه در راه تعنت پا منه
 افتدت شك گر بحر فی زین نکات
 بین صراح و قنیه و کشف اللغات
 در درونت تا یقین گیرد مقام
 حق ز باطل بازیابی والسلام

الفتاح لغات

جزستایش نی ثنا ای حمد گوی
 غیر تابش نی سنا ای ماهرویی
 نام پیغمبر بشیر است و نذیر
 هیچ کس وی را نه مانند و نظیر
 چون بدانی ابر باران را سحاب
 چون بخوانی باز یاران را صحاب
ائم را معنی گناه و اسم نام
صبحه تسبیح است و صبحه ضد شام
 برقرار شنبه ثبت و سبت دان

باز مردی راست قامت سبط خوان
 تخت شاهی دان سریر آمد سریر
 ماده گاو خسر سهر و صهر گیر
 عزه آهو بره ماده ان شمار
 عضه نوعی از درخت خار دار
 اولاً آواز رعد آمد هزیم
 غنچه نشگفته بعد آمد هضم
 سبر اصل و هنیت مردم نگر
 ابر اسپید انگهی صبر دگر
 کازه صیاد زرب و ضرب لت
 حرث کشت و حرس دزدی در لغت
 سرشکستن ای همایون طبع حرص
 فرث سرگین فرس کشتن قطع فرص
 فث درخت خورد خرما فص نگین
 سمت فاطر، فاطر آفاق آفرین
 گر نیوشی ثاج بانگ گوسپند
 طیلسان سبز ساج ای هوش مند
 فرز چیزی را جدا کردن نکوست
 فرض امر حق ادا کردن نکوست
 زهر دادن زعف و کشتن زعف دان
 ناتوان و سست گشتن ضعف خوان
 طاقت و پیچ و فروغ و رنج تاب
 پاک و خوش ای گنج معنی سنج طاب
 سرزنش ثرب است و سرب اشتر همی
 صرب شیر ترش خواهی خور همی
 گشت مرغ اندر هوا گرد شکار
 حوت و حوط از سیم و زر نوعی شمار
 سره ناف و صره همیان ای خلیل
 خوار وهم لغزش ذلیل وهم ذلیل
 بیشتر بطل و گره دان ضلیل
 دایماً سایه کننده خوان ظلیل

چونکه بازو ساعِد است ای سرفراز
 نیست صاعِد جز رونده برفراز
بَز جامه مرد نازک بض نه سخت
 وقت حز انگیختن حض، حظ چه بخت
قصه مشهور را خوانی مثل
داب رفتن در زمین دانی مَسَل
سُخره آن کس خلق می دارد فسوس
صُخره سنگستان بود ای پاک توس
 راست کاری ای برادر دان سَدَد
باز نزدیک و برابر خوان صَدَد
خم گره و خراس باهم توآمان
کاذب و خراص خواهم زو امان
نذر پیمان نزر اندک نضر رز
نظر ایضا چشم زخم است و ضرر
نفث باشد در دمیدن از دهان
نفس خون و چشم زخم جسم و جان
تور فرزند فریدون شاه دان
طور پس کوه کلیم الله خوان
 هست نو پیدا چو حادث ای حبیب
دان تو دریابند حادث ای لبیب
زود خوردن کس ز لشکر هزم هزم
ریزش طعمست در معدده هضم
ثوط تیز و تازیانه سوط باز
سوت شیر آواز صوت ای نغمه ساز
حرز تعویذ آمد و تعویض پس
بدله قت و قط سخن چینی و بس
تور ظرف شرب و پس یکباره طور
گاو نره ثور وکردن پاره صور
جنبش گیسوی وهم زیور بود
بایله شاه بایله
بایله نایه بایله بایله

نوس وانکه نوص وحشی خر بود
نیک محسن محسن ای منکوحه در
چون سبا شهر و صبا باد سحر
هست ثائب باد سخت اندر مطر
حق رس صائب فرود آینده تر
ساب بگرفتن گلو ای کامیاب
صاب دان بسیار آشامیدن آب
عاس شب گرد، وگنه گار است عاص
قاس اندازه چون قسه گونی قاص
خوره تر سوراخ های تن مسام
چیست دانی جای استادن مصام
شد ثمر میوه چون افسانه سمر
گوشت گندیده شدن یارا صمر
نکس دان کردن نگونسار ای عزیز
واپس استادن زکاری نکص نیز
ثلغ و سلع و ثلغ و سلغ ای هوشیار
سر شکستن معنی این هر چهار
چون قصاص کشته امثال آمده
هرزه صرف مال امصال آمده
بخشش و مردن تو فیض و فیظ دان
غیض و غیظ است اندک و خشم نهان
باد سخت آمد سفی طاهر صفی
ثوب و صوب جهت است ای حفی
شد عبث بیهوده و سرکین عبس جامه
لاغری و عیب گوی غث و غس
قیس نام عاشق لیلی شناس
قیص دندان اوفتادن کن قیاس
پس رود پیک و رسول آمد سفیر
بانگ مرغان بی فضول آمد صفیر
ذیل دامن نیست کردن هست زیل
ضیل لاغر بشنو ای سردار خیل

تنگدستی عسرت و عصرت پناه
 مال پنهان کنز و سختی کنظ خواه
 نیست جز خرما نهال آری فسیل
 و اندرون قلعه دیواری فصیل
رذم زاونند، آب بر رفتن بدان
رزم جنگ و رضم احجار کلان
 دان وذیمه هدیه کعبه ای اغ
پس و وزیمه گوشت خشک ملخ
چیز چوبین فریس و پس فریض
 دان رگان گردن ار باشی حویض
 شد هزیز آواز باد و بانگ کلب
 کوفته باشد هضیض ای صاف قلب
 دان مسوس آب میان پس مصوص
 خور طعام با کبوتر را خصوص
قث کشش قس جستن و قص قطع موی
قرس سرما و گزیدن قرص کوی
 مرد انبه ریش کث کس باخرد
کرث و کرس است انده و ریم جسد
 دان فسیله و نصیله ای لبیب
کلئه اسپان و خویشان قریب
 نیست جز اندیشه بد وسوسه
برقع اندر تازی آمد وصوصه
 دان گیاه نیل رسمه، وصمه عیب
ذن چه سستی و هلاکی ظن چه ریب
سنت راه و خامشی صت ای حریف
سسط در تازی بود مرد خفیف
 قیمتی چیزی ثمین فریه سمین
همچو نیکو رو حسین زندان حصین

سینه بد است از همه زلفه کز
 ران همه ز همه حسیت ز باد ران
 ران ز باد ز باد ز باد ران

سرزنش کن عارز و عارض سحاب
عوز لحم و عوض هرگز بازیاب
سرح هشتن چار و را در چرا
صرح کوشك نبوت ازبر چرا
 وصف حسن اندر غزل خوانی نسیب
 بهره و برکه همی دانی نصیب
 ره سراط وهم صراط ای خوش قدم
سفل آئینه زدودن صفل هم
ثلب دان عیب ور بودن سلب گیر
صلب سخت غرت جوع ای دل پذیر
غرس درغبرا شجر بنشانندن است
 چیست معنی نثار افشانندن است
 نام جوئی از بنی عامر نثار
قفس مردن قفص برستن شکار
ثارق و ثادق چه جاری دور آن
 دزد سارق راست گو صادق بخوان
 خوش مزه لذ، سخت لذ، لظ زشت خوی
 بوریابافی سف و صف رسته کوی
رسف رفتار و سزاوارست رصف
خسف نقصان نعل درزی چیست خصف
 خوردن و آهنگ هان عزم است عزم
قبضه قوس استخوان عضم است و عظم
 سینه بند اشتران پندار نسع
 نوعی از ثوب سپید انگار نصع
 ساختن معنی حریص الذام راست
 باز لازم کردن است الزام راست
 هان توسختی ها عشاعت را شناس
 خار پشتان کن عساعس را قیاس
 پوزش و تقصیر دان تعذیر را
 وانگهی کردن ادب تعزیر را

مٹ بچیزی دست مالیدن بدان
مس بسودن مص مکیدن پس بخوان
 راز گفتن * وهس شیرین مقال
وهص یعنی سخت کردن پائمال
وحس در قومی فگندن فتنها
 جنبش مقتول وحص از دست و پا
سفر نامه صفر خالی کن قیاس
عیس اشترها و عیص اصل أناس
 هر دو یعنی هسم و هصم اشکستن است
ذم و ضم بدگفتن و پیوستن است
 شد دلیری ذار و بانگ شیر زار
فسل ناکس فصل يك بخش از چهار
 هست شخصی گوشت آگنده وئیم
خوبروی و داغ دارنده وسیم
حسر رنجانیدن و حصر ای شعار
ذغذغه ای راز کردن آشکار
 باز جنبانید آمد زغزغه
 خوار گردانیدن آمد صغصغه
رعس لرزش رعص جنبش کی متی
پس مطاپشت است بی سود و خطا
 هست در غبرا شدن غرقه خسوف
بچه نه ماهه زا ناقه خصوف
توس اصل و طبع و خلق و سیرت است
طوس شهر و ماه و حسن صورت است
 نوعی از بازی طفلان طٹ شناس
 طشت طس ذی زی صاحب لباس
 گل گر و خوشنود راز و راض دان
 بی نیازی ناز و درهم ناض دان

شد بزرگی دادن اعزاز ای عزیز
 پس گزانیدن بود اعضاض نیز
ماس فتنه ماص مه یعنی قمر
 روز و شب سدف و صدف بیت الدرر
 راز پنهان گفته مضر نسیف
 نیمه و پیمان و معجز نصیف
طیلسان بت، بط شگاف زخم تیغ
فازه خیمه، فاضه سختی بی دریغ
یک قبیله از عرب نامش تمیم
 جای پنهان کردن آتش طمیم
دام عیب و زام مردی سربلند
 شور و غوغا ظام ای خاطر پسند
خرس حیوانی دد است و مو دراز
حلقه از زرد نقره خرص ساز
 از جراحت ریم و خون رفتن فریز
 پس ففیض آب روان هست ای عزیز
 بانگ شیر است از پی ندارد ذمر
 نی زدن زمر و سبک تن مرد ضممر
ذرف جریان سرشک از چشم زرف
 چست و چابک رفتن و آوند ظرف
لوز همچون عوذ بگرفتن پناه
لوز بادام و همیشه عوض خواه
ذات تازی هست چون هستی دری
ضات یعنی خردگی و لاغری
 شد فساد زخم ای حشگی زلع
 کرشدن ضلع است و جا تنگی ظلع
حایضه باشد ذنا کوته زنا
کثرت فرزند و مال ای شه ضنا

و نیز با پیشینه بی پای و بی شکست
 و نشسته در آرزوی بیست و هفتاد
 خدا و شهادت و بیست و هفتاد

غیب چون گنگی و کری سد بود
 کوه در تازی نه دری صد بود
 کند چشم و مانده دان باری حصیر
 شد بساط و جای خس آری حصیر
 مرکسی راجدم بگرفتن جذام
 جزم ساکن کردن حرف ای همام
 پس دلیر آمد ذمیر و دل ضمیر
 ناله باریک زیر و دایه ظنیر
 هست نابینا ضریر ای دیده ور
 پس ظریر آمد زمین سخت تر
 سام باشد مرگ و موزه داشت صام
 همچو ثایر کینه کش سایر تمام
 ذال در تازی بود تاج خروس
 پیر فرتوت است زال ای نو عروس
 روشنی چشم را دارد ذرور
 ناگزیر ای مهربان مه رو ضرور
 حرمت است و حق زنهاری ذمام
 وز مهار از حاجتی داری زمام
 کار سخت آمد غموس ای ذوالخصوص
 نام کوکب قلعه خیبر غموص
 سازش آمیختن با حوس ساز
 حوص را بردوختن دان چشم باز
 پس اشارت کردن از چشم است غمض
 دشت و هامون غمض ای دانای رمز
 تیز تر چیزی یقین دانی ذرب
 پسته خورد زمین خوانی ضرب (۱)
 ورس اسپرگست ورس انداختن
 ثل چه باشد خانه ویران ساختن
 برکشیدن سل چه شمشیر از نیام
 صل بود تغییر بوی ای خوش مشام
 واثق و واسق گرت دانستن است

استوار و ناقه آبستن است
 هست سلسال آب صاف و خوشگوار
 لای خشک و خام صلصال ای نگار
 قصد و بهز جنگ رفتن غزو شد
 روشن و تاریک گشتن غضو شد
 ماضی اسپید انگبین ماضی رمان
 حتم حکم است و شکستن حطم دان
 پس زهر دانی شگوفه و ظهر
 درد پشت و زه وتر حاجت و طر
 نقث چون بشافتن باشد همی
 عیب کردن نقص و نقص آمد کمی
 دان ثری خاک و سری جوی صغیر
 گبر دشوار از عسیر و می عصیر
 پارسلی تازه تازی ناظر است
 باغبان گردیده بازی ناظر است
 دان گرامی کردن تو ثقل و صقل باز
 اسپ کش باشد تهی گاه دراز
 منزلت سورت چو صورت شکل و روی
 شتر عیب و شطر باشد نصف و سوی
 پس خبر را فاش کردن نث بدان
 خشک گشتن نس و نص قرآن بخوان
 ثرد و نان در کاسه بشکستن شناس
 سرد و حلفه سرد ساده کن قیاس
 مرگ فاش آمد ذریع و پس ضریع
 گوسپندی کش بود پستان وسیع
 از وسیله دست آویزست یاد
 وز وسیله باشد آبادی مراد
 کرمهای پشم غث عس جام دان
 رث کهن رس چه رص استحکام دان

الحقه ناه همیشه
 الحقه ناه همیشه

لحم خوشبو قاطر و قاطر سپس
 هم چکیده هم چکاننده است و بس
 دان شمار و مهتری دین حسب
 پس حسب نیمه است ای عالی حسب
 خویشی آمد از سوی آبا نسب
 یادکن رنجه شدن را یا نصب
 ذرع قی و زرع کشتن ناله ضرع
 شاخ رز سرع است و نوع و گونه سرع
 راستی و خوردی انگاری ذلف
 رتبه پنداری زلف خواری ظلف
 حض تشویر آمدو تسویر پس
 دست رنجن کردن اندر دست کس
 همچو تصویر است صورت ساختن
 طرح غمگینی و طرح انداختن
 پنج خامس خامص ای لاغر میان
 ثبر نبود جز رسانیدن زیان
 آزمودن صبر و صبر آمد شکیب
 چون سبب خویشی صبب خاک نشیب
 قسر نام قبیله قصر کشک
 تره باطل طره گیسونی چو مشک
 باز ازانکه مذ نیوش از گوش هوش
 مز شراب ترش و شیرین گیر و نوش
 باره شهر ای سخنور سور دان
 شاخ گاو و نای محشر صور خوان
 چونکه بشتابنده را دانند ساع
 چار من پیمان را خوانند صاع
 پشته ریگ است عثعث بیکهه
 کرك و عسعس چاهی اندر هاوی
 ذب گازدشتی و ضب سوسمار
 ستر پوشیدن سطر آمد قطار
 عرث را معنی کشیدن دان برون

شد ستون خانه عرس ای ذوفنون
آهن نرم است انیث و پس انیس
خوی گبر و همدم و یار ای جلیس
همچو سمسم کنجدو صمصم دلیر
ثم آنجا زهر سم بی فوق و زیر
امر برداری قنوتت وهم دعاست
وز قنوطت نامیدی مدعاست
دان رکاب جرم غرز ای مرد خر
غرض باشد تنگ بستن برشتر
معنی نافذ روان نافض تپ است
میشره زین میسره دست چپ است
دان زبون تر را اخص ای نامور
خوان اخص یعنی که ضد عام تر
رخنه ثلح و سلم صلح و دلو آب
سلم گوش از بن بریدن بازیاب
ذر چه موران زر چه زال و ضر زیان
سته شش چون سطه رفتن درمیان
آنکه چون چیزی بگیرد بشکند
گونیش ثمثام ای صاحب خرد
معنی سمسام، صمصام ای جوان
مرد چست و تیغ خون آشام دان
ثب سخن چینی وسب دشنام باب
مرد عاشق صب بود ای کامیاب
نسل فرزند است و پیکان نصل راست
سوختن نهز است نهض استاد وخاست
نبت رستن و آب قعر چاه نبط
خبت ریگستان شدن به راه خبیط
شد حذر ترس و سکونت که حضر
دور رفتن چون سفر یک مه صفر

بامت همی راسه و نهضت راسه راسه
 روج راسه راسه راسه راسه راسه

دان اثاث اسباب چون بنیاد اساس
 شیر حارث پاسبان حارس شناس
عفس جنس و عفس چون برکنندن است
دعک بیماری و دعس آگندنست
 کوفتن سدع رسیدن صدع بین
نبث آنکه چاه کنند کن یقین
 گفتگو شد نبس و نبص آواز طیر
سیر رفتن میل دادن همچو صیر
 دختری بردن ستردن طمٹ، طمس
 شیرستان دفن مرده رمٹ و رمس
رمص صلح است و زیان عیث و عبس
 آب گشن و شیر لیث و نیست لیس
 دان تصرف خوردن ای دانش شعار
خوان تصرف حيله و آغاز کار
 مرد بی زن هم زن بی شو عزب
 تیغ بس برزنده آنک کو عضب
 دان سحیفه در لغت باران سخت
خوان صحیفه زود ای نیک بخت
 قوم صالح را نمود آمد ثمود
سعی و بازی و سرود آمد سمود
تابع و طابع چه پیرو مهر ساز
ساحه میدان صاحه نام کوه باز
 چیست یعنی شیث و شیس ای پرهنر
 نام یک پیغمبر و خرمای تر
 چون فراخی و خوشی دان فسیح
 گفته پاک و روان خوانی فصیح
 برهنه است ای در فنون ماهر سریح
 پس سخن گفتن بود ظاهر صریح
 وان چریدن سوم و روزه صوم دار
خورعسل شهد و عصل روده شمار
 هان کلام غیر موزون نثر گوی

گرکس و یاری تو نسر و نصر جوی
 سیف شمشیر است و تابستان چه صیف
 ناسره زیف آمده و مهمان چه ضیف
 غوث را فریاد رس خوانی شتاب
 غوص را اغوطه زدن دانی در آب
 ارجمندی عز بود عض تندرست
 ذاب عیب و زاب رفتن لیک چست
 ابرهای متصل ضاب از زمین
 ظاب شوی خواهر زن دان یقین
 داروی اکسیردان تر قطع طر
 چون زفر کله دهان نصرت ظفر
 چیست تر بگذشتن خویش است ذور
 خون چکیدن از رگ و ریش است ضرور
 ذاد پژمرده شناس و زاد راز
 غایت و غایط چه پایان و براز
 چونکه فرزند نرینه شد سلیل
 بانگ زخم تیغ دانی خورد صلیل
 جث بود پر مگس ای نکته رس
 کج که از سنگ است جص دانی و بس
 جذ بریدن جز درو جض جمله دان
 مرد ذفرک جظ بود ای بذله خوان
 وطث و وطس این هر دو سخت آمد زدن
 شخس گوناگون شدن چون شخس تن
 دان نفیث از ریش خون جستن برون
 خوان گرانمایه نفیس ای ذوفنون
 شد ثمل مستی سمل ثوب کهن
 پس زغن خاذ است و خاز ای ریم تن
 ثن علف دندان سن ای دانش فروز
 صین بود روزی زایام عجز

وکله رله را وکله رله
 مه روه لویه روه روه

شد سفا خاک و صفا ضد کدر
خور ذکا پاکی زکا هست ای سدر
نیک بخت آمد دری تازی سعید
روی خاک از مسئلت ساری صعید
سست و بیهوش است ای دانا نزیف
پاک و پاکیزه بود مانا نضیف
دان درنگی در تریک بی قصور
خوان توقف از ترینص بی فتور
سه یک مال استدن را ثلث دان
تار منظوم شبه را سلس خوان
رفتن راه است ای رهرو ذهاب
چشمه آب از پیش بشنو زهاب
بس تخخ؟ ساز سین و صین چین
پس بگو انجیر و گل را تین و طین
آنکه بی پاک است و حیران ساد راست
باز گردنده بی آن صاد راست
دان هلاکی و عطا تلف و طلف
سابقان ولاف را سلف و صلف
پس درنگی لبث و پوشش لبس گوی
لحسن لیسیدن و تنگی لحصن جوی
ثلط سرگین تر است و سلط قهر
اثر مسکه اصر بارای شاد بهر
لوٹ آلایش چشیدن لوس دان
رز دریچه باز دیدن لوص خوان
آب شیرین عذب و دشنام است عضب
ثعب سردابه است هیچو جوع سعب
شومی و ماهی خُرد آمد حُساس
پس حصاص آنکه دویدن را شناس
سالح آن مردی که می پوشد سلاح
ضد فاسق صالح ای اهل صلاح
سفح خونریزی و ایضاً روی کوه

صفح را پهلوی هر چیزی پزوه
 چون بود طرتوت نوعی از گیاه
 باز نام موضعی طرطوس خواه
هرز را با بیهده دادم صله
هرض دانه خورد مثل آبله
کھت گشتن گوشت از حالش تغییر
سرکشیدن در گریبان کبس گیر
 شد شگاف دست ساف ای نور چشم
 ضد تیره صاف و میش بیش چشم
 از کسیس گر بجان مشتاق تو
خورمی خرما ولحم قاق تو
پس کصیص اندر لفت ترسیدن است
ترف و طرف اینک پتیر و دیدن است
ثعب آمد آب با کردن دوای
صعب باشد تندو دشخوار ای جوان
روی گردانیدن ای مقبل ذرار
سنگهای تیز آب ای دل ظرار
کوٹ کفش و سرنگونی کوس دان
فم پس سوراخ سَم و صَم گران
روغن زیتون و بارش زیت نیز
ضیبط آگاهی نمودن ای عزیز
چه تکثر پیشتر جستن همی
چه تکسر خرد و بشکستن همی
مرد بی راه و ستم کاره عسوف
ناقه بس تیز رفتاره عصوف
تمر نام علتی مرچشم راست
جامه کهنه شناسی طمر راست
شد تباشیر اول هر صبح چیز
سرد داروی طباشیر است نیز

کیست عتریف ای خبیث و رستگار
شیر دل عطریف شد در کارزار
دان سباحب آشنا کردن در آب
نیکوی خوبی صباحت بازیاب
نوعی از خرما عسا چوبی عصا
پس ذکی زیرک ذکی دان پارسا
ما بعیش الخلق تا من کل شنی
سا خراج و جزیه و مانند هی
دان مسافر سافر و صافر یکی
کاسه ساغر مار صاغر بی شکی
نم و سرما ثاد و مس و وری صاد
زاد توشه پس خصومت گوی ضاد
چن خطاها جرمها دانی ذنوب
استخوان ساق را خوانی ظنوب
بث غم و بس هرزه ای نیکو سرشت
عصف کاسه عصف باشد برگ کشت
ذا و زا این مردک و بسیار خوار
ضا و ظا شد روشن و پستان یار
تاپی تاکید و بسیار آمده
طا بزن آنکس که بس جامع شده
گندم ویا جو علیث است ای انیس
گوشت یا پوست بریان علیس
عت مکرر قول باید یافتن
عط بود ببریدن و بشگافتن
شد مشوبته اجر و پاداش و جزا
پس مصوبته رنج و سختی و عذا
بیض تخم مرغ و خود آهنی
بیض حیوان را برد آب منی
دان مسارح را تو پویندو شتاب
پس مصارع مرد کشتی گیر یاب
مرکسی را زجر ترسانیدن است

ضجر از غم تنگ دل گردیدن است
معنی عشان و عسلان ای برگ
نیزه جنبیدن دویدن انس و گرگ
شکوه کردن عذل و گفتن ناسزا
ساختن عزل است بیکار و جدا
طنج لحم و طعنه هرت و هرط گو
هبت ضرب و هبط آوردن فرو
عنف عقل و خوشه خرماست عطل
بارش باران و جریان متل و مطل
نمس راز دل نه کردن فاش دان
نمض مو بر کندن از منقاش دان
واصل آنکو دل بطاعت بسته است
واصل آنکو باخدا پیوسته است
وزع را معنی چه باشد باز داشت
وضع بنهادن بدل باید نگاشت
ضرب مشت ونیزه وکز ای پهلوان
وکنظ باشد دفع کردن ای جوان
ضبط کن حشحات و حسحاس ای اخی
اولین حارص دوم مرد سخی
سومین حصحاص چوبنده شتاب
وقت که وقط آبگیر ای کامیاب
جمع آسایش تواز اسبات جوی
پس بنی يعقوب را اسباط گوی
مت تقرب بهر خویشی باکستان
مط کشیدن از تکبر ابروان
علتی باشد سل و صل یک گیاه
ذیم عیب و ضیم ظلم است و گناه
چون نصاب واصل هر چیز است عتر
داروی خوشبوی تر نیز است عطر

نعل نیل نیش نیش
نیل نیل نیل نیل

دان لباس کهنه درس ای درس خون
درص بچه گریه و موش و جز آن
 هر که بس بی شرم میدانش سفیق
هرچه ضد نرم می خوانش صفیق
عشم آمد راست را کژ ساختن
عصم در کسب و عمل پرداختن
 سخت راندن حوذ، حوز آمد کنار
خوض چاه است و مفک آب دار
 چون نکوهش سرزنش دانی عذل
یک قبیله نام آن خوانی عضل
ذبر بنوشتن خرد زبر ای غلام
ذود راندن ضود علت ای زکام
 دیده در کشتن چه عشر و قرض عسر
 دهر و هم دیگر نماز فرض عصر
 شرمگه باشد زهار و پس ظهار
 گفتن مرد است زن را زینهار
 پشت تو ماند به پشت مادرم
 لازمش کفارت آید لاجرم
 ای رو فرج مرو مرات ذبدب است
 نوع کشتی نیست شبهت زیزب است
هتر قول باطل است و بیهده
 ضرب چوبین هطر را معنی شده
 رنگ روگشتن زتاب آفتاب
 دان قسف سستی قصف بی ارتیاب
بذل بخشش کردن آمد ای سخی
بزل است پالانیدن می ای اخی
 شد زبان هر که تیز آنکس ذلیق
 بچه کافتد از شکم نارس زلیق
نبذ را معنی زدست انداختن
جستن رگ نبض باید ساختن
 همچو دهرو دور را دانی سمیر

مرد خشک آنچ آنگهی خوانی صمیر
 معنی لفظ ذفیف و هم زفیف
 شد شتاب و چست رفتار خفیف
 دم بریده کیست می دانی بتر
 ناسپاسی هست و حیرانی بطر
 از یکی سر تا دوم سر سرسر است
 باد سخت و سرد بسته صرصر است
 آشکارا خواندن از ترتیل جوی
 چرب کردن موی را ترطیل گوی
 بیهده گوی است هذر ای پارسا
هزور را معنی زدن لیک از اعضا
 گوشه کز کوه پیدا هست جذل
قتل کشتن قطع کردن قطل و جزل
 اسپ را بر پاشنه دان کوثنن
 راههای روشن آنکه کوسنن
 معنی غلث و غلط ای کامیاب
 سهو کردن در سخن یا در حساب
یک گیاه زشت بودار است سیر
 آخر و نزدیکی کار است صیر
 پس بسل جمع بسپیل است ای دلیر
 خور پیاز آنکه بصل بی لبث و دیر
 هست نجث از دست کاریدن زمین
نجس گردیدن پلیدو ریمکین
برز یعنی عاقل و پرهیزگار
برض کم آب آمدن از چشمه سار
 استواری و گزیدن حمز دان
 هر گیاه تلخ را پس حمض خوان
وقس باشد زن ولیکن فاحشه
 گردن اشکستن چه وقص ای شهنشه

اینک را نسیب و مینویسند
 معنی لفظ جذیل و جذیل

دشت هموار و برابر شد سَلَق
 هم بدان معنی مقرر شد صَلَق
بوث همچو بحث کاویدن بود
برص من بعدش سرین زن بود
 گوشت پاره بحص کو روید بعین
مزح لاغ و مضح باشد عیب و شین
فوز فیروزی و مقصد یافتن
فوظ یعنی جان بدر رفتن ز تن
فرت باشد تار یعنی ضد بُود
فرط از حد در گذشتن کوی زود
ثقب جز سوراخ کردن نی دگر
سقب و صقب استون و اشتر کره نر
 مهره کردن بر ورق ترزیز کو
 معنی ترضیض بگرفتن نکو
 دان زبون سفساف را ای نیک خوی
 پس درخت بید را صنصاف گوی
لیت کاش و بازگردانیدن است
لیط گل اندودن و چسپیدن است
 شخص کس را رثم کردن خون فشان
رسم تعریف است و آئین و نشان
 رشته برانگشت خود بستن چو رثم
 پس نکاح مرد شد بازن چه رطم
 هست وثنی آنکه بپرستند صنم
 دو زن یک شوی وسنی شد بهم
غمت بی هضمی طعم اندر شکم
غمط باشد ناسپاسی نعم
کشب جمع و گردآوردن بود
کسب تحصیل و طلب کردن بود
 معنی لفظ نذیل وهم نزیل
 دان فرومایه و مهمان ای خلیل
 کن تناسی و تناسی را رقم

سهو و اخذ موی پیشانی هم
 ساعت و هنگام و وقت و گه زمان
 پس میانجی کردن است آنگه زمان
حزب قوم و حضب مارمزشناس
 کن زنه وزن و ظنه تهمت قیاس
 چاه کآبش بس کشیده شد نزع
 آب گيرو حوض دیده شد نضج
 رفتن است و ره نوردیدن مسیر
 هچو جانی بازگرویدن مصیر
 هست مضنون عیب برتن داشته
 بالیقین مظنون بود پنداشته
 التی ز آهن تبر بهر نبرد
 یک ولایت دان طبر ای رادمرد
مصمص و مضمض با صاد ضاد
 آب کردن در دهان میدار یاد
مشمشه و مزمزه با ثا و زا
 هست جنبانیدن ای بهجت فزا
 گفتمت حیتان و حیطان بارها
 این چه ماهی ها و آن دیوار ها
زوج جفت و ضوج میل اندر حزن
 عاج و هم در نجد نام که حضن
 شد برابر کردن شی بادگر
حذر و حضو افروختن آتش نگر
 طعم آسان در گلو بردن چه سوغ
 آفریدن زرگری کردن چه صوغ
 دل کشش کردن بچیزی گیر نزد
 وز نشانه برگذشتن تیر نضد
 دان عَلَتْ همچون عَلَتْ اصرار حرب
 خوان علس کند و غلس ظلمات اصعب
 لغت نا لغت نا لغت نا
 لغت نا لغت نا لغت نا

وعده باطل ملث ظلمت ملس
 لغزش چیزی ملس از دست کس
غمس در آبی فرو بردن بود
غمص یعنی خورده بشمردن بود
 هرچه لازم پاس آن برتو ذمار
 بانگ شتر مرغ را میگو زمار
مال غائب وعده باطل ضمار
ذفر بوی و زفر باشد حمل بار
ظفر تنگ چارپایان یاد دار
تبیل کینه طبل نقاره شمار
 اندک اندک خوردن آب پاک ذاج
جنت اصل و جنس کونه زاک زاج
 اشتر و بُسر زمین دانی ذریح
 دور و قبر مسلمین خوانی ضریح
 آخر چیزی ختم است ای امام
 پس خطام آنکه مهار است و زمام
فذ و فز تنها ر گوساله بگویی
فض و فظ ختم کتاب و زشت خوی
 مژده طاعت شد مسلم الشواب
 راستی والله اعلم بالصواب

خاتمه

شکر و منت مرخدا را بی حساب
 کز سر لطف عمیمش این نصاب
 یک هزار و یک صد و هفتاد و چار
 بود از هجرت چو شد کامل عیار
 خواهم از خواننده آن مدعا
 بهر عفو جرم خویش از حق دعا

ڈاکٹر مختارالدین احمد
پروفیسر شعبہ عربی، مسلم یونیورسٹی، علی گڑھ

فارسی ہکی ایک نادر بیاض

مدراس میں ایک قدیم عربی درس گاہ مدرسہ محمدی کے نام سے مشہور ہے، جہاں بدلتے ہوئے حالات کے باوجود، اب بھی درس و تدریس کا سلسلہ جاری ہے۔ لیکن اس مدرسے کی ایک بڑی اہمیت یہ ہے کہ یہاں کے کتابخانے میں عربی، فارسی اور اردو مخطوطات، وثائق اور فرامین کا نادر ذخیرہ محفوظ ہے جس کی عام طور پر اہل علم کو بھی اطلاع نہیں ہے۔ یہ ذخیرہ نوانط خاندان کے مختلف اصحاب کی ملکیت ہے لیکن ایک ہی کتابخانے میں ایک ہی جگہ محفوظ ہے۔ مجھے ڈاکٹر محمد غوث ام اے، پی۔ اچ۔ ڈی (عثمانیہ) کی مہربانی سے متعدد بار اس کتاب خانے کی زیارت کا اور یہاں کام کرنے کا موقع ملا۔

ڈاکٹر محمد غوث، ڈاکٹر محمد حمید اللہ حیدرآبادی، جو تقسیم ہند کے بعد سے اب تک پیرس میں مقیم ہیں اور ڈاکٹر محمد یوسف الدین سابق صدر شعبہ مذہب و ثقافت عثمانیہ یونیورسٹی کے خاندان سے تعلق رکھتے ہیں انہوں نے "جنایات بر جانداد" پر مولانا سید مناظر احسن گیلانی صدر شعبہ دینیات کی نگرانی میں ایک تحقیقی مقالہ لکھ کر عثمانیہ یونیورسٹی سے ڈاکٹریٹ حاصل کی تھی۔ یہ مقالہ عرصہ ہوا مولوی عبدالحق صاحب نے انجمن ترقی اردو سے شائع کر دیا ہے۔ انہوں نے عثمانیہ یونیورسٹی کے مخطوطات کی تفصیلی فہرست انگریزی میں مرتب کی ہے اور بڑی جانفشانی اور محنت سے مدرسہ محمدی کے کتابخانے کی قلمی کتابوں کی فہرست مرتب کر رہے تھے، افسوس ہے کہ کئی سال ہونے ان کا مدراس میں انتقال ہو گیا۔ (۱) خدا ان کی مغفرت فرمائے۔ خدا کرے فہرست مخطوطات مرتب ہو گئی ہو اور اس کی اشاعت کا بھی مناسب انتظام ہو گیا ہو۔

کتابخانہ مدرسہ محمدی میں کتابوں کے علاوہ فارسی زبان

میں فرامین، وثائق اور تاریخی مراسلات و مکتوبات کا بڑا اہم ذخیرہ محفوظ ہے جن کی تعداد ایک لاکھ بتائی جاتی ہے۔ یہ وثائق و مراسلات زیادہ تر نواب محمد علی والا جاہ اول (حاکم ولایت کرناٹک) متوفی ۱۲۱۰ھ اور ان کے اخلاف کے ہیں جو لندن اور ہندوستان کے اس وقت کے دارالسلطنت (کلکتہ کے انگریز حاکموں کو سپرد قلم کیے گئے ہیں۔ اسی طرح جنوبی ہند کے مسلم حکمرانوں اور حاکمان انگریز کی خط و کتابت کا بھی پیش ہوا ذخیرہ یہاں موجود ہے۔ میری نظر سے عربی زبان میں لکھے ہوئے ایسے سینکڑوں مراسلات بھی گزرے ہیں جو مدراس کے حکمرانوں اور وہاں کے علماء نے اشراف مکہ اور حجاز، عراق، یمن، عدن اور حضرت موت کے علماء و مشاہیر کو سپرد قلم کیے تھے۔ ان مراسلات کے جواب میں جو تحریرات موصول ہوئی ہیں وہ بھی یہاں محفوظ ہیں۔

اس کتابخانے میں ایک خاص بات یہ دیکھنے میں آئی کہ یہاں انیسویں اور بیسویں صدی کے لکھے ہوئے ایسے روزنامے بھی محفوظ ہیں جو کتابخانے کے مؤسسین اور اس خاندان کے بزرگوں نے یکے بعد دیگرے تحریر کیے ہیں؛ جن میں جنوبی ہند کے خاص طور پر اور عالم اسلام کے عام طور پر اہم تاریخی واقعات درج ہیں۔ یہ روزنامے، صدیوں سے مسلسل لکھے جاتے رہے ہیں اور غالباً اب بھی یہ سلسلہ جاری ہے۔ یہ روزنامے گزشتہ دو صدیوں کی ہندوستانی تاریخ و ثقافت پر کام کرنے والوں کے لیے بہت قیمتی سرمایہ ہیں اور اس لحاظ سے ان کی اہمیت ظاہر ہے۔

میں نے کئی سال پہلے اس کتابخانے میں بیٹھ کر، مختلف صحبتوں میں بعض اہم مخطوطات کے متعلق کچھ اشارات لکھے لیے تھے، آج انہی اشارات کی مدد سے ایک اہم مخطوطے پر مختصر معروضات پیش کر رہا ہوں۔

کتابخانہ مدرسہ محمدی، مدراس میں ایک مختصر سی بیاض دیکھنے میں آئی جس میں کسی نے فارسی شعرا کے اشعار انتخاب کر کے درج کیے ہیں اور یہ بھی اہتمام کیا ہے کہ اپنے بعض معاصرین سے انہی کے قلم سے اپنی بیاض میں ان کے پسندیدہ اشعار لکھوانے ہیں۔ اس بیاض کے اوراق کی تعداد ۸۲ ہے، سطور

بر صفحے میں مختلف ہیں ، کہیں کم کہیں زیادہ ، تقطیع خرد ، مرتب بیاض کا نام درج نہیں ، نہ اس کا کوئی اشارہ بیاض میں ملتا ہے۔ اُس کے ص ۲۲ پر صرف یہ عبارت لکھی ہوئی ملتی ہے: "حسب الامر بندگان وزارت پناہ تحریر یافت" ۱۷۱۸ء

اس بیاض کا سال ترتیب معلوم نہیں چونکہ اس میں متعدد غزلیں حیدر محمد خصالی (۲) کے ہاتھ کی لکھی ہوئی درج ہیں جو گیارہویں صدی ہجری کے شاعر ہیں اس بنا پر کہا جا سکتا ہے کہ بیاض کی ترتیب کی ابتدا گیارہویں صدی ہجری میں ہوئی۔ اس میں بارہویں صدی ہجری کے نصف اول تک کے اضافے موجود ہیں۔ اس لیے کہ اس میں متعدد غزلیں مرزا عبدالقادر بیدل کے ہاتھ کی لکھی ہوئی ملتی ہیں جن کا سال وفات ۱۱۲۲ھ ہے۔ یہ امر مستبعد نہیں کہ بیاض خصالی ہی کی مرتب کردہ ہو اور بعد کو کسی صاحب ذوق کے پاس پہنچ گئی ہو جس نے اس میں اضافے کیے اور بیدل اور اشرف کی غزلیات ان کے قلم سے اس بیاض پر درج کرائیں۔ اشرف تخلص کے کئی شاعر اس زمانے میں گزرے ہیں اگر اس شاعر کا تعین ہو جائے تو زیر نظر بیاض میں موجود اس کا کلام اس کے دیوان میں ایک قابل قدر اضافہ ہوگا۔

اس بیاض میں میررضی دانش ، مجد ہمگر ، میر سنجر ، مرزا ابراہیم ادبم ، غنی کشمیری ، شفانی ، نصیراے ہمدانی ، آقا زمان اصفہانی ، آصف قلندر ، قلیچ خان ، ملک قسی ، کمال اسمعیل ، مرزا فصیحی ، نواب مرزا رستم ، حسین ثنائی ، عرفی ، صائب ، فیضی ، بابا فغانی ، سحابی ، اثیر اخیسکتی ، میر یحیی کاشی ، طالب آملی ، وجہی البروی ، امیر خسرو ، مظہری ، خان خاناں ، جلال اسیر ، چندربھان برہمن ، طاہر وحید ، وغیرم کی منتخب غزلیں درج کی گئی ہیں کسی شاعر کا نام نہیں معلوم ہو سکا ہے تو غزل کے سرنامے پر "لا ادری" لکھ دیا گیا ہے۔ بیاض کی ابتدا عرفی کے مشہور قصیدے "لا ادری" کے متاع دور در بازار جاں انداختہ

کے منتخب اشعار سے ہوتی ہے اس بیاض کی اہمیت یہ ہے کہ اُس میں اشرف ، حیدر محمد خصالی اور مرزا عبدالقادر بیدل کی متعدد غزلیں انہی شعرا کے قلم

کی لکھی ہوئی ملتی ہیں۔ اس بیاض میں بیدل کے قلم کے لکھے ہوئے متعدد اشعار ایسے درج ہیں جو دیوان مطبوعہ کے اس نسخے میں موجود نہیں جو راقم کے پیش نظر ہے اس سے اس بیاض کی اہمیت میں مزید اضافہ ہو جاتا ہے۔

حسب ذیل تین غزلیں اشرف کی ہیں اور "لمحرره اشرف" لکھ کر درج کی گئی ہیں۔ یہاں ان کے مطالعہ درج کیے جاتے ہیں:

لمحرره اشرف

بامداں بہ (۲) اکہ دل فگار کند

عہد بگذشتہ استوار کند

باز امشب سخن تازہ و تر یافتہ ام

این عطایست کہ از فیض سحر یافتہ ام

دریں چمن ہمہ گل آفت خزاں دارد

گلے شگفتہ کہ بے آفتست داغ منست



سات غزلیں مرزا عبدالقادر بیدل کے ہاتھ کی لکی ہوئی ہیں،

یہ غزلیں بیاض میں مکمل درج ہیں، یہاں مطلع یا دو تین شعر درج کیے جاتے ہیں،

(۱)

لمحرره عبدالقادر بیدل (۲)

نیست بامژگان تعلق اشک وحشت (۵) پیشہ را

دانہ بادام (۶) راہ خویش داند ریشہ را

(۲)

لمحرره عبدالقادر بیدل

بہ بیند گر اداے جلوہ آن شوخ قاتل را
 بیال و پڑپیدن محو گردد مرغ بسمل را (۷)
 بیدل کی بقیہ پانچ غزلوں کے سرنامے پر کہیں صرف "لحررہ"
 اور کہیں "ایضاً" لکھا ہوا ہے۔ یہ اشعار بیدل ہی کے قلم کے
 ہیں جن کے ہاتھ کی لکھی ہوئی تحریرات راقم کی نظر سے پہلے بھی
 گزر چکی ہیں۔

بیاض کی ترویج کے لیے کیا گیا (۲) (۱۶) پھر بیدل نے اس میں
 بارہویں صدی کے بحرہ بحرہ کے اضافے موجود ہیں۔ اس
 لیے کہ اس شوقم نیست الفت اتان آسانی مرا کی لکھی
 ہوئی مثنوی پیچ و تاب شعلہ باشد خط پیشانی مرا (۸)
 کہ بیاض خصال ہی تھی جو کہ ترقی کر کے بعد کو کافی صاحب ذوق
 کے پاس پہنچ گئی جس نے اس کے اضافے کیے اور بیدل اور
 اشرف کی مزیات ان کے قلم میں بر درج گرائیں۔ اشرف
 شکوہ تیغ (۹) تو نکشاید دبان زخم را امر کا
 سرمہ باشد جوہر تیغ زبان زخم کا اس کے
 صبح را خورشید روشن میکند بیدل ز تیغ (۱۰)
 میل بیداری بود خواب گران زخم را (۱۱)

ابراہیم ادب، قلمی کتب خانہ، لاہور، پاکستان، آغا زمان
 (۵)
 خط جبین ماست ہم آغوش نقش پا (۱۲)
 بنگر ز موج (۱۲) سجده ما جوش نقش پا
 در بر قدم ز شوق خرام تو می کشد
 خمیازہ فغان لب خاموش نقش پا
 رابے عدم بہ پائے نفس می کنیم طے
 افگندہ ایم بار خود از درش نقش پا (۱۳)
 گاہ خرام می چکد از پائے نازکت
 رنگ حنا ز گرمی (۱۵) آغوش نقش پا

اس بیاض کی ترویج کے لیے کہ اس میں اشرف و حیدر محمد
 خصال اور مرزا عبدالقادر بیدل کی متعدد ترویجیں اتنی شہرا کے قلم

(۱۶)

دل آگاہ بر ماموری عالم چہ دل بندد (۱۶)
 کہ فرصت گردش چشمے است دور آسمانہا را
 بہ بال و پر دہد پرواز مرغان درد بیثابی
 طپیدن بیش نبود حاصل از گفتن زبانہا را
 گرانی کے کشد پائے طلب در وادی شوق
 کہ چشم این با سبک روحی کند تعلیم جانہا را
 ز بس گر کلک (من) گلبائے رنگین می چکد "بیدل" (۱۷)
 توان گفتن رگ ابرو بہار این ناودانہا را

(۱۷)

عشق چون گرم طلب سازد سر پرشور را
 شعلہ افسردہ می داند چراغ طور را (۱۸)
 از فلک بے نالہ کام دل نی آید بدست
 بہر شہد آتش توان زد خانہ زنبود را
 در طریق نفع خود کس را نی باید دلیل
 بے عصا راہ دین معلوم باشد کور را
 صاف دردے نیست . . . (۱۹) لیک
 دار (۲۰) بالا برد شور نشہ منصور را
 کم ز بزم عشرت مے نیست بیدل بزم ساز
 تار موج بادہ باشد کاسہ طنبور را

اس بیاض میں حیدر محمد "خصالی" کی متعدد غزلیں ان
 کے قلم سے درج ہیں، یہاں ایک غزل نقل کی جاتی ہے:

لمحرره

نہ تنہا گل کند شاگردی لبائے خندانہ
 بہ نرگس میدہد تعلیم دیدن چشم فتانہ
 نگہ دارد خدا از چشم زخم اے دل نگاہش را
 کہ می غلطد زمستی مردم شمشیر مژگانہش

زمین سجدہ گاہ خوبرویان نقش پائے او
کند دعوای ہم چشمی... (۲۱) گرد جولانش

میں مولانا ابو احمد محمد عبداللہ معتمد مدرسہ محمدی
مدراس کا مضمون ہوں کہ انہوں نے توجہ فرما کر بیاض کے چند
عکس فراہم کیے، ان کا شکریہ ادا کیا جاتا ہے۔

جواہر نشی

- ۱- ان کی وفات ۵ رجب ۱۲۰۳ھ/۱۹ اپریل ۱۹۸۲ء کو ہونے، تاریخ ولادت
۱۰ صفر ۱۲۱۹ھ/۲۰ مئی ۱۹۰۱ء (شب پنج شنبہ) ہے۔
- ۲- عبدالنسی قزوینی: میخانہ، (طبع پروفیسر محمد شفیع) لاہور، ص ۵۵۰۔
- ۳- بیاض میں یہ الفاظ واضح نہیں۔
- ۴- دیوان بیدل جلد اول ص ۲۰ مطبوع مطبع احمدی واقع دہلوانی اموجان اور
دیوان بیدل مطبوع نول کشور ۱۲۸۷ھ/۱۸۷۷ء اور دیوان بیدل مطبوع صفدری
۱۲۰۲ھ) ص ۸ میں یہ غزل موجود ہے۔
- ۵- بیاض اور دیوان طبع صفدری میں "وحشت پیشہ" ہے لیکن دیوان کے پہلے
دونوں نسخوں میں "قیمت پیشہ" درج ہے۔
- ۶- دیوان طبع صفدری: دانۃ ما دام راہ خویش داند ریشہ را
- ۷- یہ غزل دیوان کے تینوں مطبوعہ نسخوں میں جو راقم کے پیش نظر ہیں،
نہیں ملی، بیاض میں اس غزل کے پانچ شعر درج ہیں۔
- ۸- دیوان بیدل ص ۱۶، نول کشوری اڈیشن میں یہ غزل ص ۲۲۲ پر موجود
- ۹- دیوان کی پیش نظر دونوں اشاعتوں میں "تیغ" کی جگہ "جور" ہے۔
- ۱۰- روایت دیوان: صبح از خورشید دارد روشنی بیدل کے تیغ۔
- ۱۱- دیوان بیدل ص ۲۲؛ دیوان بیدل طبع نول کشور ص ۲۲۷۔
- ۱۲- اس وقت دیوان بیدل طبع مطبع صفدری (۱۲۰۲ھ بمبئی) پیش نظر ہے۔
اس میں گیارہ شعروں کی یہ غزل موجود ہے (ص ۲۷)
- ۱۳- روایت دیوان: دارد ہجوم سجدۃ ما
- ۱۴- یہ شعر دیوان میں موجود نہیں، اسکی اہمیت ظاہر ہے۔
- ۱۵- دیوان: رنگ حنا بکرمی

۱۶- ۷ شعروں کی یہ غزل دیوان (طبع صفدری ۱۳۰۲ھ) میں موجود ہے (ص ۸-۹)۔ لیکن بیدل نے بیاض میں جو اشعار اپنے قلم سے لکھے ہیں ان میں سے پہلے تین شعر دیوان میں نہیں ہیں۔ ظاہراً یہ بعد کے اضافے ہیں۔ مقطع کی روایت بھی مختلف ہے۔

۱۷- روایت دیوان: چنیں کز خاما گبائے معنی می چکد بیدل

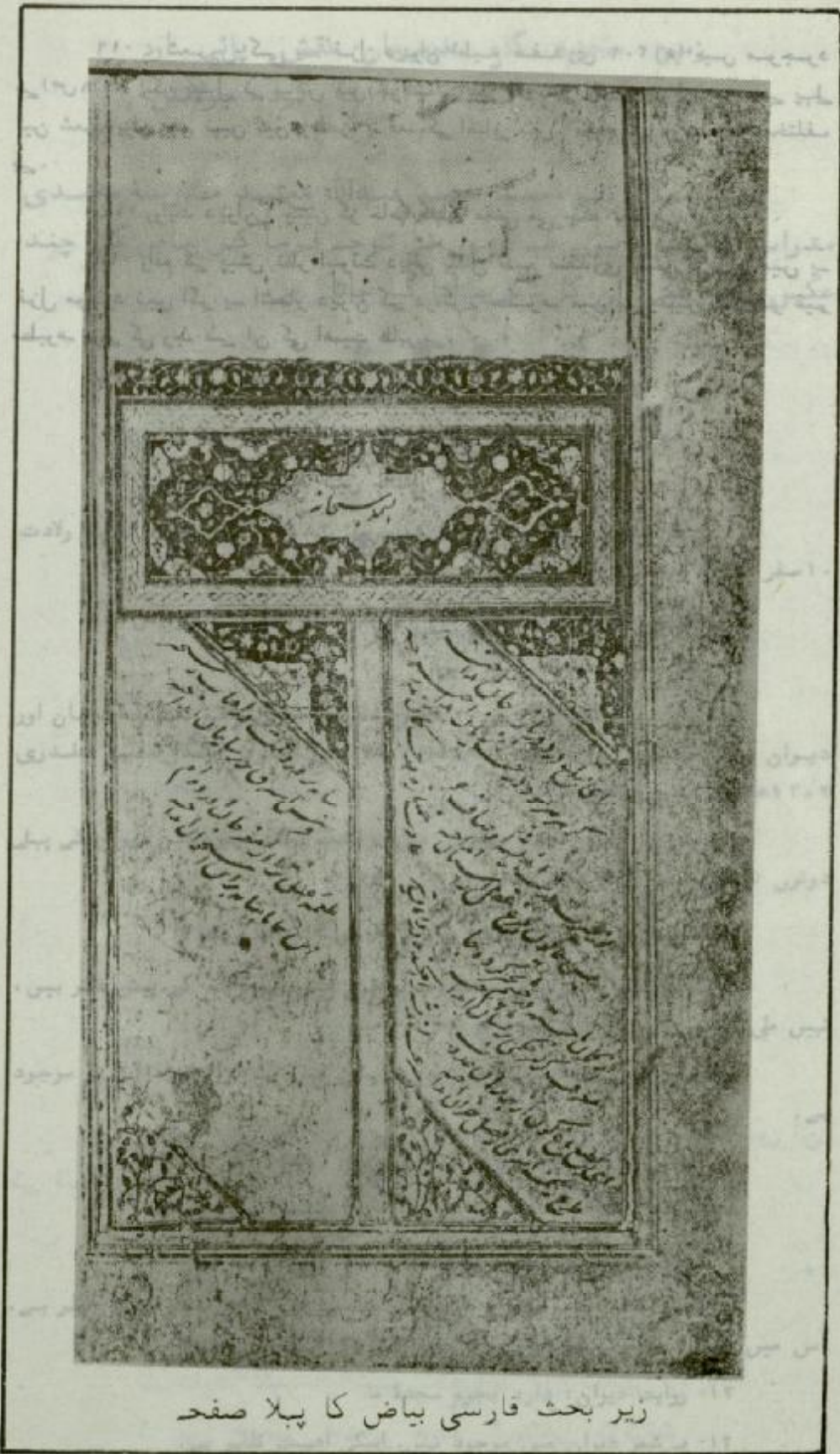
۱۸- راتم کے پیش نظر اسوقت دیوان بیدل طبع صفدری بمبئی ہے اس میں یہ غزل موجود نہیں اگر یہ اشعار دیوان کے دوسرے مطبوعہ میں بھی نہیں ہیں تو غیر مطبوعہ ہونے کی وجہ سے ان کی اہمیت ظاہر ہے۔

۱۹- یہاں کچھ الفاظ پڑھے نہیں جاتے۔

۲۰- بیدل نے "دارد" لکھا ہے جو سہو قلم ہے۔

۲۱- یہاں ایک لفظ پڑھا نہیں جاتا

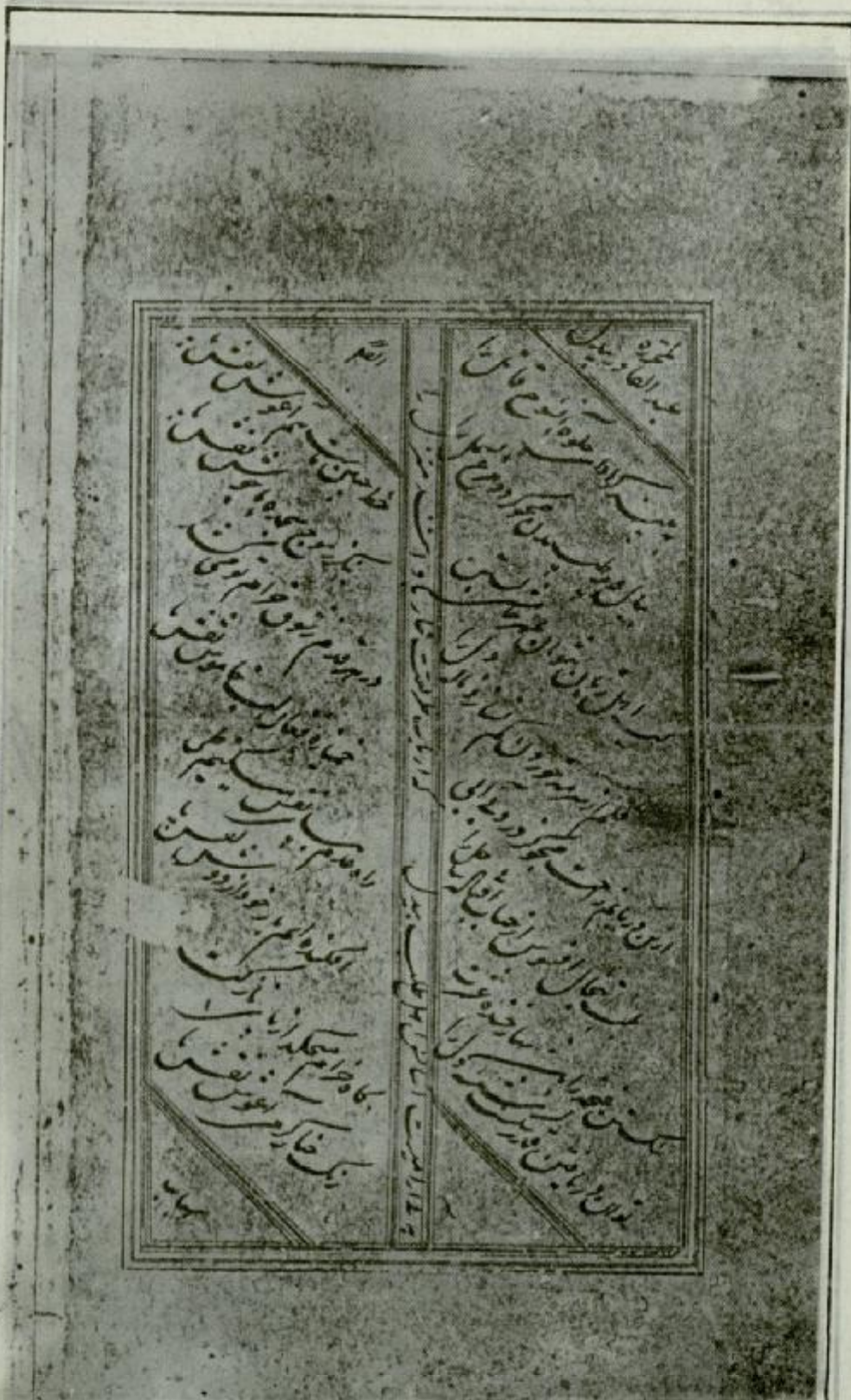




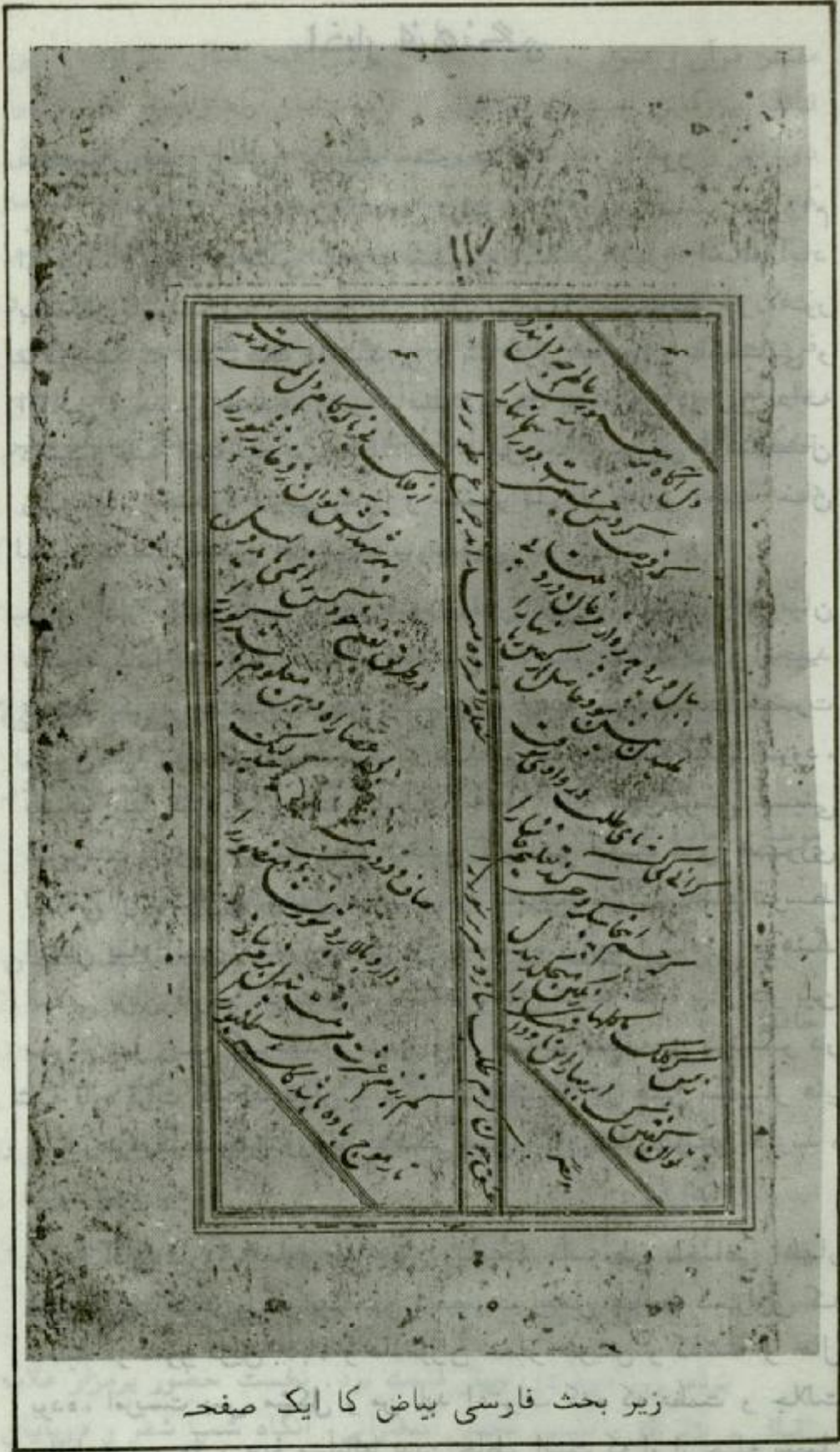
زیر بحث فارسی بیاض کا پہلا صفحہ



زیر بحث فارسی بیاض میں غزل بخط بیدل



زیر بحث فارسی بیاض میں غزل، بخط بیدل



زیر بحث فارسی بیاض کا ایک صفحہ

اخبار فرهنگی

سیمینار بین المللی بزرگداشت حافظ در لاهور

در ۲۲-۲۳ آذر ۱۳۶۷ ه/ش برابر به ۱۲-۱۴ دسامبر ۱۹۸۸ م از طرف رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام آباد با همکاری یونسکو، سیمینار بین المللی بزرگداشت حافظ در لاهور برگزار شد که با شرکت دانشمندان و شاعران ایرانی و پاکستانی و افغانی و حضور صدها نفر حافظ دوست پاکستان دو روز ادامه داشت. جلسه افتتاحیه بریاست دکتر جمیل جالبی رئیس فرهنگستان زبان اردو (مقتدره قومی زبان) و حضور سردار فاروق احمد خان لغاری نماینده مجلس ایالت پنجاب تشکیل شد.

آغاز مراسم با سرود دو کشور برادر ایران و پاکستان و در میان سکوت کامل شرکت کنندگان افتتاح و سپس تلاوت قرآن مجید توسط یکی از بهترین قاریان پاکستانی و بهمین ترتیب نعت حضرت رسول (ص) توسط استاد مرغوب همدانی بر عظمت مجلس افزود. بعنوان اولین قدم در جهت شروع برنامه ها آقای سید موسی حسینی سرپرست رایزنی فرهنگی طی سخنان کوتاهی انگیزه های جمهوری اسلامی از برگزاری چنین سیمیناری را تشریح نمود و آنگاه توسط ایشان پیام آقای دکتر خاتمی وزیر محترم وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی بزبان فارسی قرات و در همانحال متن ترجمه شده پیام در بین مردم توزیع گردید و سپس پیام مدیر منطقه ای یونسکو در شبه قاره قرات گردید. در آن پیام نسبت به اهمیت این چنین سیمینار هایی که در نزدیک نمودن روابط فرهنگی بین ملل نقش مؤثری دارند، اشاره شده بود.

آقای فاروق لغاری به عنوان ریاست جلسه طی سخنانی اظهار داشت که: گفت و گو پیرامون شخصیت و فن حافظ شیرازی که تحقیقاً از نامور ترین ادباء و دانشوران عصر خویش و گذشته و حال بوده، امریست بس مشکل و من باید اعتراف کنم که عظمت و جلالت حافظ در بین ما و همه مسلمانها بدین خاطر است که او از جمله سمبل های مبارزه باریاکاری، دروغ، طمع و منافقت بود بلکه یقیناً حافظ

مفسر قرآن و صوفی و حکیم مخلص بود. علامه اقبال نیز از تبار این قافله بزرگانی است که باللهام از فکر ایشان راه واقعی خویش را دریافت و ما برای همیشه مدیون ایشانیم. حافظ مبلع راستی در مقابل کج روی و یقین در مقابل بدگمانی بود. بهمین خاطر برای همیشه جاودان است و این بزرگترین افتخار سرزمین ایران است که در هر زمان شخصیت‌های چون حافظ، سعدی، رومی، عراقی، خیام و فردوسی و نظیر اینها داشته است. من از این که جمهوری اسلامی علی‌رغم همه مشکلات دست به چنین اقدام بزرگی، زده بار دیگر مراتب تشکر و قدردانی خویش را اعلام نموده و آرزوی دوستی پاینده تر دو کشور را دارم.

اسامی سخنرانان این جلسه بدین‌قرار بود:

۱- دکتر سید سبط حسن رضوی - اسلام آباد (السان الغیب
خواجه حافظ در کشور ما)

۲- دکتر اصغر دادبه - تهران (نگاهی به الهام حافظ از احادیث)

۳- دکتر ساجد الله تفهیمی - کراچی (یادآوری چند نکته در
موضوع حافظ شناسی)

۴- دکتر احمد تمیم داری - اسلام آباد (حافظ و اقبال)

۵- دکتر خانم حکیمه دبیران - تهران (وسعت مشرب عرفان
حافظ)

۶- دکتر صدیق شبلی - اسلام آباد (سر رواج و امتیاز حافظ)

۷- دکتر محمد ریاض - اسلام آباد (تاثیر حافظ در هنر و
اندیشه اقبال)

۸- دکتر انعام الحق کوثر - کوئته (حافظ شناسی در بلوچستان)

۹- دکتر غلام رضا اعوانی - تهران (مقام انسان در تفکر حافظ)

برنامه روز دوم در چهار قسمت بود. نخست حضور بر مزار علامه اقبال و نثار گل، سپس مجلس سخنرانی، آنگاه شب شعر و در پایان قوالی از عزیز میان قوال معروف پاکستان. ریاست جلسه سخنرانی

بعهدة دكتر رفیق احمد رئیس دانشگاه پنجاب لاهور بود و مخدوم زاده شاه محمود قریشی وزیر برنامه ریزی ایالت پنجاب و دكتر وحید قریشی رئیس بزم اقبال لاهور و دكتر سید محمد علوی مقدم استاد دانشكده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد به عنوان مهمانان خصوصی حضور داشتند.

اینجا چند جمله از سخنرانی مخدوم زاده شاه محمود قریشی نقل می شود "ما پاکستانیها بادرک عظمت بزرگانی چون حافظ در طول زمان به روابط دیرینه فرهنگی خویش با ایران افتخار کرده و از اینکه شاهد فعالیتهای صیمانه برادران ایرانی هستیم موجب لبسی خوشحالی است. زبان فارسی یگانه پیوند محکمی است که در صورت توسل به آن می توانیم بخوبی از حال و روز برادران مسلمان خویش در ایران مطلع شده و با کلام بزرگانی چون حافظ و سعدی که سالیان درازی است بر قلوب مردمان شبه قاره نفوذ دارند، آشنا تر شویم. اینجانب ضمن اعلام حمایت از کلیه طرحهای که برای پیشبرد اهداف زبان فارسی در پاکستان صورت می گیرد، اعلام می نمایم که باکمال افتخار درکنار عزیزان علاقه مند بوده و هرکاری که از دستم برآید، در حق گسترش این زبان شیرین و پراهمیت کوتاهی نخواهم ورزید.

در آخر دكتر رفیق احمد به عنوان ریاست جلسه با اشاره به مطالب ارائه شده و خصوصاً اظهارات آقای قریشی، به حمایت از گسترش زبان فارسی در سطح دانشگاهها پرداخت و عنوان داشت اکنون که شاهد چنین شورو شوتی از ناحیه شرکت کنندگان در سیمینارم، باید عرض شود که وعده حقیقی ما حمایت جدی از زبان فارسی و کرسیهای مربوط به این زبان است. من بعنوان رئیس دانشگاه قول می دهم که در محیطی فعالتر و عمیق تر در راه توسعه زبانی که به ما کمک می کند تا بهترین و بزرگ شخصیتهای مان را بشناسیم، بکوشم و انشاءالله مشکلات موجود برطرف خواهد شد. اسامی سخنرانان این جلسه بدین قرار بود.

۱- دكتر سید محمد اکرم اکرام - لاهور

۲- دكتر گوهر نوشاهی - اسلام آباد (حافظ و اقبال)

۲- دکتر محمد ظفر خان - جهنگ (ترك شیرازی از دیدگاه

دانشوران ایرانی)

۴- سید عارف نوشاهی - اسلام آباد (قدیم ترین شرح فارسی دیوان حافظ در شبه قاره)

۵- دکتر صابر آفاقی - مظفر آباد (حافظ شیرازی بعنوان مروج اخلاق)

۶- دکتر مهدی درخشان - تهران (آیا تکرار قافیه در شعر حافظ عیب است؟)

۷- دکتر کتابی - ایران

۸- دکتر محمد علوی مقدم - مشهد (سر عظمت حافظ)

۹- دکتر وحید قریشی - لاهور (حافظ شناسی در شبه قاره)

بمناسبت این سمینار رایزنی فرهنگی دو نشریه ویژه ای نیز منتشر کرد. یکی فصلنامه دانش شماره ۱۵ ویژه نامه حافظ، بزبان فارسی، دیگری «حافظ محرم راز» بزبان اردو.

در محل سمینار، به همت کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد نمایش کتب چاپی و خطی درباره حافظ نیز منعقد شد.



تأسیس انجمن فارسی پاکستان

در تاریخ ۲۲ آذر ۱۳۶۷ با حضور شرکت کنندگان سمینار بزرگداشت حافظ در لاهور، نخستین جلسه عمومی "انجمن فارسی پاکستان" در محل اکادمی اقبال، لاهور دائر شد. این انجمن که به سرپرستی دکتر جاوید اقبال (فرزند علامه محمد اقبال لاهوری) و ریاست میرزا محمد منور رئیس اکادمی اقبال و سردبیری دکتر محمد اکرم رئیس دانشکده خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور تازه تأسیس شده است، هدف عمومی آن حفظ زبان فارسی در پاکستان میباشد و ترجیحاً تلاش می کند که مثل سابق زبان فارسی جزو برنامه درسی دبیرستانهای پاکستان قرار گیرد.

علاقه مندان ایرانی و پاکستانی که میخواهند عضو این انجمن باشند و این را تقویت بخشند به آدرس زیر مکاتبه فرمایند:

دکتر محمد اکرم

اورنیشنل کالج - پنجاب یونیورسٹی

لاهور - پاکستان

مؤسسه تحقیقات علوم آسیائی میانه و غربی -

دانشگاه کراچی

چند هفته پیش جلسه سالیانه مؤسسه تحقیقات علوم آسیائی میانه و غربی، بریاست حکیم محمد سعید در "خانه همدرد" منعقد شد. دبیر مؤسسه آقای دکتر ریاض الاسلام گزارش سالیانه را عرضه داشت. مؤسسه ای که بدست شادروان پیر حسام الدین راشدی در سال ۱۹۶۸ میلادی تأسیس شده بود، تا حالا دوازده کتاب مهم و پر ارزش را انتشار داده است. محققین از داخل و خارج کشور در بررسیهای خود این مطبوعات را مورد تحسین قرار داده و معیار علمی و تحقیقی آنها را تعریف کرده اند. در سال گذشته مؤسسه دو کتاب جدید منتشر کرده است:

۱- "جامع التواریخ حسنی"، تألیف حسن بن شهاب یزدی که

نوشته معاصری است، در تاریخ "تیموریان پس از تیمور"، این

کتاب را آقای ایرج افشار تصحیح کرده است.

۲- "سید پیر حسام الدین راشدی اور انکے علمی کارنامے" (سید پیر حسام الدین راشدی و کارهای علمی او)، تالیف دانشمند مشہور شبہ قارہ، مولانا صباح الدین عبدالرحمن.

۱- "تجارت سند با ہلند در قرن های ہفدہم و ہیجدہم" تالیف پروفیسور ولیم فلور. این کتاب بر مطالعہ گزارشہای ہلندی مبنی است.

۲- "مشر" تالیف سراج الدین علی خان آرزو، شخصیت معروف قرن ہجدم. اولین کتابی است در موضوع زبانشناسی فارسی.

ہر دو کتاب مزبور انشا اللہ در سال ۱۸۸۹ انتشار خواهد یافت.

با طبع و نشر دوازہ کتاب در سالہای گذشتہ و با این دو کتابی کہ زیر چاپ است، این مؤسسہ در پاکستان یکی از مؤسسہ های ممتاز علمی و ادبی میباشد. ولی متأسفانہ بنا بر کمبود وسایل، اوضاع مالی آن اطمینان بخش نیست. از طرف دولت مبلغ ناچیزی بطور کمک میرسد. حقیقتاً ابقای این مؤسسہ منحصر بر کمک مرتب مالی "بنیاد ہمدرد" است کہ مانع از تعطیل این مؤسسہ میباشد.



الاستاد غلام رضا سعیدی کی وفات

اسلام اور اقبال پر متعدد کتب کے مصنف سید غلام رضا سعیدی (ولادت ۱۲۱۲ھ ق ۱ جمادی الاول ۱۲۰۹ھ میں تہران میں وفات پاگئے۔ مرحوم کو برصغیر میں مسلمانوں کے لئے جداگانہ مملکت کی تحریک سے خاص دلچسپی تھی اور وہ اُس زمانے میں دو بار ہندوستان تشریف لائے تھے اور یہاں مولانا محمد علی جوہر سے ملاقات کی۔ تاسیس پاکستان کے بعد وہ ۱۹۲۹ء میں موتمر اسلامی کانفرنس منعقدہ کراچی میں شریک ہوئے تھے۔ ایران میں مرحوم سعیدی ایک اقبال شناس اور برصغیر کے مسلمانوں کے دردمند کے طور پر پہچانے جاتے تھے۔ ان کی بعض کتابیں براہ راست انہی موضوعات سے متعلق ہیں۔ مثلاً

- ۱- زندگانی قائد اعظم مؤسس پاکستان مرحوم محمد علی جناح
 - ۲- اول اخلاق ما بعد تمدن آنها - مولانا ابوالاعلیٰ مودودی کی تصنیف کا ترجمہ
 - ۳- برنامه انقلاب اسلامی - سید مولانا ابوالاعلیٰ مودودی کی تصنیف کا ترجمہ
 - ۴- شالودہ علوم جدید در اسلام - اس کتاب میں انکارِ اقبال سے استفادہ کیا گیا ہے۔
 - ۵- مابیت و اہمیت فلسفہ اقبال
 - ۶- تشکیل پاکستان
 - ۷- اندیشہ های اقبال
 - ۸- مسئلہ کشمیر و حیدر آباد۔
 - ۹- در جنگ پاکستان متجاوز کیست؟
 - ۱۰- اقبال شناسی۔
- سیرت النبی پر اُن کی کتاب "زندگانی محمد" پر حکومت پاکستان نے انہیں سیرت ایوارڈ بھی پیش کیا تھا۔

استاد سعیدی ایران میں پاکستان دوست اور پاکستان شناس حلقے کی ایک بزرگ اور معتبر شخصیت تھے۔ اُن کی وفات پر پاکستان میں اظہارِ افسوس کیا گیا ہے۔ ہم سوگوار خاندان، بالخصوص استاد سید جعفر شہیدی سرپرست مؤسسہ لغت نامہ دہخدا، تہران کی خدمت میں تعزیت پیش کرتے ہیں۔ خداوند تعالیٰ مرحوم کے درجات بلند فرمائے۔



استدراکات

آزاد بلگرامی کی فارسی تاریخ گوئی

شماره ۱۲ - ص ۲۲۲

میر سید جعفر روحی کا وطن زیدپور لکھا گیا ہے۔ اب تذکرۃ شمع انجمن از نواب سید محمد صدیق حسن خان بہادر اور نتائج الافکار از محمد قدرت اللہ گوپاموی دیکھے تو ان کا وطن "زنبیر پور" (زنبیر بروزنِ نخچیر) ملا۔ اسی کی تائید نشتر عشق از حسین قلی خان عاشقی سے بھی ہوتی ہے۔ زنبیر پور، صوبہ اودھ میں لکھنؤ سے پندرہ کوس کے فاصلے پر واقع ہے۔ (نشتر عشق، خطی نسخہ سلطان المدراس لکھنؤ، (ورق ۲۸۲ - ۲۸۳)۔

سید محمد تقی علی - لکھنؤ



نخستین شرح فارسی دیوان حافظ در شبہ قارہ

شماره ۱۵

در آن مقالہ بعضی سطور افتادہ و بجای آن بعضی سطور تکراری چاپ شدہ است کہ بدینوسیلہ اصلاح می گردد:

صفحہ سطر

۵۲ تا ۵ مطلب تکرار شدہ است، حذف گردد.

۵۲ تا ۲۵ دنبالہ مطلب چنین است: الخ، و بموجب ایس فال بی تأمل و اہمال بسرعت روانہ شدہ بملازمت ایشان مشرف گشتند و قضا را بعد از شش ماہ اکبر پادشاہ فوت کردند و ایشان پادشاہ شدند. این فقیر بدستخط حضرت جہانگیر پادشاہ دیدہ کہ در حاشیہ دیوان

۵۶ ۱۵ دنبالہ مطلب چنین است: دانشمند به عربی و فارسی
 شعر می سرود و منازل سلوک عرفانی را براہنمایی
 عبدالله گجراتی طی ننوده بود متاسفانه شرح حال او نہ
 در تذکرہ ہائی شاعران آمدہ و نہ در تذکرہ ہائی صوفیان ،
 (۲۲) اما اثر او " مرج البحرين " چنان مطبوع و

۵۶ حاشیہ چہار سطر اول بتکرار آمدہ است ، حذف شود .
 * * *
 * * *

۸۶۱ سہروردیہ فاؤنڈیشن ، لاہور

کا ترجمان رسالہ

لَاہُورُورْدِيہ

باہتمام

سید اویس علی سہروردی

۱۱ علوم اسلامیہ ، ۱۲ تصوف ، ۱۳ فلسفہ ، ۱۴ کتابیات

پر تحقیقی مقالات شائع کرتا ہے

لَاہُورُورْدِيہ فاؤنڈیشن

۱۱۵ - میکلوڈ روڈ لاہور ۲۲۲۴۸۲ ①

DANESH

QUARTERLY JOURNAL

Chief Editor:

Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran

Editor:

Dr. Syed Sibte Hasan Rizvi

Honorary Advisor:

Dr. S. Ali Raza Naqvi

Published by:

Office of The Cultural Counsellor
EMBASSY OF THE ISLAMIC
REPUBLIC OF IRAN

House No. 25, Street No. 27, F/6-2
Islamabad, Pakistan.

© 825104 / 825549

DAHESH

Quarterly Journal
of the
Office of the Cultural Counsellor Islamic Republic of Iran,
Islamabad

A collection of research articles
with background of Persian language
and literature and common cultural heritage
of Iran and Indo-Pak Subcontinent.

